

بررسی تاریخی - روایی چگونگی ملقب شدن امام هشتم به «الرضا»

محمد الله اکبری*

چکیده

چگونه حضرت امام علی بن موسی علیه السلام به الرضا ملقب شد؟ این نوشتار با بررسی سند و دلالت دو روایت نقل شده از مرحوم صدوق رحمته الله و ارزیابی زمینه‌ها و قرینه‌های گزارشی تاریخی در این باره به این پرسش پاسخ می‌گوید. نویسنده بر آن است که مأمون، خلیفه شهیر عباسی به انگیزه سرکوبی قیام‌های مخالفان به‌ویژه علویان و جلوگیری از سقوط حکومت عباسیان، پس از نشان دادن آن امام بزرگوار در جایگاه ولی‌عهدی خود، این لقب را برای او برگزید. حتی با فرض وجود این لقب برای امام هشتم پیش از این روی داد، می‌توان گفت که امام هشتم علیه السلام در زمان مأمون به «رضا» شهرت یافت.

کلیدواژگان

الرضا، الرضا من آل محمد، امام رضا علیه السلام الجماعة، مأمون.

«الرضا» در لغت

الرِّضَا اسم و مصدری از رَضِيَ يَرْضِي است که در قالب وصف و به معنای اسم مفعول به کار می‌رود. گفته می‌شود: «رَجُلٌ رَضِيٌّ» یا «مَرْضِيٌّ عَنْهُ»؛ مرد پسندیده شده. «رَضِيَ الشَّيْءُ، رَضِيََ بِالشَّيْءِ وَ رَضِيَ عَنْهُ، مَرْضُوٌّ وَ مَرْضِيٌّ» چیزی را انتخاب کرد، به آن قانع شد، و آن را پسندید. مفرد، مثنی و جمع و مذکر و مؤنث الرضا یکسانند. گفته می‌شود: «هُوَ رَضِيٌّ، هُم رَضِيٌّ، رَضِيْتُ الشَّيْءَ وَ ارْتَضَيْتُهُ، فَهُوَ مَرْضِيٌّ»؛ آن چیز را پسندیدم، پس آن پسندیده است. «رَضِيَهُ لِذَلِكَ الْأَمْرِ فَهُوَ مَرْضُوٌّ وَ مَرْضِيٌّ»؛ او را برای آن کار پسندیدم، پس او پسندیده است. قرآن کریم می‌فرماید:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد.
 رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ؛ خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند.

پیشینه تاریخی

تحقیق در متون اسلامی روشن می‌سازد که واژه الرضا، هنگام اختلاف مسلمانان، در معنای «مَنْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» به کار می‌رفته است؛ یعنی آنان برای حل مشکل یا رفع اختلاف خود نزد فردی «منتخب» و «برگزیده» می‌رفتند و گروه تصمیم‌گیرنده جامعه یا اهل حل و عقد (خبرگان) یا بیش‌تر انتخاب‌کنندگان، داوری او را می‌پذیرفتند. نمونه‌های زیر کاربرد این کلمه را در معنایی هم‌گون با «الجماعة» نشان می‌دهد:

۱. پس از کشته شدن عثمان (۳۵ ه.ق) و فرار امویان از مدینه، مصریان به اهل مدینه چنین گفتند:

أَنْتُمْ أَهْلُ السُّورِي وَ أَنْتُمْ تَعْتَقِدُونَ الْإِمَامَةَ فَأَنْظُرُوا رَجُلًا تَنْصِبُونَهُ وَ نَحْنُ لَكُمْ تُبْعُ، فَقَالَ الْجُمْهُورُ: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، نَحْنُ بِهِ رَاضُونَ؛ شما اهل شورا هستید و امام را

۱. معلوف، لوئیس، المنجد فی اللغة، ص ۲۶۵؛ عبدالحلیم منصر، انیس ابراهیم، المعجم الوسيط، ص ۳۵۱؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۰۲؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۵، ص ۲۳۶.

۲. فتح، آیه ۱۸.

۳. مائده، آیه ۳.

۴. مائده، آیه ۱۱۹.

شما برمی‌گزینید. پس با مشورت، مردی را برگزینید که ما پیرو شما ایم. مردم گفتند: ما علی بن ابی طالب را برگزیدیم و به او رضایت می‌دهیم.^۱

۲. پس از مرگ عثمان، اصحاب پیغمبر نزد علی علیه السلام رفتند و گفتند: این مرد کشته شد و مردم از داشتن رهبر ناگزیرند. علی علیه السلام فرمود:

أَوْ تَكُونُ سُورِي؟ قَالُوا: أَنْتَ لَنَا رَضِيَ^۲ قَالَ: فَالْمَسْجِدُ، إِذَا يَكُونُ عَنْ رَضِيٍّ مِنَ النَّاسِ^۳؛ آیا شورا تشکیل شده است؟ گفتند: تو برگزیده مایی. فرمود: پس [آیین بیعت] در مسجد و با رضایت [انتخاب] مردم باید برگزار شود.

۳. علی علیه السلام در پاسخ خواستاران بیعت با او فرمود:

إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ، فَفِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّ بَيْعَتِي لَا تَكُونُ خَفِيًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَنْ رَضِيٍّ الْمُسْلِمِينَ وَفِي مَلَأٍ وَجَمَاعَةٍ^۴؛ اگر از این کار ناگزیر باشیم، تنها در مسجد بیعت می‌کنم؛ زیرا بیعت کردن من پنهانی نیست و جز با رضایت مسلمانان و در جمع مردم صورت نمی‌پذیرد.

۴. پس از اصرار مردم بر بیعت با علی علیه السلام و سپری شدن مهلت، او بر منبر بالا رفت و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، عَنْ مَلَأٍ وَإِذْنٍ، إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ، إِلَّا مَنْ رَضِيْتُمْ وَآمَرْتُمْ، وَقَدْ إِفْتَرَقْنَا بِالْأَمْسِ عَلَى أَمْرٍ، فَإِنْ شِئْتُمْ، قَعَدْتُ لَكُمْ، وَإِلَّا فَلَا أَحَدٌ عَلَيَّ أَحَدٌ؛ ای مردم! همه حاضرید و اجازه می‌دهید؟ این حکومت شماست و هیچ کس جز آن که شما برگزینیدش در آن حقی ندارد. ما دیروز [با هم‌آهنگی] بر چیزی از یک‌دیگر جدا شدیم. اگر امروز بر رأی خود می‌مانید، حکومت بر شما را می‌پذیرم و اگر چنین نیست، هیچ کس بر دیگری حقی ندارد.

۵. هنگامی که شورشیان به قصد کشتن عثمان، خانه‌اش را محاصره کردند، او از علی علیه السلام خواست که آنان را بازگرداند. آن حضرت پس از بررسی اوضاع، در پاسخ به او نوشت:

۱. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الرسل و الملوك*، ج ۳، ص ۴۵۵.

۲. «رضی» در اینجا به معنای «مرضی» است.

۳. طبری، همان، ج ۳، ص ۴۵۲.

۴. همان، ص ۴۵۰؛ ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۹.

۵. طبری، همان، ج ۳، ص ۴۵۶؛ مسکویه، ابوعلی رازی، *تجارب الامم*، ج ۱، ص ۲۹۴.



النَّاسُ إِلَى عَدْلِكَ أَحْوَجُ مِنْهُمْ إِلَى قَتْلِكَ وَإِنِّي لَأَرَى قَوْمًا لَا يَرْضُونَ إِلَّا بِالرِّضَا؛^۱ مردم، به عدالت تو بیش از کشتنت نیازمندند، من گروهی می‌بینم که جز به الرضا رضایت نمی‌دهند.

۶. وی هم‌چنین در پاسخ بیعت‌خواهان فرمود:

لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ إِنَّمَا هُوَ لِأَهْلِ الشُّورَى وَأَهْلِ بَدْرٍ، فَمَنْ رَضِيَ بِهِ أَهْلَ الشُّورَى وَ أَهْلَ بَدْرٍ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ؛^۲ انتخاب خلیفه، حق شما نیست. این کار را تنها اهل شورا و اصحاب بدر باید سامان دهند و فرد برگزیده آنان خلیفه است.

۷. طلحه در آیین بیعت با علی علیه السلام گفت:

... إِنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ لَكُمْ الشُّورَى، فَأَذْهَبَ بِهَا الْهَوَا، قَدْ تَشَاوَرْنَا فَرَضِينَا عَلَيَّا فَبِأَعْوَاهُ؛^۳ ای مردم! خداوند شورا را برای شما پسندیده و با آن خواسته دل را از میان برده است. ما مشورت کردیم و علی را برگزیدیم، با وی بیعت کنید!

۸. وی هم‌چنین در جنگ جمل (۳۶ ه.ق)، به علی علیه السلام گفت:

فَاعْتَزَلْ هَذَا الْأَمْرَ وَ نَجْعَلْهُ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ رَضَوْا بِكَ، دَخَلْتَ فِيهَا دَخَلَهُ النَّاسُ. وَ إِنْ رَضَوْا غَيْرَكَ كُنْتَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛^۴ از حکومت کناره بگیر تا درباره آن با مسلمانان مشورت کنیم. اگر آنان تو را برگزیدند، در کاری وارد شده‌ای که همه مسلمانان در آن وارد شده‌اند و اگر دیگری را انتخاب کردند، تو نیز مردی از مسلمانانی. [تو نیز مانند دیگران به انتخاب شورایی راضی باش!]

۹. معاویه پس از دست‌یابی به حکومت (۴۱ ه.ق)، روزی بنی‌هاشم را گرد آورد و به آنان گفت:

أَلَا تُحَدِّثُونِي عَنِ إِدْعَائِكُمُ الْخِلَافَةَ دُونَ قُرَيْشٍ، بِمَ تَكُونُ لَكُمْ؟ «أَبِالرِّضَا» بَكُمْ؟ أَمْ بِالْأَجْتِمَاعِ عَلَيْكُمْ دُونَ الْقُرَابَةِ؟ أَمْ بِالْقُرَابَةِ دُونَ الْجَمَاعَةِ؟ أَمْ بِهِمَا جَمِيعًا؟ فَإِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ بِالرِّضَا وَالْجَمَاعَةِ، دُونَ الْقُرَابَةِ، فَلَا أَرَى الْقُرَابَةَ أَثْبَتَتْ حَقًّا وَ لَا اسْتَمَلَكَا، وَ إِنْ كَانَ بِالْقُرَابَةِ دُونَ الْجَمَاعَةِ وَ الرِّضَا فَمَا مَنَعَ الْعَبَّاسَ، عَمَ النَّبِيِّ وَ وَارِثِهِ وَ سَاقِي الْحَجَّاجِ وَ ضَامِنِ الْإِيْتَامِ أَنْ يَطْلُبَهَا ... وَ إِنْ كَانَتِ الْخِلَافَةُ «بِالرِّضَا» وَ الْجَمَاعَةِ

۱. مسکویه، همان، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *الأمامة والسياسة*، ج ۱، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۶۵.

۴. همان، ص ۹۵.

القرابة جميعاً فأن القرابة خصلة من خصال الأمامة، لا تكون الأمامة بها وحدها و أنتم تدعونها بها وحدها، و لكننا نقول: احق قریش بها من بسط الناس ايديهم اليه بالبيعة، و نقلوا اقدامهم اليه الرغبة...؛ شما ادعا می‌کنید که خلافت حق ویژه شماست و از آن دیگر قریشیان نیست. آیا درباره این ادعایتان با من سخن نمی‌گویید؟ خلافت به چه دلیل از آن شماست؟ آیا به دلیل رضایت [انتخاب] مردم و جمع شدن آنان بر گرد شما یا خویشاوندی یا هر دوی آنهاست؟ اگر حق خلافت [شما بر ما] به دلیل رضایت و اجتماع مردم است، خویشاوندی در این صورت حقی ثابت نمی‌کند و حکومتی بنیاد نمی‌نهد و اگر به دلیل خویشاوندی [باید پرسید] چه چیزی عباس عموی پیامبر | و وارث او و ساقی حاجیان و سرپرست یتیمان را از گرفتن آن بازداشت؟ [این حق] با رضایت و گرد آمدن مردم و خویشاوندی ثابت می‌شود و خویشاوندی در این صورت تنها یکی از شرط‌های امامت است. [بنابراین] شما تنها به به سبب آن ادعای خلافت می‌کنید، اما ما می‌گوییم که سزاوارترین فرد از قریش برای خلیفه شدن، کسی است که مردم با او بیعت کنند و با شوق به سوی او بروند ...

ابن عباس در پاسخ معاویه گفت:

ندعی هذا الأمر بحق من لولا حقه لم تعدد مقعدك هذا و نقول: كان ترك الناس أن يرضوا بنا و يجتمعوا علينا، حقا ضيعة و حظا حرموه...؛ ما خلافت را برای کسی [پیامبر] ادعا می‌کنیم که اگر حق او نبود، اکنون تو بر این جایگاه ننشسته بودی، و می‌گوییم: مردم با سرپیچی از انتخاب ما و جمع شدن بر گردمان، حق ما را پایمال کردند و از بهره‌ای [بزرگ] محروم شدند ...

گفتنی است که در همه جای این متن، واژه «الرضا» با «الجماعة» مترادف است.

۱۰. آن گاه که عبدالله بن زبیر (۶۴-۷۳ ه.ق) از محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس خواست که

با او بیعت کنند، آنان در پاسخش گفتند:

انا لا نبایع الا من اجتمعت عليه الامة فاذا اجتمعت عليك الامة بايعناك؛ ما تنها با کسی بیعت می‌کنیم که امت بر گرد او جمع شود. هر گاه امت بر تو گرد آمدند، با تو بیعت خواهیم کرد.

۱۱. پس از مرگ یزید بن معاویه (۶۴ ه.ق)، سلم بن زیاد (والی خراسان) سپاه خراسان را به

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *عیون الاخبار*، قاهره، ج ۱، ص ۶۰۵

۲. بی‌نا، *اخبار الدولة العباسية*، ص ۹۹

بیعت با «منتخب» و «الرضا» فراخواند:

... و دعا الناس الى البيعة على الرضا حتى يستقيم امر الناس على خليفة فبايعوه^۱؛

۱۲. پس از مرگ یزید بن معاویه و فرار عبیدالله بن زیاد از عراق، مردم بصره خواستند برای خود امیری برگزینند. سران آنان قیس بن الهیثم السلمی و نعمان بن سفیان راسی بودند. قیس به انتخاب نعمان رضایت داد و گفت:

«قد رضیت بمن رضی به النعمان ماء لکم» و نعمان از قیس و مردم برای الرضا

(منتخب) پیمان گرفت. «... و أخذ علی قیس و علی الناس العهود بالرضا».

۱۳. شیعیان در قیام مختار به دور او گرد آمدند و به او رضایت دادند. «... و اتفقوا علی الرضا به»^۲.

۱۴. رفاعه بن شداد در قیام «توابعین» (۶۵ ه.ق)، پس از مسیب، رشته کلام را به دست گرفت و گفت:

وَلَوْ اَمْرُكُمْ رَجُلًا تَفْرَعُونَ اِلَيْهِ وَ تَحْفُونَ بِرَايَتِهِ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ مِثْلَ الَّذِي رَأَيْتُمْ، فَانْ تَكُنْ

اَنْتَ ذَلِكُ الرَّجُلِ، تَكُنْ عِنْدَنَا مَرْضِيًّا...؛ فرماندهی تان را به مردی بسپارید که در

سختی‌ها به او پناه می‌برید و بر گرد پرچمش جمع می‌شوید! رأی ما چون رأی

توست. اگر تو آن مردی، نزد ما برگزیده‌ای [پسندیده‌ای] ...

۱۵. هم‌زمان با نبرد مصعب بن زبیر با عبدالملک بن مروان (۷۳ ه.ق)، مهلب بن ابی صفره و یارانش، به فرمان عبدالله بن زبیر در خوزستان با خوارج می‌جنگیدند. هنگامی که مصعب کشته شد، مهلب و یاران او با عبدالملک بیعت کردند. خوارج فریاد برآوردند که ای دشمنان خدا! دیروز در دنیا و آخرت از او بی‌زاری می‌جستید و امروز که او امیر شما را کشته، امامتان شده است؟! کدام یک گمراه شده و کدام یک راه یافته است؟! سپاهیان مهلب پاسخ دادند:

۱. طبری، همان، ج ۴، ص ۴۲۱؛ ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۱۳۶.

۳. ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۲۱۲.



یا اعداء الله رضینا بذلک، اذا کان یلی امورنا و نرضی بهذا کما کنا رضینا بذاک؛^۱
ای دشمنان خدا! به مصعب راضی بودیم چون امیر ما بود و اکنون به عبدالملک
رضایت داریم، چنان‌که به مصعب [۱۹۹ ه.ق] رضایت داشتیم.

۱۶. هرثمه بن أعین در پیکار با ابوالسرایا، در وضع سختی قرار گرفت و فریاد برآورد:

یا أهل الکوفه، علام تسفکون دماءنا و دمائکم؟ ان کان قتالکم ایانا کراهیة لاماننا،
فهذا المنصور بن المهدي، رضی لنا و لکم، نبایعه...؟ ای کوفیان! چرا خون خود و
خون ما را می‌ریزید؟ اگر جنگتان با ما از این‌روست که امام ما را نمی‌پسندید، این،
منصور پسر مهدی و پسندیده ما و شماست. با او بیعت می‌کنیم... .

۱۷. پس از مرگ ابن طباطبای علوی در قیام ابوالسرایا، وی در سخن‌رانی خود چنین گفت:

... و قد وصی ابوعبدالله الی شبهه ... فان رضیتم فهو الرضا و الا فاختاروا
لانفسکم؟^۲ أبو عبدالله (ابراهیم بن طباطبا) کسی مانند خود را برای جانشینی‌اش
برگزیده است... اگر او را می‌پسندید، او الرضا (منتخب) است و گرنه دیگری را
برای خود برگزینید!

۱۸. علی بن عبدالله علوی پس از سخن ابوالسرایا، به محمد بن زید علوی گفت:

قلدناک الریاسة و انت الرضا عندنا؛ ریاست را بر عهده تو گذاردیم، تو نزد ما
پسندیده‌ای (منتخبی).

۱۹. ابن سنان هنگام منصوب شدن امام رضا علیه السلام به امامت در ۱۷۹ هجری، از امام کاظم علیه السلام

پرسید: پس از شما چه کسی امام است؟ امام پاسخ داد: فرزندم علی. وی گفت: «له الرضی و
التسلیم»^۳؛ به او راضی و در برابرش تسلیمیم.

۲۰. مأمون (۱۹۷-۲۱۸ ه.ق) روزهای سه‌شنبه برای مناظره فقهی می‌نشست. روزی نشسته بود

۱. مسکویه، همان، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۴، ص ۳۳۵ به نقل از *تجارب الامم*.

۲. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبین*، ص ۴۴۳.

۳. همان، ص ۴۳۴.

۴. همان، ص ۴۳۵.

۵. مفید (شیخ)، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۲، ص ۲۵۳.

که مردی دامن به کمر زده و کفش به دست گرفته وارد شد، در گوشه‌ای ایستاد و گفت: السلام علیکم. مأمون جواب سلامش را داد. مرد گفت: درباره این جایگاه که در آن نشسته‌ای با من سخن بگو! آیا آن را به اجتماع امت یا با قهر و غلبه به دست آورده‌ای؟ مأمون گفت: با هیچ کدام. کسی که عهده‌دار حکومت مسلمانان بود، من و برادرم را جانشین خود کرد. «فلما صار الامر الی، علمت انی محتاج الی اجتماع کلمة المسلمین فی المشرق و المغرب علی الرضایی». چون حکومت به من رسید، دانستم که برای انتخاب شدن به رأی مسلمانان شرق و غرب نیازمندم و دیدم که اگر جایگاه حکومت را رها کنم، مسلمانان با هم می‌جنگند و کار اسلام و مسلمانان آشفته می‌گردد و جهاد باطل، حج متوقف و راه‌ها ناامن می‌شوند.

فقت حیطة المسلمین الی ان یجمعوا علی رجل یرضون به فاسلم الیه الامر؛ پس برای حفظ مسلمانان [از این گزندها، مسئولیت] حکومت را به عهده گرفتم تا آنان بر گرد فردی پذیرفته، جمع شوند و من حکومت را به او بسپارم و هر گاه آنان بر کس دیگری اتفاق کنند، حکومت را به او واگذار خواهم کرد.

مرد گفت: «السلام علیکم یا امیر المؤمنین» و رفت.^۱

الرضا در بیش‌تر این نمونه‌ها که از بازه زمانی سال‌های ۳۶ تا ۲۲۰ هجری قمری گردآوری شده‌اند، با واژه «الجماعة» مترادف است. حتی مقصود از آن در برخی از آنها، عرف اهل آن زمان؛ یعنی فرد «منتخب»، «برگزیده» و کسی است که همه یا بیش‌تر مردم یا اهل حل و عقد (خبرگان) او را برگزیده و پسندیده باشند.

چگونگی ملقب شدن امام هشتم به «رضا»

مرحوم شیخ صدوق رحمته الله روایت‌های زیر را درباره نام‌گذاری امام هشتم نقل می‌کند:

۱. حدثنا ابی و محمد بن موسی بن المتوکل و محمد بن علی بن ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و الحسین بن ابراهیم تاتانه و احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی و الحسن بن ابراهیم بن هاشم المکتب و علی بن عبدالله الوارق رضی الله عنهم قالوا: حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه (ابراهیم بن هاشم) عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی قال: قلت لأبى جعفر محمد بن علی بن موسی (امام جواد) علیهم السلام إن قوماً من مخالفیکم یزعمون أن اباک انما سماه المأمون،

۱. سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۷.





الرضا لما رضیه لولایة عهده؟ فقال: کذبوا والله و فجروا، بل الله تبارک و تعالی سماه الرضا. لانه کان رضی لله عزوجل فی سمائه و رضی لرسوله و الائمه بعده صلوات الله علیهم فی ارضه . قال: فقلت له ألم یکن کل واحد من آبائک الماضین رضی الله عزوجل و لرسوله و الائمة بعده. فقال: بلی. فقلت: فلم سمی ابوک من بینهم الرضا. قال: لأنه رضی به المخالفون من اعدائه کما رضی به الموافقون من اولیائه و لم یکن ذلك لأحد من آبائه. فلذلك سمی من بینهم الرضا علیه السلام؛ علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش و او از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی چنین نقل کرد: به ابو جعفر محمد بن علی بن موسی (امام جواد) ^۱گفتم: گروهی از مخالفان شما معتقدند که مأمون پدر شما را «رضا» نامید؛ زیرا او را برای «ولی عهده» خود پسندید. فرمود: به خدا سوگند دروغ گفتند و بهتان زدند. خداوند (تبارک و تعالی) او را «رضا» نامید؛ زیرا او در آسمان پسندیده خدای (عزوجل) و در زمین پسندیده رسول خدا و امامان پس از او (صلوات الله علیهم) بود. بزنتی گوید: گفتم: آیا هر یک از پدران در گذشته‌ها پسندیده خدای (عزوجل) و رسول او و ائمه بعد از او نبودند؟ فرمود: بله. گفتم: پس چرا از میان آنان تنها پدرت، رضا نامیده شد؟ فرمود: زیرا هم دشمنان و هم دوستانش او را پسندیدند و این ویژگی در هیچ یک از پدران او نبود. از این رو، تنها او رضا نامیده شد.

کارشناسان دانش رجال مانند مرحوم خوبی^۲ و تفرشی^۳، طریق روایت صدوق را از امام جواد «صحیح» شمرده‌اند. مرحوم خوبی در این باره می‌گوید:

طریق روایی صدوق به امام جواد علیه السلام دو تاست. طریق دوم؛ یعنی روایت او از پدرش و محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی، مانند طریق شیخ طوسی به آن حضرت صحیح است. البته صدوق در «مشیخه» من لایحضره الفقیه از این طریق یاد نمی‌کند.^۴

«اصحاب رجال»، بزنتی را «ثقه»، «جلیل‌القدر»^۵ و «عظیم‌المنزلة»^۶ نزد امام جواد و امام رضا ^۷ می‌خوانند و کسی او را از «اصحاب اجماع» (تصحیح ما یصح من هؤلاء) می‌شمارد.^۷ اما وی

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۲.
 ۲. خوبی (آیت‌الله)، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۱۹ - ۲۲.
 ۳. تفرشی، سیدمصطفی حسینی، *تقد الرجال*.
 ۴. خوبی، همان، ج ۳، ص ۲۲.
 ۵. طوسی، شیخ محمد حسن، *الفهرست*، ص ۳۳۲.
 ۶. خوبی، همان، ج ۳، ص ۱۹ به نقل از *رجال نجاشی*.
 ۷. خوبی، همان، ج ۳، ص ۲۱.



واقفی مذهب^۱ بوده، سپس شیعه امامی شده و روایت‌های دلالت‌کننده را بر وثاقت، جلال و مدح وی، خود او نقل کرده است^۲. بنابراین، آنها «تعریف از خود» شمرده می‌شوند و شاهد و «بینه‌ای» بر وثاقت او جز خودش وجود ندارد. هم‌چنین این روایت «خبر واحد» به شمار می‌رود و به دلیل اینکه مطلبی به امام معصوم نسبت می‌دهد، درباره‌اش باید تأمل کرد.

۲. حدثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن ابی عبدالله الکوفی عن سهل بن زاد الآدمی عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن سلیمان بن حفص المروزی قال: کان موسی بن جعفر، یسمی ولده علیاً الرضا و کان یقول: ادعوا و لدی الرضا و قلت لولدی الرضا و قال لی ولدی الرضا و اذا خاطبه قال: یا اباالحسن علیه السلام؛ سلیمان بن حفص مروزی گوید: موسی بن جعفر فرزندش علی را «رضا» می‌نامید و می‌گفت: فرزندم را رضا صدا کنید. به فرزندم رضا چنین گفتم. فرزندم رضا به من چنان گفت و هنگام سخن گفتن با او می‌فرمود: یا اباالحسن!

برخی از اصحاب رجال، سلیمان بن حفص مروزی، نخستین راوی این روایت را ثقة دانسته‌اند^۳، اما این نام میان او، سلیمان مروزی و سلیمان بن جعفر مروزی مشترک است. مرحوم خوبی نام-های نخست و سوم را از آن یک نفر می‌داند^۴. با این فرض، سلیمان مروزی، متکلم چیره‌دست خراسان بوده که مأمون از او خواسته است با امام رضا علیه السلام مناظره کند و بکوشد تا دست کم در یک مسئله بر امام غلبه کند^۵ و هیچ مورخ و محدثی «استبصار» او را نقل نکرده است. اما با فرض مشترک نبودن این دو و توثیق سلیمان بن حفص مروزی و با دست کشیدن از روایت‌های دیگر راویان، سهل بن زیاد آدمی نیز چنین روایتی نقل کرده است. اما متخصصان علم رجال مانند شیخ طوسی^۶، نجاشی^۷ و غضائری^۸ او را ضعیف، «فاسد الروایة» و «فاسد المذهب» دانسته‌اند. احمد بن محمد بن عیسی به «غلو» او شهادت داده و او را به این جرم از قم بیرون

۱. همان ج ۳ ص ۱۹ به نقل از کتاب *الغیبة* شیخ طوسی؛ شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۲۳۰؛ نیز رک: حسن بن زین الدین (صاحب المعالم)، *التحریر الطاووسی*، ص ۴۸.

۳. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۲۲.

۴. عرفانیان، غلامرضا، *مشایخ الثقات*، ص ۶۶.

۵. خوبی، همان، ج ۹، ص ۲۵۴؛ نیز رک: تفرشی، همان، ج ۲، ص ۳۶۰؛ نمازی، شیخ علی، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۴، ص ۱۴۷.

۶. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

۷. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۴۲.

۸. نجاشی، *فهرس اسماء مصنفی الشیعة* (رجال)، ص ۱۸۵.

۹. غضائری، احمد بن‌الحسین، *رجال*، ص ۵۹.

کرده^۱ و فضل بن شاذان او را احمق خوانده است.^۲ مرحوم خویی پس از نقل گفته‌های دیگران در توثیق و تضعیف وی، بررسی آنها و ردّ دلایل وثاقت او، سرانجام با عبارت «انه ضعیف جزماً أو أنه لم تثبت وثاقته»، وی را ضعیف می‌شمارد.^۳ البته شیخ علی نمازی، مؤلف مستدرکات علم رجال/الحديث، به نقل این گفته‌ها و دلیل‌ها می‌پردازد و ضعف او را مضر نمی‌داند.^۴ به‌گمان، کسانی مانند شیخ علی نمازی که او را ثقه دانسته‌اند، از شیخ طوسی^۵ پیروی کرده‌اند. اما مرحوم خویی توثیق شیخ را در کتاب رجالش، سهو قلم او یا افزودن رونویسان بر سخن وی گمان زده و برای اثبات این ادعا به تأکید شیخ بر ضعف این روای با عبارت «و هو ضعیف جداً عند نقاد الأخبار» در کتاب/استبصار استناد کرده است.^۶ افزون بر این، انتظار می‌رفت که امام جواد علیه السلام در روایت پیشین به نامگذاری امام کاظم علیه السلام استناد کند. این روایت نیز به هر روی در شمار «اخبار آحاد» قرار دارد و از روایت دوم ضعیف‌تر است و به دلیل پیش گفته درباره آن باید تأمل کرد.

۳. حدثنا الحاكم ابوعلی الحسين بن احمد البهقی قال: حدثني محمد بن يحيى الصولي قال: حدثني عبيدالله بن عبدالله بن طاهر قال: اشار الفضل بن سهل علي المأمون ان يتقرب الي الله عزوجل و الي رسوله بصله رحمه بالبيعة بالعهد لعلي بن موسى الرضا عليه السلام ليمحو بذلك ما كان من امر الرشيد فيهم و ما كان يقدر علي خلافه في شيء، فوجه من خراسان برجاء بن ابي الضحاک و ياسر الخادم ليشخصا اليه محمد بن جعفر بن محمد علي بن موسى بن جعفر عليه السلام و ذلك في سنة مأتين فلما وصل علي بن موسى الي المأمون و هو يمر، و لآه العهد من بعده و امر للجنيد برزق سنة و كتب الي الآفاق بذلك و سماه الرضا و ضرب الدراهم و الدنانير باسمه و امر الناس بلبس الخضرة و ترك السواد و زوجه ابنته ام حبيب و زوج ابنه محمد بن علي، ابنته ام الفضل بنت المأمون^۷ ...؛ عبيدالله بن عبدالله بن طاهر گوید: فضل بن سهل (وزیر مأمون) به مأمون گفت که برای تقرب (نزدیکی) به خداوند و رسول او و صلح رحم پیامبر اکرم ا، علی بن موسی امام رضا علیه السلام را ولی عهد خود قرار دهد تا با این کار آثار کارهای پدرش، هارون الرشید را درباره علویان [کشتار و تبعید و شکنجه آنان] محو کند. مأمون نمی‌توانست خلاف نظر فضل عمل کند. بدین منظور

۱. نجاشی، همان.

۲. حسن بن زیدالدین، *التحریر الطاووسی*، ص ۲۷۱؛ خویی، همان، ج ۹، ص ۳۵۵.

۳. خویی، همان، ج ۹، ص ۳۵۵.

۴. نمازی شاهرودی، شیخ علی، *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۴، ص ۱۷۵.

۵. شیخ طوسی، *رجال*، ص ۳۷۸. وی در صفحه ۳۷۵، نام او را آورده، اما توثیقش نکرده است.

۶. خویی، همان، ج ۹، ص ۳۵۶.

۷. شیخ طوسی، *الأستبصار*، ج ۳، ص ۳۶۱.

۸. شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۹۶.

مأمون رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم را در دویست هجری قمری از خراسان به مدینه فرستاد تا محمد بن جعفر بن محمود پسر امام صادق علیه السلام و عموی امام رضا علیه السلام و علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را نزد او بیاورند. هنگامی که علی بن موسی در مرو نزد مأمون رسید، مأمون او را ولی عهد خود کرد و حقوق یکساله سربازان را پرداخت کرد و حکم ولایت عهدی علی بن موسی علیه السلام را به همه والیان شهرهای قلمرو خود نوشت [تا در خطبه‌های نماز جمعه برایش دعا کنند] و او را «رضا» نامید و به نام او سکه زد و دستور داد مردم [کارمندان دولت و ارتشیان] لباس سیاه ویژه [یونینفرم] عباسیان را کنارگذارند و لباس سبز رنگ ویژه علویان را بپوشند. وی دخترش ام حبیب را به همسری امام رضا و دختر دیگرش ام الفضل را به همسری پسر امام رضا محمد بن علی علیه السلام در آورد... .

این روایت را شیخ صدوق رحمته الله با دو واسطه از نوه طاهر بن حسین ذوالیمینین نقل کرده است. طاهر فرمانده سپاه مأمون بود و پسر و نوه‌اش و صولی (پدر ناقل این گزارش) نیز در حکومت عباسیان مقام و منصبی داشتند. سند این روایت چنین است، اما از این رو که محتوای آن تنها گزارشی تاریخی شمرده می‌شود و به امام معصوم منتسب نیست، به بررسی سندی نیاز ندارد. دو روایت پیشین را تنها شیخ صدوق (۳۸۱ ه.ق) آورده است و دیگر منابع متأخر شیعه از وی نقل کرده‌اند. اما گزارش سوم در کتاب‌های مورخان بسیاری پیش از صدوق مانند یعقوبی^۱، طبری^۲، مسعودی^۳ و دیگران^۴ وجود دارد. علامه جعفر مرتضی عاملی نیز این گزارش را بر روایت‌های موجود ترجیح داده و آن را تأیید کرده است.^۵ هم‌چنین وجود زمینه‌ها و نشانه‌های تاریخی زیر به درستی - اش گواهی می‌دهند:

۱. دعوت به «الرضا من آل محمد» و تاریخچه آن

الف) دوره امویان

قریش پس از رحلت رسول اکرم حکومت را از بنی‌هاشم ستاند و آنان را از منصب‌های سیاسی -

۱. یعقوبی، احمد بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الرسل و الملوک*، ج ۷، ص ۱۳۹.

۳. مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۳، ص ۴۴۱.

۴. رک. ابن نجار، *زیر تاریخ بغداد*، ج ۴، ص ۱۴۰؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۶، ص ۳۲۶؛ سید محسن امین، *عیان الشیعة*، ج ۲، ص ۱۹ و ج ۵، ص ۱۱۰ و ابن خلدون، *تاریخ*، ج ۳، ص ۲۴۷.

۵. عاملی، سید جعفر مرتضی، *حیة الامام الرضا*، ص ۲۳۰.

حکومتی محروم کرد. از این رو، بنی هاشم و شیعیان آنان، تحقق حکومت خاندان رسول خدا را پیوسته آرزو می کردند. این آرزو با قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام محقق شد، اما حکومت آن حضرت استوار نماند؛ یعنی آل امیه به ویژه معاویه، با حيله و مکر بر مسند قدرت نشستند. بنی هاشم تا هنگامی که پسران علی (حسن و حسین) زنده بودند، دستیابی آنان را به حکومت آرزو داشتند. هر چند صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، مانع تحقق این آرزو شد، شرطهای صلح نامه به ویژه اینکه معاویه حق ندارد پس از خود کسی را به خلافت نصب کند، آنان را به دستیابی پیشوایانشان به حکومت امیدوار می ساخت. اما واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، به این امید پایان داد.

پس از واقعه جان سوز کربلا، بنی هاشم در فکر تأسیس تشکیلاتی بودند که بتوانند با تلاشی درازمدت به حکومت دست یابند. از این رو، مبلغان آنان به دعوت مردم پرداختند. اما رو شدن نام امام او را با خطرهای روبه رو می ساخت. بنابراین، برای حفظ جان رهبر نهضت از آسیب ها، اصطلاح «الرضا من آل محمد» به انگیزه پنهان ماندن نام او ابداع شد.

نخستین کسی که این شعار را مطرح کرد به گفته ابن عساکر^۱، مختار بن ابی عبیده ثقفی بود. او پس از ظهور در کوفه، عیب های ابن زبیر را آشکار ساخت و مردم را به الرضا من آل محمد فراخواند. هنگامی که مردم درباره مصداق الرضا از او پرسیدند، وی از محمد بن حنفیه نام برد و او را «مهدی» نامید.

حضرت زید بن علی بن الحسین پس از مختار (۱۲۱ ه.ق) بر ضد امویان قیام و مردم را به الرضا من آل محمد دعوت کرد. امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: زید به الرضا من آل محمد فرامی خواند و من الرضا هستم و اگر زید پیروز می شد به عهد خود وفا می کرد.^۲ اما زید مصداق الرضا را تعیین نکرده بود و پیروانش، خود او را الرضا می دانستند.

عباسیان که به دلیل انتسابشان به ابوهاشم، پسر محمد حنفیه خود را وارث امامت می خواندند نیز، از سال صدم هجری بر تبلیغات خود افزودند و به داعیان خود توصیه کردند که از امام عباسی نامی نبرند، بلکه مردم خراسان را به الرضا من آل محمد فراخوانند.^۳ آنان از ۱۰۰ تا ۱۳۲ هجری چنین شعار دادند. هنگامی که سپاه خراسان، کوفه و عراق را فتح کرد ابوالعباس سفاح، پسر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و برادر ابراهیم، امام عباسی را مصداق الرضا من آل محمد خواند و او را



۱. ابن عساکر، علی بن حسن شافعی، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۸، ص ۳۳۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۲، ص ۱۷۲؛ نیز رک: فقال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ص ۳۷۰؛ خزار قمی، *کفایة الأثر*، ص ۳۰۶ - ۳۰۸؛ عاملی، شیخ حر، *وسائل الشیعه*، ج ۱۵، ص ۵۰.

۳. طبری، همان، ج ۶، ص ۷۹؛ بی نا، *اخبار الدولة العباسیة*، ص ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۴ و ۳۸۹؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۸، ص ۳۳۶.

در جایگاه خلافت نشاند.

عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر از نوادگان جعفر بن ابی طالب در همین دوره (۱۲۷ ه.ق) در کوفه و جبال قیام و مردم را به الرضا من آل محمد دعوت کرد^۱ و چون از سپاه امویان شکست خورد و شنید که ابومسلم به الرضا من آل محمد دعوت می کند، به طمع فراچنگ آوردن حکومت به خراسان نزد ابومسلم رفت. ابومسلم نخست او را زندانی کرد و سپس او را کشت^۲.

ب) دوره عباسیان

پس از پیروزی عباسیان بر امویان، تنها رقیب مهم و خطر تهدیدکننده آنان علویان بودند. منصور، دومین خلیفه عباسی بسیار کوشید تا به محمد بن عبدالله از نوادگان امام حسن علیه السلام، معروف به «نفس زکیه» دست یابد و از این روی، بر علویان به ویژه فرزندان امام حسن علیه السلام بسیار سخت گرفت تا سرانجام محمد و برادرش ابراهیم قیام کردند و در ۱۴۵ هجری کشته شدند. این دو مردم را به محمد دعوت می کردند. علویان با رهایی از ستم آل امیه به ستم آل عباس گرفتار شدند. شمار علویانی که منصور آنان را در دوران حکومت ۲۱ ساله خود کشت، بیش از افرادی بود که امویان آنان را در دوران نود ساله حکومت خود کشته بودند.

نخستین کسی که در عصر عباسیان به الرضا من آل محمد دعوت کرد، ابو عبدالله حسین بن علی بن حسن مثلث از نوادگان امام مجتبی علیه السلام معروف به «شهید فخر» بود. او در ۱۶۹ هجری بر ضد هادی عباسی قیام کرد و در سرزمین فخر میان مکه و مدینه کشته شد^۳.

شمار بسیاری از علویان از ۱۹۴ تا ۲۰۱ هجری (سال های ولی عهدی امام رضا) در کوفه، بصره، واسط، اهواز، حجاز (مکه و مدینه)، یمن و ... قیام و به الرضا من آل محمد دعوت کردند. ابو عبدالله بن محمد بن ابراهیم طباطبا از نوادگان امام حسن علیه السلام در ۱۹۹ هجری در کوفه به پاخاست و ابوالسرایا را به فرماندهی سپاه خود برگزید. اما چندی نگذشت که وی از دنیا رفت^۴ و ابوالسرایا محمد بن محمد بن زید از نوادگان امام حسین علیه السلام را در جای او نشاند و علویان عراق به او رضایت دادند^۵. این قیام از شدیدترین و وسیع ترین قیام های علویان در عصر نزاع امین و مأمون (۱۹۴ - ۱۹۸ ه.ق) و پس از آن بود که ده ماه به درازا کشید.

۱. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۱۴.

۲. بلاذری، همان، ج ۲، ص ۶۴ اصفهانی، همان، ص ۱۱۶.

۳. اصفهانی، همان، ص ۲۹۹؛ الامین، سیدمحسن، *اعیان الشیعة*، ج ۶، ص ۹۷ - ۹۹.

۴. برخی از محققان ابوالسرایا را قاتل او دانسته اند. رک: طبری، همان، ج ۷، ص ۱۱۸.

۵. اصفهانی، همان، ص ۳۴۸؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۱۱۷؛ الامین، سیدمحسن، همان، ج ۵، ص ۸۱ و ۱۰۹ و ج ۷ ص ۲۱۸. برای اطلاع بیشتر رک: ابن اثیر،

همان، ج ۶ ص ۳۰۱؛ تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۷؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۱۳، ص ۷۰.



حسن هersh نیز در مصر قیام کرد (۱۹۸ ه.ق)، و خراج گرفت و به الرضا من آل محمد دعوت کرد.^۱ جز ابن طباطبا و محمد بن زید، زید بن موسی بن جعفر برادر دیگر امام رضا علیه السلام، در بصره، برادر زید، ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن، برادر دیگرش اسماعیل بن موسی بن جعفر در فارس، محمد بن جعفر عموی امام رضا علیه السلام در حجاز (مکه و مدینه)، محمد بن سلیمان بن داود از نوادگان امام مجتبی در مدائن، محمد بن حسن، معروف به «سلق» در واسط در همین سال قیام کردند و بر این شهرها چیره شدند و مردم را به الرضا من آل محمد فراخواندند و به نقل ابن اثیر و عطاردی، ابن طباطبا آنان را بر این شهرها ولایت داده بود.^۲ افزون بر علویان افراد دیگری نیز از این فرصت استفاده و در نواحی مختلف مانند نصیبین، موصل، میافارقین، ارمینیه، آذربایجان، کفرتو و راعیس شمال حلب (کیسوم) دیار مضر، عواصم، قنسرین، حلب، معره النعمان و تل منس، حماه و اطراف آن، شیزر، حمص، مصیبه، اذنه، دمشق، اردن، فلسطین، جنوب و شمال مصر و ... شورش کرده بودند.^۳ حتی گروهی از آنان به خواست امویان اندلس، اسکندریه را تصرف کردند.^۴ اوضاع به اندازه‌ای آشفته بود که می‌توان گفت مأمون تنها بر خراسان و امین تنها بر بغداد حکومت می‌کرد. پس از مرگ امین اوضاع آشفته‌تر شد و عباسیان در بغداد، ابراهیم بن مهدی معروف به «ابن-شکله» را با لقب حکومتی «مرضی» برای خلافت برگزیدند.^۵ به گمان، آنان این لقب را در برابر الرضا برای مقابله با آن انتخاب کرده بودند.

خلافت عباسی در چنین اوضاع آشفته، با خطر انقراض و سقوط روبه‌رو شده بود و شورش‌های فراگیر علویان که به الرضا من آل محمد دعوت می‌کردند، از دیگر قیام‌ها خطرناک‌تر می‌نمود. آنان به علم، فضل، تقوی، ورع، شرافت و برتری امام هشتم اذعان می‌کردند و مأمون با آوردن آن حضرت به خراسان و انتخاب او به ولی‌عهدی خود و الرضا نامیدنش، علویان را از شورش کردن بازداشت و به آنان فهماند که با ولی‌عهد شدن امام هشتم دلیلی برای قیام و دعوت به الرضا وجود ندارد و آنان حکومت موجود را به رسمیت باید بشناسند.

سپاه مأمون برخی از مخالفان را مانند ابوالسرایا و محمد بن جعفر سرکوب کرد، اما یمن و حجاز در اختیار شورشیان بود و گمان می‌رفت که علویان مانند آتش زیر خاکستر شعله‌ور شوند. از این‌رو، وی برای خلع سلاح انقلابیان علوی و پیش‌گیری از قیام‌های بعدی، امام هشتم علیه السلام را با لقب الرضا به ولی‌عهدی خود برگزید.

۱. یعقوبی، احمد بن واضح، همان، ج ۲ ص ۴۴۵: **طبری**، همان، ج ۷، ص ۱۱۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۶ ص ۳۰۱.

۲. عطاردی، عزیرالله، **سند الامام الرضا**، ج ۹، ص ۳۰۵.

۳. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۴۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۴۶. نیز رک: مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ج ۲، ص ۴۳۹ - ۴۴۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. لقب خلافت

یکی از آیین‌های رایج در حکومت عباسیان از آغاز تا انجام، این بود جدا از دیگر لقب‌ها، لقبی حکومتی مانند المنصور، المأمون، الرشید، المتوکل برای ولی‌عهد یا خلیفه انتخاب می‌کردند. بنابراین، اگر لقب الرضا پیش از ولی‌عهدی امام هشتم وجود داشت، دولت‌مردان مأمون بر پایه این رسم لقب جدیدی برای آن امام بایست برمی‌گزیدند و آن را در خطبه‌های جمعه یاد می‌کردند و بر سکه‌ها نقشش می‌کردند.

باری، با توجه به مجموعه زمینه‌های تاریخی و قرینه‌ها و شواهد موجود، گمان می‌رود که مأمون این لقب را برای امام انتخاب کرده باشد و دست کم با فرض صحت آن دو روایت، اگر این لقب وجود داشته، مشهور نبوده و در زمان این خلیفه عباسی شهرت یافته است.

منابع تاریخی درباره قیام‌کننده‌ای با شعار الرضا من آل محمد پس از شهادت امام رضا علیه السلام تا ۲۰۶ هجری گزارش نداده‌اند. اما افراد زیر پس از این سال‌ها با این دعوی به پا خاستند:

۱. عبدالرحمن احمد از نوادگان عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام در بلاد عک در یمن (۲۰۷ ه.ق.)^۱؛

۲. محمد بن قاسم از نوادگان امام سجاد علیه السلام در طالقان خراسان (۲۱۹ ه.ق) که به دست سپاه معتصم برادر مأمون به شهادت رسید^۲؛

۳. حسن بن زید علوی در طبرستان (۲۵۰ ه.ق) که توانست حکومت علویان طبرستان را تأسیس کند^۳؛

۴. احمد بن عیسی از نوادگان امام سجاد علیه السلام در ری (۲۵۰ ه.ق.)^۴؛

۵. یحیی بن عمر از نوادگان حضرت زید بن علی بن الحسین ع در کوفه (۲۵۰ ه.ق.)^۵؛

۶. ابراهیم بن محمد از نوادگان محمد حنفیه در مصر (۲۵۶ ه.ق) که منطقه صعيد را تصرف کرد و سرانجام از سپاه احمد ابن طولون شکست خورد و کشته شد^۶؛

۷. داعیان اسماعیلی در یمن و آفریقا که به رهبری ابو عبدالله شیعی در قرن سوم برای عبیدالله

۱. طبری، همان، ج ۷ ص ۱۶۸؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۶ ص ۳۸۱.

۲. طبری، همان، ج ۷، ص ۲۲۳؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۶ ص ۴۴۲؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۱۵، ص ۲۹ و ۳۸۸.

۳. سیدمحسن‌الأمین، همان، ج ۵، ص ۸۳؛ رک: اصفهانی، همان، ص ۴۰۶.

۴. ابن‌اثیر، همان، ج ۷، ص ۱۳۴؛ سیدمحسن، الأمین، همان، ج ۳، ص ۵۵ و ج ۵، ص ۸۶؛ نیز رک: *الوافی بالوفیات*، ج ۷، ص ۱۷۸ و *البدایة والنهایة*، ج ۱۱، ص ۱۰.

۵. اصفهانی، همان، ص ۴۲۰؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۴۲۶؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۷، ص ۱۲۷.

۶. ابن‌خلدون، عبدالرحمن، *العبر*، ج ۳، ص ۳۰۵.

مهدی، امام اسماعیلیان در بخش‌های گوناگون قلمرو اسلام دعوت می‌کردند.^۱

شعار دعوت به الرضا من آل محمد به اندازه‌ای فراگیر شد که عباسیان نیز هنگام قیام بر ضد خلافت عباسی، مردم را به آن فرامی‌خواندند. بنابراین، مردی از فرزندان عیسی بن مکتفی در ۳۴۹ هجیر در آذربایجان قیام کرد و با این شعار به دعوت مردم پرداخت.^۲ حتی برخی از پیروان امویان نیز چنین شعاری سردادند. برای نمونه علی^۳ بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان، مکنی به ابوالعمیطر در ۱۹۵ هجری در زمان خلافت امین در دمشق قیام و سلیمان بن ابی جعفر، والی عباسی دمشق را از این شهر بیرون کرد و یارانش در خیابان‌های شهر از مردم خواستند که با الرضا من آل محمد بیعت کنند. هنگامی که ابوالعمیطر به پیروانش گفت که الرضا من آل محمد، فردی از بنی‌عباس نه بنی‌امیه است، آنان او را کتک زدند و او به سختی از دستشان گریخت.^۴ وی توانست دمشق و اطراف آن را تصرف و برای شهرها والی و قاضی تعیین کند و سرانجام از سپاه مأمون شکست خورد.

یاران او؛ یعنی پیروان بنی‌امیه به الرضا من آل محمد (یکی از عباسیان) دعوت می‌کردند. از این‌رو، نام وی در کنار دعوت‌کنندگان عباسی به این شعار قرار گرفت.

۱. ابن‌خلدون، همان، ج ۳، ص ۳۶۱ و ج ۴، ص ۳۰، ۳۲ و ۲۰۴.

۲. ابن‌اثیر، همان، ج ۸، ص ۵۲۹؛ ابن‌خلدون، همان، ج ۴، ص ۵۰۳؛ الأملین، سیدمحسن، همان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۱۱، ص ۲۶۸.

۳. مادر این فرد و برادرش عباس، نفیسه دختر عبدالله بن‌العباس بن‌علی بن ابی‌طالب است. رک: ابن‌عساکر، همان، ج ۲۸، ص ۱۵ و ۲۶۸.

۴. ابن‌عساکر، همان، ج ۴۳، ص ۲۳ - ۳۴.

نتیجه

اگر مطلب منقول از امام کاظم علیه السلام درباره گزینش لقب رضا برای فرزندش درست بود، در سخن امام جواد علیه السلام می‌بایست می‌آمد و او بدان نیز استناد و اشاره می‌کرد. افزون بر این، دلیل ثقه بودن ناقل روایت نخست (بزنطی)، روایتی از خود اوست و پذیرش آن بر پایه قواعد دانش رجال و معیارهای تحلیل تاریخ، مشکلات فراوانی در پی دارد.

روایت دوم را نیز به دلیل شیعه (ثقه) نبودن سلیمان بن حفص مروزی، ضعیف بودن سهل بن زیاد آدمی، مشترک بودن نام آنان و مجهول بودن برخی از راویان این حدیث، نمی‌توان پذیرفت. دیدگاه سوم با توجه به رسم و سنت دستگاه حکومتی بنی‌عباس در انتخاب لقبی ویژه برای خلیفه و ولی‌عهد جدید و منتسب نبودن گزارش رسیده در این باره به معصوم علیه السلام و وجود زمینه‌ها و قرینه‌های تاریخی پیش‌گفته، درست‌تر می‌نماید.

بنابراین، انتخاب لقب «الرضا» برای امام هشتم علیه السلام، سکه زدن به این نام و یاد کردن آن در خطبه‌های نماز جمعه، در دو یا سه سال حکومت مأمون عباسی به انگیزه فرونشاندن قیام‌های فراوان و پیاپی علویان دعوت‌کننده به «الرضا من آل محمد» و نجات دادن حکومت عباسیان از سقوط و زوال، صورت پذیرفته است.

کتاب‌نامه

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید (۱۳۷۹ ق / ۱۹۵۹ م)، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، (۱۹۲۵ م)، *عیون الاخبار*، قاهره، دارالکتب المصریة (افست قم)، منشورات الشریف الرضی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۷۱ ش)، *الامامة و السياسة*، تصحیح علی شیری، قم، منشورات الشریف الرضی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م)، *لسان العرب*، تحقیق و تعلیق مکتب التراث، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- ابن عساکر، علی بن حسن شافعی (۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.
- ابن کثیر (۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م)، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- اصفهان‌ی، ابوالفرج (۱۳۸۵ ق)، *مقاتل الطالبین*، چاپ دوم، تحقیق کاظم المظفر، نجف، مکتبة الحیدریة.

اصفهانى، ابوالفرج (١٤١٤ق / ١٣٧٢ش)، *مقاتل الطالبين*، تحقيق سيداحمد صقر، قم، منشورات الشريف الرضى.

الأمين، سيدمحسن (بى تا)، *ايعان الشيعة*، تحقيق حسن الأمين، بيروت، دارالتعارف. بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر (١٣٩٨ق / ١٩٧٨م)، *انساب الاشراف*، تحقيق عبدالعزيز الدورى، بيروت، دارالنشر.

بى نا (١٤٠٧ق)، *تاريخ الاسلام ذهبى*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دارالكتاب العربى. بى نا (١٩٧١م)، *اخبار الدولة العباسية*، تصحيح عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار المطلبى، بيروت، دارالطلیعة للطباعة و النشر.

بى نا (بى تا)، *اخبار الدولة العباسية*، تحقيق عبدالعزيز الدورى، عبدالجبار المطلبى، بيروت، دارالطلیعة للطباعة و النشر.

تسترى، محمدتقى (١٤١٩ق)، *قاموس الرجال*، قم، نشر جامعة مدرسى.

تفرشى، سيدمصطفى حسینی، (١٤١٨ق)، *نقد الرجال*، تحقيق مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، قم، مؤسسة آل البيت لأحياء التراث.

حسن بن زين الدين، صاحب المعالم (١٤١١ق)، *التحرير الطاووسى*، تحقيق فاضل الجوهرى، قم، مكتبة آية المرعشى.

خوبى، ابوالقاسم (١٤١٣ق / ١٩٩٢م)، *معجم رجال الحديث*، چاپ پنجم، بى جا، بى نا.

راغب اصفهانى، حسين بن محمد (بى تا)، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تحقيق نديم مرعشى، قم، دارالكاتب العربى (افست مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان).

سيوطى، جلال الدين (١٤١١ق / ١٣٧٠ش)، *تاريخ الخلفاء*، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، قم، منشورات الشريف الرضى.

شيخ صدوق (١٤٠٤ق / ١٩٨٤م)، *عيون اخبار الرضا*، تصحيح شيخ حسين اعلمى، بيروت، مؤسسة الأعلمى.

شيخ طوسى (١٣٩٠ق)، *الأستبصار*، تحقيق سيدحسن موسوى الخراسان، تهران، دارالكتب الإسلاميه.

شيخ طوسى (١٤١٥ق)، *رجال*، تحقيق شيخ جواد قيومى، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.

طبرى، محمد بن جرير (١٣٥١ق / ١٩٣٩م)، *تاريخ الامم و الرسل و الملوك*، قاهره، مطبعة الاستقامة.

طبرى، محمد بن جرير (١٨٧٩م)، *تاريخ الأمم و الرسل و الملوك*، تحقيق نخبة من العلماء الأجلاء، بيروت بر پایه نسخه ليدن، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.

طوسى، شيخ محمدحسن (١٤١٧ق)، *الفهرست*، تحقيق شيخ جواد قيومى، قم، مؤسسه نشر الفقاهة.

عاملى، سيد جعفر مرتضى (١٣٩٨ق / ١٩٧٨م)، *حياة الامام الرضا*، بيروت، دار التبليغ الإسلامى.

عبدالحميد منصر، انيس ابراهيم (١٣٧٢ش / ١٤١٢ق)، *المعجم الوسيط*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

عرفانيان، غلامرضا (١٤١٧ق)، *مشايخ الثقات*، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.



عطاردی، عزیزالله (بی تا)، **مسند الامام الرضا**، مشهد، المؤتمر العالمي للامام الرضا(ع).
 غضایری، احمد بن الحسين (۱۴۲۲ق / ۱۳۸۰ ش)، **رجال**، تحقیق سید محمد رضا جلالی، قم، دارالحدیث.
 کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی** (۱۳۶۲ ش)، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب
 الإسلامية.
 مسعودی، علی بن الحسين (۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م)، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، چاپ دوم، قم، دارالهجرة.
 مسکویه، ابوعلی رازی (۱۳۶۶ش / ۱۹۸۷م)، **تجارب الامم**، تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش
 للطباعة و النشر.
 معلوف، لوئیس (۱۹۷۳م)، **المنجد فی اللغة**، بیروت، دارالمشرق.
 مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، تحقیق مؤسسة آل -
 البيت لأحياء التراث، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد.
 مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م)، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، چاپ دوم،
 تحقیق مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، بیروت، دارالمفيد للطباعة و النشر.
 نجاشی (۱۴۱۶ق)، **فهرس اسماء مصنفی الشيعة** (رجال)، چاپ پنجم، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
 نمازی شاهرودی، شیخ علی (۱۴۱۴ق)، **مستدرکات علم رجال الحدیث**، تهران، بی نا.
 یعقوبی، احمد بن واضح (۱۴۱۴ق / ۱۳۷۳ش)، **تاریخ الیعقوبی**، قم، منشورات الشریف الرضی.

پیدایی و گسترش تاریخ‌نگاری در غرب اسلامی مدرسه تاریخ‌نگاری افریقیه (تونس) در دوره حفصی

محمدرضا پاک*

چکیده

«تاریخ‌نگاری»، پدیده فرهنگی رایجی در قرون وسطا بود که از قرن هفتم تا دهم هجری، سراسر جهان اسلام را فراگرفت و در قرن هشتم به بالاترین حد خود رسید. تاریخ‌نگاری اسلامی مغرب و افریقیه، نمونه برجسته‌ای از تاریخ‌نگاری در این قرن است؛ زیرا مورخان برجسته افریقیه در دوره حفصی (۶۲۵-۹۱۳ ه.ق) با ایجاد «مدرسه تاریخ‌نگاری افریقیه» در سامان یافتن پژوهش‌های ماندگار تاریخی بسیار تأثیر گذاردند و آثار فراوانی در زمینه‌های گوناگون تاریخی عرضه کردند. این نوشتار به برخی از ابعاد تاریخ‌نگاری آنان می‌پردازد.

کلیدواژگان

تیجانی، برنامه، وجود تاریخی ابن‌خلدون، ابن‌شمام، فهرسه.

* استادیار گروه تاریخ دانش‌گاه آزاد اسلامی تهران.



مقدمه

افریقیه، بخش شرقی سرزمین‌های وسیع بربر را از برقه تا جزایر بنی مزغنه در بر می‌گرفت و شهرهای مهم افریقیه مانند تونس، قیروان، بجایه، الجزایر، قسنطنیه، زاب، بسکره، جزیره جربه، طرابلس الغرب و بندر بیزرت، در مرزهای دولت بربری حفصیان قرار داشتند.

انتقال مرکز افریقیه از قیروان به تونس، از نخستین فعالیت‌های مهم در دوره حفصی به‌شمار می‌رود که جابه‌جایی انبوهی از مهاجران اندلسی را به تونس و دیگر شهرهای افریقیه در پی داشت و موجب گسترش ابعاد گوناگون علوم و معارف اسلامی در افریقیه و شکل‌گیری دوره‌ای نو در زمینه فرهنگ و تمدن اسلامی شد.

حفصیان که خود را وارث خلافت «موحدین» می‌دانستند، از نخستین دهه‌های قرن هفتم هجری در افریقیه فعال شدند و کارهای دولت موحدی را به عهده گرفتند. آنان با اعلام استقلال در ۶۲۵ هجری، دولت حفصی را بر پایه اصلاح دینی تأسیس کردند. امیر ابوزکریا حفصی ادعای خلافت نکرد، اما پسرش محمد خود را خلیفه خواند و خلافت حفصی را بنیاد نهاد. حفصیان تا ۹۸۳ هجری بر افریقیه حکم راندند.

دگرگونی‌های چشم‌گیری در عرصه‌های هنر، تمدن، سیاست، شهرسازی و فرهنگ و علوم اسلامی، در دوره بلند حکومت آنان در افریقیه روی داد. برای نمونه فرد برجسته‌ای مانند ابن‌اندراکس صقلی^۱، در زمینه طب و «صیدله» نوآوری کرد و موجب توسعه و کمال طب اسلامی در آن‌جا شد و قصادی، مهاجر اندلسی، آخرین مراحل بالندگی علم حساب را نوشت. حفصیان هم‌چنین با فراهم آوردن زمینه برای تاریخ‌نگاری، موجب شدند که آثار جهانی افریقیه در قرن هشتم هجری پدید آید. این نوشتار به این بخش مهم از دست‌آوردهای فرهنگی - تمدنی افریقیه در عصر حفصی می‌پردازد.

دولت حفصی پس از چهارصد سال، به دنبال روی‌دادهایی مانند سقوط اندلس و ظهور اسپانیای متحد، فعال شدن پرتغال و پیش‌روی دولت عثمانی در مدیترانه غربی، سقوط کرد و میراث انبوهی از خود در زمینه معارف اسلامی به ویژه طب و تاریخ‌نگاری بر جای نهاد. بخش فراوانی از این آثار هنوز به صورت مخطوط در کتابخانه‌های غرب اسلامی به‌ویژه افریقیه وجود دارد.

۱. پاک، محمدرضا، «جنگ صلیبی هشتم»، فصل‌نامه تخصصی تاریخ اسلام، ش ۱۶، ص ۴.

۲. پاک، محمدرضا، «تاریخ طب تونس در افریقیه دوره حفصی»، فصل‌نامه تخصصی تاریخ اسلام، ش ۲۴، ص ۶.

الف) زمینه‌ها و انگیزه‌های تاریخ‌نگاری

نزدیک به چهارصد سال حکومت حفصیان در افریقیه دوره‌ای تاریخ‌ساز بود؛ زیرا بزرگ‌ترین حوادث جهان با آثاری بین‌المللی، هم‌زمان با ظهور آنان روی داد. حفصیان در چهارراه ارتباطی شرق و غرب جهان و در بحبوحه حوادث تأثیرگذار قرون وسطا در جهان اسلام قرار داشتند. این عامل باعث پیدایی و توسعه تاریخ‌نگاری در افریقیه دوره حفصی شد و مسیر حرکت تاریخ بشر تغییر یافت. مهم‌ترین حوادث انگیزه‌ساز برای تاریخ‌نگاری در این دوره و سرچشمه‌های میل به آن، چنین گزارش می‌شود:

۱. آغاز دوره نو بحران با پیدایی دولت‌های اسلامی و مسیحی جدید، هم‌زمان با سقوط خلافت عباسی در شرق و خلافت موحدین در غرب جهان اسلام؛
۲. زمینه‌سازی حفصیان برای انتقال مرکز خلافت اسلامی از بغداد به تونس؛
۳. پیدایی دولت ممالیک مصر، سیاست خارجی فعال آن در انتقال خلافت عباسی از تونس به قاهره، ایجاد روابط گسترده با شرق و غرب جهان و جلوگیری از حرکت مغول در حوزه مدیترانه؛
۴. متصرف شدن ایران به دست مغول و شکل‌گیری دولت مخالف سیاست‌های بغداد، قاهره و تونس در آن؛
۵. حمله‌های ویران‌گر تیمور به مناطق اسلامی؛
۶. تجزیه غرب اسلامی، سقوط آرام اندلس و جابه‌جایی و هجرت گسترده علما؛
۷. پیدایی دولت پرتغال و جنبش‌های فراوان و جهانی آن در سراسر مدیترانه، دریای عرب، خلیج فارس و اقیانوس هند؛
۸. ظهور دولت عثمانی و اجرای سیاست هجومی‌اش در اروپا و مدیترانه غربی که به تصرف و سقوط دولت حفصی انجامید؛
۹. کشف قاره امریکا و فراهم آمدن زمینه‌های تأسیس دولت امریکا.

این حوادث تأثیرگذار در افریقیه حفصی، موجب توجه فراوان مسلمانان به «حرکت تاریخ» شد و در پی آنها مورخان بزرگی در غرب اسلامی پدید آمدند. برخی از آنان مانند ابن سعید مغربی، مهاجر اندلسی به تونس، ابن خلدون، کارگزار و کاتب سرّ دولت حفصی، ابن خطیب، حاجب دولت بنی‌نصر، ابن قنفذ، مؤلف کتاب *الفارسیه* و از وزیران دولت حفصی، ابن ابار، کاتب مخصوص مستنصر (نخستین خلیفه حفصی) و...، رجال بلندپایه دولت حفصی بودند. بنابراین، از قرن هفتم تا





دهم هجری انبوهی از آثار ویژه تاریخی و دایرةالمعارف‌های «تاریخی‌گونه» در شرق و غرب جهان اسلام منتشر شد.

مدرسه‌های تاریخ‌نگاری در ایران (عصر حاکمیت مغول)، حجاز، یمن، مصر، شام، عراق (عصر ممالیک)، مغرب و اندلس شکل گرفت، آثار ماندگار و تاریخ‌نگارانه به گونه فزاینده‌ای به وجود آمد و مهم‌ترین میراث جهان اسلام در زمینه نگارش تاریخ تولید شد. ظاهراً یکی از مؤثرترین عوامل روانی مشترک در سراسر جهان اسلام، تهدید شدن فرهنگ و تمدن اسلامی با حمله ویران‌گر مغول و صلیبی‌های اروپایی به شرق و غرب جهان اسلام بود که مسلمانان را به شتاب کردن در ثبت میراث سیاسی، فرهنگی و علمی خود واداشت و مکتب تاریخ‌نگاری ایرانی، مصری، اندلسی، مغربی، افریقی و هندی را پدید آورد. برخی از محققان معاصر عرب با برآورد کمی منابع تاریخی، این مکتب‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند.

ب) برآورد کمی آثار تاریخی

افریقیه دوره حفصی، بر پایه آمار، پیش‌گام دیگر مکتب‌های تاریخ‌نگاری اسلامی بوده است. تولید آثار تاریخی مسلمانان با توجه به این بررسی آماری، در قرن‌های هفتم تا نهم هجری روندی رو به رشد داشته است. ۱۰۷۸ مورخ از ۶۶۷ تا پایان قرن دهم هجری، در مصر و شام ظهور کردند^۱ که ۷۵۱ نفر (۷۵ درصد) از آنان مصری و شامی بودند. هم‌زمان در غرب اسلامی صد مورخ پیدا شدند که چهل نفر از آنان، اهل افریقیه با مساحتی به اندازه یک سوم غرب اسلامی بودند. علمای افریقیه، به‌ویژه اندلسی‌های ساکن تونس با سفرهای علمی به مصر، شام و حجاز از مورخان این کشورها تأثیر پذیرفتند و در وطن خود آثاری تاریخی مانند آثار مورخان شرقی تولید کردند.

وادی آشی اندلسی، فقیه مهاجر و از علمای افریقیه ساکن تونس بود که در شام با سه تن از مورخان پیشوای مکتب تاریخ‌نگاری شام دیدار^۲ و از آنان پیروی کرد. او در مصر نیز از مورخان «مکتب مصر» الهام گرفت.^۳ این قوبع، مورخ مکتب افریقیه نیز به شام رفت و در کارهای تاریخی ابوالفداء تأثیر گذارد. او در نگارش اخبار مغرب در کتاب *المختصر فی اخبار البشر*، از ابن قوبع بهره برده است. ابن عذاری مراکشی (د ۷۱۴ هـ) در دوره نخست مرینی^۴، نخستین تاریخ کلاسیک

۱. مصطفی، *التاریخ العربی و المورخون*، ج ۳، ص ۱۵-۱۷.

۲. ابوالقاسم محمد بن یوسف البرزالی، شمس‌الدین ذهبی و المزی، تاریخ‌نگاران برجسته شام و پدیدآورندگان آثار کلاسیک و ماندگار تاریخی بودند.

۳. قطب‌الدین عبدالکریم الحلبي و ابن حیان اندلسی.

۴. مرینی‌ها سلسله بربری بودند که از ۶۶۸ هجری در پی سقوط موحدین، بر مغرب اقصی حاکم شدند.

اندلس، مغرب و افریقیه را گرد آورد.^۱ ابن ابی زرع فاسی نیز اولین تاریخ کلاسیک مغرب را با عنوان *الانیس المطرب بالروض القرطاس* نوشت.^۲ ابن خطیب، حاجب دولت غرناطه، آثار تاریخی فراوانی در زمینه‌های تاریخ عمومی، تاریخ ویژه اندلس و مغرب (*الاحاطة فی اخبار غرناطه*)، تراجم و ... پدید آورد. مهم‌ترین اثر او *اعمال الاعلام* در تاریخ شرق و غرب جهان اسلام است. کتاب‌های وی نشان‌دهنده تولد تاریخ‌نگاری غرب اسلامی در قرن هشتم هجری‌اند. آثار مشترک تاریخی میان مکتب‌های افریقیه، مصر و شام در پی این تأثیرگذاری چندسویه در دوره حفصی نوشته شدند. این آثار مجموعه‌ای از معارف تاریخی شرق و غرب جهان اسلام را در برمی‌گیرند.

۱. نویسنده *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب* در ۷۱۲ هجری زنده بوده است.
۲. ابن ابی زرع کتاب دیگری با عنوان *زهرة البستان* دارد. رک: فنذیک، *اکتفا القنوع*، ص ۸۰.

نمودار زمانی - کمی تاریخ‌نگاری اسلامی از قرن هفتم تا دهم هجری



قرن هفتم

۱. المنتظم (تاریخ عمومی)، ابن جوزی (م ۶۴۴ هـ)؛
 ۲. وفیات الاعیان، ابن خلکان (م ۶۸۰ هـ)؛
 ۳. الکامل فی التاریخ (تاریخ عام)، ابن اثیر (م ۶۳۰ هـ)؛
 ۴. روزنة الادیب (۲۷ جلد)، کازرونی (م ۶۹۷ هـ)؛
 ۵. عبدالواحد مراکشى (م ۶۲۵ هـ)؛
 ۶. الحلة السیراء و... ابن ابار.
۱۷. الروض المعطار (دربردارنده درون‌مایه سودمند تاریخی)، حمیری تونسى (م ۷۲۶ هـ)؛
 ۱۸. تیجانی (م ۷۱۷ هـ)؛
 ۱۹. برنامج، وادی آتشی (م ۷۴۹ هـ)؛
 ۲۰. نهاية الرب (موسوعه تاریخی)، نویری (م ۷۳۲ هـ)؛
 ۲۱. مسالك الایصار (موسوعه تاریخی، اداری و جغرافیایی)، عمری (م ۷۴۹ هـ)؛
 ۲۲. صحیح الاعشى، قلقشندری (د ۸۲۸ هـ) ثبت و منتشرکننده وثایق دولتی؛
 ۲۳. الدبیاح المذهب، ابن فرجون (م ۷۹۹ هـ)؛
 ۲۴. نهایه مالقی (م ۷۹۳ هـ)؛
 ۲۵. جنی زهرة الآس، جزنانی (م ۷۶۶ هـ)؛
 ۲۶. ابن‌الحممر؛
 ۲۷. ابن‌الحاج النمیری (م ۷۶۸ هـ).

قرن هشتم

۱. المختصر فی اخبار البشر (تاریخ عمومی) و ... ابوالفداء (م ۷۳۲ هـ)؛
۲. تاریخ اسلام، ذهبی (م ۷۴۸ هـ)؛
۳. چند موسوعه عام تاریخی؛
۴. صفدی (م ۷۶۴ هـ)؛
۵. ابن‌وردی (م ۷۴۴ هـ)؛
۶. بناکسی (م ۸۳۰ هـ)؛
۷. تاریخ گزیده و ... مستوفی (م ۸۵۰ هـ)؛
۸. مقریزی (م ۷۴۵ هـ)؛
۹. اعمال الاعلام، نفاضة الجراب، الاخاطة فی اخبار غرناطه و... ابن خطیب؛
۱۰. عبدالرحمن ابن‌خلدون (م ۸۰۸ هـ)؛
۱۱. یحیی بن‌خلدون (م ۸۸۰ هـ)؛
۱۲. البیان المغرب، ابن‌عذارى مراکشى (م ۷۱۲ هـ)؛
۱۳. الانیس المطرب بروض القرطاس، ابن‌ابى‌زرع قاسى (م حدود ۷۱۰ هـ)؛
۱۴. الذیل و التکمله، عبدالملک مراکشى (م ۷۰۳ هـ)؛
۱۵. صله الصله، ابن‌زبیر (م ۷۰۸ هـ)؛
۱۶. عنوان الدرابه، غبرینی (م ۷۱۴ هـ)؛

قرن نهم

۱. ابن‌حجر عسقلانی (م ۸۵۳ هـ)؛
۲. ابن‌عرب‌شاه (م ۸۵۴ هـ)؛
۳. حافظ ابرو (م ۸۳۴ هـ)؛
۴. ابن‌تزمی بردی (م ۸۴۷ هـ).

قرن دهم

۱. سخاوی (م ۶۰۲ هـ)؛
۲. سیوطی (م ۹۱۱ هـ)؛
۳. میرخواند (م ۹۲۴ هـ)؛
۴. خواندمیر (م ۹۴۲ هـ).



ابن‌خلدون، کارگزار دولت حفصی که بخشی از عمرش را در مصر گذراند، به شام سفر کرد و در متن حوادث آن‌جا قرار گرفت. او کتاب *العبر و مقدمه آن* را در حوزه جغرافیایی مصر، افریقیه مغرب، شام و حجاز و با بهره‌گیری از بایگانی رسمی دولت حفصی نوشت. ابن‌سعید مغربی و ابن‌فضل‌الله، مورخان صاحب منصب عصر ممالیک مصر نیز با سفر به حجاز، مغرب، شام و ... آثار دایرة‌المعارف‌گونه خود را تولید کردند. این آثار مطالب تاریخی فراوانی در بردارند که بخشی از آنها از دیدگاه ساختار اداری و سیاسی، درباره تاریخ و تمدن مغرب گزارش می‌دهند. هم‌چنین قلقشندی، دانش‌مند مورخ مصری، از وابستگان ممالیک، *صبح الاعشی* را بر پایه *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، نوشته ابن‌فضل‌الله تدوین کرد. این کتاب دایرة‌المعارفی درباره امور اداری مسلمانان با روی‌کردی تاریخی به شمار می‌رود.

ابوالحسن علی بن سعید المغربی الغرناطی (۶۸۵هـ/ ۱۲۸۶م) نزدیک به ۶۰۵ هجری (۱۲۱۴م)، در قلعه یحصب^۱ اندلس متولد شد. او در جوانی (۶۳۸ هـ) به شرق سفر کرد، حج گزارد، از عراق، بصره و موصل تا ارجان دیدن کرد، مدتی در بغداد به سر برد، ملک ناصر، نوه صلاح‌الدین ایوبی مصر را در حلب ستود و در ۶۵۲ هجری به تونس بازگشت و نزد تیفاشی مستقر شد. وی بیست سال در این کشور ماند و اخبار اندلس را با گزارش‌های مستند درباره حفصیان دنبال کرد و از ۶۷۳ تا ۶۸۵ هجری در سفر دوباره‌اش به شرق، از ایران بازدید و با خان مغول (هلاکو) دیدار کرد. او آثاری در زمینه تاریخ پدید آورد و در شکل‌گیری مکتب تاریخ‌نگاری افریقیه بسیار تأثیر گذارد. بسیاری از منابع رجالی، آثار فراوان او را برشمرده‌اند.^۲ وی کتاب‌هایی مانند *الطالع السعید فی تاریخ بنی‌سعید، نشؤ الطرب فی تاریخ جاهلیة العرب، لذة الاحلام فی تاریخ أمم الأعاجم، تاریخ مرتب علی السنین، کنوز المطالب فی آل ابی‌طالب و النفحة المسکیة فی الرحلة المکیة* را در توصیف دو سفر حج خود نوشت. *الفتح المعلی فی تاریخ المحلی، المغرب فی حلی المغرب، المغرب عن سیرة ملوک المغرب و کتاب الجغرافیه*، برخی دیگر از آثار اویند.

ابوالعباس احمد بن سعید الدرجینی (۶۷۰هـ/ ۱۲۷۳م) از دیگر مؤلفان نام‌دار تونس است که در نطفه از شهرهای جرید به دنیا آمد. کتاب او در تاریخ‌نگاری افریقیه از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ زیرا او در این کتاب ۱۲۰ تن از اباضیه شرق و غرب اسلامی را در طبقات سیزده‌گانه برمی‌شمارد. این اثر یکی از منابع اصلی تاریخ اباضیه مغرب است.

1. Alcalá Recal.

۲. سعیدونی، *من التراث تاریخی و الجغرافی، ص ۱۱۲*.



آغاز توجه به «علم تاریخ» در دوره حفصی

حضور ابوزید عبدالرحمن ابن خلدون، برجسته‌ترین شخصیت جهانی در زمینه تاریخ‌نگاری و پرچمدار این فن در افریقه، مهم‌ترین ویژگی دولت حفصی شمرده می‌شود. تأثیرگذاری جهانی و ویژگی عقلی شخصیت ابن خلدون، از تمدن و فرهنگ بشری دهه‌های پایانی قرون وسطا سرچشمه می‌گیرد، اما ویژگی تاریخی شخصیت او محصول وضع حاکم بر حوزه غرب اسلامی، به‌ویژه افریقه است. بنابراین، او را به درستی یکی از پی‌آمدهای آخرین دوره فرهنگ و تمدن اسلامی در جغرافیای دولت حفصی (افریقیه) و در روزگار خلافت چهارصد ساله آن می‌توان دانست. او از خاندان‌های اندلسی اشیبیلیه است که به تونس مهاجرت کردند و از جایگاه شایسته‌ای در دولت موحدین برخوردار بودند. وی در تونس متولد شد و شخصیت علمی، سیاسی و فرهنگی‌اش در آن جا و شهرهای افریقیه عهد حفصیان شکل گرفت. او مانند پدران خود از آغاز ورود به صحنه اجرایی قدرت در دولت حفصی، مشاغل درخوری بر عهده گرفت و در دربارهای چهار دولت غرب اسلامی (بنی‌مرین، بنی‌حفص، بنی‌نصر و بنی‌زیان) به شکلی بنیادین تأثیر گذارد. او چندبار با عنوان سفیر دولت حفصی در مأموریت‌های خصوصی به اسپانیا رفت و از نزدیک، بزرگ‌ترین تحولات جمعیتی دگرگون‌کننده تاریخ و جغرافیای غرب اسلامی را دید. این حوادث شناخت او را از روی دادها متحول ساخت و باعث شد که او به شکلی متفاوت با دیگر مورخان به رخدادهای معاصر و گذشته بنگرد. آثار این تحول ذهنی در نوشته‌های ابن خلدون ظاهر شد. از این‌رو، میراثی که از او بر جای ماند، ملموس‌ترین شکل تاریخ‌نگاری به شمار می‌رود؛ زیرا او با دیدی واقع‌گرایانه حوادث معاصر خود را نوشت و دیدگاهی نو درباره تاریخ عرضه کرد.

دیدگاه ارسطویی در تاریخ علم، «تاریخ» را در جرگه علوم قرار نمی‌دهد بلکه آن را از ملحقات شعر به شمار می‌آورد.^۱ متفکران از زمان ارسطو تا ابن خلدون، تحقق دانشی با نام تاریخ را محال و آن را بخشی از ادبیات می‌دانستند.^۲ نخستین بار در دوره حفصی ابن خلدون از علم تاریخ سخن گفت.^۳ کار این مورخ بزرگ دوره حفصی (توجه به دانش تاریخ) به گفته محققان، نقیصه موجود را

۱. ارسطو از قراردادن تاریخ در دیگر دسته‌های علوم خودداری می‌کرد و فیلسوفان به پیروی از او، تاریخ را علم نمی‌دانستند. ر.ک: مهدی (بی‌تا)، *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ترجمه مسعودی، ص ۱۷۷. وی در کتاب *اخلاق نیکوماخس* (Nicomacheah) خود که فیلسوفان اسلامی طبقه‌بندی علوم را از آن برگرفتند، دانش‌ها را به سه گروه تقسیم کرد: ۱. علوم نظری؛ ۲. علوم علمی؛ ۳. علوم مضم. تاریخ به این دلیل که به روی‌دادهای منفرد و دارای زمان و مکان خاص می‌پردازد، درست در برابر علوم قرار می‌گیرد؛ زیرا بر پایه فرضیه ارسطو، علم با تصدیق کلی شکل می‌گیرد و درباره طبیعت و علت‌های برخی از اشیا بحث می‌کند.

۲. علم تجربی (science) بر پایه مشاهده و استقرا استوار است.

۳. الحصری، ساطع، *دراسات عن مقدمة ابن خلدون*، ص ۵۶۴.

در عرصه علم رفع کرد. البته وجود اختلاف نظرهای بسیار در این باره،^۱ تا اندازه‌ای از استحکام این ادعا می‌کاهد.

یکی از ویژگی‌های برجسته «مدرسه تاریخ‌نگاری تونس» در دوره حفصی، حذف سنت ارسطویی درباره تاریخ است. ریشه همه علوم را در تاریخ علم، معمولاً در یونان نهفته می‌دانند. اما در سنت یونانی جایی برای علم تاریخ نیست. از این‌رو، نوآوری ابن‌خلدون، مورخ نام‌دار جهان اسلام و کارگزار بلندپایه دولت حفصی، در علم دانستن تاریخ، گام بلندی در مسیر تحول تاریخ علم بشری به شمار می‌آید.

ابن‌خلدون، تاریخ را «واقعی‌تری خارجی» و «مطالعه‌شدنی» می‌دانست و راز برتری و کمال کار او، همین رویکرد نو و بی‌سابقه به تاریخ است.^۲

ویژگی‌های مهم تاریخ‌نگاری ابن‌خلدون

ابن‌خلدون با نقد و رد شیوه مورخان گذشته و طرد مورخان عامی که تنها به گزارش حوادث تاریخی می‌پردازند، به درستی و نادرستی آنها توجه نمی‌کنند و راه فهم حوادث تاریخی را به خوانندگان نمی‌نمایند، بر آن است که تاریخ‌نگاری روایی و دور از تحلیل و نقد روی داده‌ها، هویت علمی تاریخ را از میان می‌برد. او معتقد است که علم تاریخ با گزینش و نقد حوادث، شکل می‌گیرد و کار مورخ واقعی تنها گردآوری روایت‌ها نیست، بلکه وظیفه مهم او داوری درباره روی داده‌های تاریخی است.

مورخان را بر پایه به کار بردن عقل نقاد و گزینش‌گر در تاریخ‌نویسی، به دو دسته عوام و خواص می‌توان تقسیم کرد. مورخان خاص، تصویر مطلوب ابن‌خلدون را از تاریخ‌نگاری می‌نگارند و او آنان را پیشوایان تاریخ و «مورخان فحول» می‌خواند. این افراد در گزارش وقایع از ابزار فلسفه و روش منطقی برای ارزیابی و تحلیل داده‌های تاریخی بهره می‌گیرند و از این‌رو، تاریخ‌نگاری آنان تنها گزارش نیست. این شیوه که در میان مورخان مسلمان بی‌زمینه نبوده و از روندی صعودی برخوردار بوده است، نخست در کار مسعودی^۳ دیده شد و پس از او بیهقی، بیرونی، مسکویه،

۱. مهدی، *فلسفه تاریخ ابن‌خلدون*، ترجمه مسعودی، ص ۹.

2. Approach.

۳. او مسعودی را «امام مورخین خواص» خوانده و همه مورخان را به پیروی از شیوه تاریخ‌نگاری او توصیه کرده است. شیوه مسعودی به گفته ابن‌خلدون بر دو پایه قرار دارد:

«تاریخ ذکر الاخبار الخاصه بصیر او بحیل و اما ذکر الاحوال العامه للأفاق و الاجیال و العصار فهو أسُّ المورخ تبنی علیه اکثر مقاصد و تتبین به اخباره.»



رشیدالدین فضل‌الله، محی‌الدین کافجی و شمس‌الدین سخاوی آن را پی گرفتند. ابن‌خلدون در کار خود از این روش بسیار استفاده کرد و درباره آن به طور مستقل و جدا از متن گزارش‌های تاریخی، در کتابی با ماهیت نو و با عنوان «مقدمه» سخن گفت. وی با نقد بیرونی^۱ و درونی^۲ متن‌های تاریخی، به گزینش دست زد و جنبش نو تاریخ‌نگاری اسلامی را بنیاد نهاد. او به دلیل وجود پاره‌ای از خطاهای زیر در کار مورخان^۳ عوام، آنان را مستحق سرزنش می‌دانست:

۱. تقلید کورکورانه از مورخان پیشین؛
۲. نبود تحلیل و تفسیر وقایع در آثار آنان؛
۳. نداشتن طرح جامع و کلی برای درک حوادث تاریخی.

مورخ عامی ظاهر گزارش‌های تاریخی را بسنده می‌داند و به دلیل ناتوانی در یافتن اسباب و علل حوادث، روی داده‌ها را بی‌ریشه می‌بیند.^۴ بنابراین، تاریخ‌نگاران برای بیرون رفتن از جرگه مورخان عوام، از سطحی‌نگری باید دوری کنند و با نگاهی ژرف و فراگیر و داشتن طرحی جامع و منظم بر پایه روشی عقلی، علل حوادث و رابطه آنها را با یک‌دیگر بجویند.

بررسی مهم‌ترین عنوان‌ها در تاریخ‌نگاری افریقیه دوره حفصی

تاریخ عمومی، تاریخ شهرها، مغازی و سیره پیامبر خدا، مناقب، انساب، تراجم اشخاص، طبقات وفيات، فهرست و برنامه، تاریخ خاندان‌های بزرگ، تلخیص منابع کلاسیک تاریخ اسلام، مانند تاریخ طبری، سیره ابن‌هشام و... در دوره چهارصد ساله حفصی در افریقیه تولید شد. البته تاریخ‌نگاری در دوره حفصی به این عنوان‌ها محدود نمی‌شود؛ زیرا تاریخ‌نگاری در زمینه همه علوم و معارف این دوره وجود داشت و مجموعه‌های نوازل فقهی، کتاب‌های جغرافیایی مانند *الروض المعطار* و... را که مطالبی تاریخی در برداشتند و گونه‌ای از تاریخ‌نگاری بودند، بر شمار آنها باید افزود.

1. Critic external.
2. Critic internal.

۳. مقلد بودن و پلیدی عقل و طبع از ویژگی‌های مورخان عوام است. ر.ک: ابن‌خلدون، *مقدمه*، ص ۴.

۴. «انما هی حوادث لم تعلم اصولها و...». ر.ک: ابن‌خلدون، *مقدمه*، ص ۵.

الف) تاریخ عمومی

نگاه جهانی خلفای حفصی به حوادث، تعهد اجباری آنان به روی داده‌های دنیای اسلام و درگیری ناگزیر با آنها، گرد آمدن انبوهی از دانش‌مندان مورخ، فقیه و رجالی اندلس و مغرب و وجود بخش فراوانی از میراث و نسخه‌های خطی و کتاب‌های تاریخی در کتابخانه‌های تونس (پایتخت این دولت)، حفصیان را واداشت که به نگارش چند تاریخ عمومی در زمان دراز حکومت خود فرمان دهند. المستنصر بالله، نخستین امیر حفصی که خود را امیرالمؤمنین خلیفه و وارث خلافت عباسی بغداد و موحدی مغرب و اندلس نامید، به احمد غسانی، کاتب رسمی دولتش، دستور داد کتابی بسیار بزرگ در تاریخ اسلام از آغاز تا عصر حفصیان بنویسد. نگارش این کتاب تاریخ عمومی را آغاز تاریخ‌نگاری دولت حفصیان دانسته‌اند.^۱

کتاب‌هایی مانند *التاریخ* از ابن‌آبار، مهاجر اندلسی و *تاریخ مرتب علی السنین* از ابن‌سعید مغربی (م ۶۸۵ هـ)، مهاجر اندلسی ساکن تونس، از نوشته‌های جالب توجه نویسندگان صاحب نظر و دارندگان کتاب‌های بسیار درباره ادبیات و رجال است که در عهد حفصیان در تونس پدید آمد. یکی از آثار سترگ در علم تاریخ عمومی، کتاب کبیر است که به دستور ناصر بن یوسف بن منصور بن فضل المزنی (۸۸۳ هـ) امیر بسکره در صد جلد منتشر شد.^۲ تنوخی نیز تاریخی به شیوه طبری بر پایه «سنین» از آغاز تا زمان خود نوشت.^۳

اما مهم‌ترین تاریخ عمومی که در روند سنت تاریخ‌نگاری عمومی، در آفریقیه نوشته شد از آن ابن‌خلدون است که به تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا عصر نویسنده می‌پردازد.

نیاکان ابن‌خلدون بر پایه گزارش خودنوشت او در *التعریف*، از مهاجران اندلسی اشبیلیه به تونس بوده‌اند. وی از نسل سوم این خانواده است که در ۷۳۲ هجری (۱۳۳۲ م) متولد شد. او مقدمه را در پنج ماه در ۷۷۹ هجری (۱۳۷۷ م)، نوشت^۴ و به مدت چهار سال در قلعه ابن‌سلامه و در میان قبایل بنی‌عریف، هنگامی که در چهل و پنج سالگی از سیاست دوری گزیده بود، به تهذیب و تکمیل آن پرداخت. ابن‌خلدون برای تدوین کامل این کتاب که با نام *العبر و دیوان المبتدء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الأكبر*، در یک مقدمه و سه

۱. برونشویک، *تاریخ آفریقیه فی العهد الحفصی*، ج ۲، ص ۴۱۳.

۲. مصطفی شاکر، *موسوعه دول العالم الاسلامی و رجالها*، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. محفوظ، *معجم مؤلفین التونسین*، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. ابن‌خلدون، *مقدمه*، ص ۵۸۸.



کتاب تنظیم شده است، هفت یا هشت سال زمان صرف کرد.^۱

نخستین دلیل اهمیت تاریخ عمومی ابن خلدون، به کارگیری سبکی نو در نگارش آن است. این سبک با شیوه‌های *الکامل فی التاریخ ابن اثیر* و *تاریخ الامم و الملوک طبری* متفاوت است. ابن خلدون در کار خود مواد خام را از این دو اثر گرفت و با یکدیگر ترکیب و تا اندازه‌ای از شیوه نویسندگان آنها در رعایت سنن تقلید کرد؛ یعنی او نیز مانند آن دو از قصه آفرینش آغاز کرد، اما مبتدآت کتاب او با مبتدآت این دو تاریخ عمومی کلاسیک کاملاً متفاوت است و شیوه‌ای نو در نگارش مبتدآت به شمار می‌رود. نخستین عنوان این کتاب (قسط العمران من الأرض و الإشارة إلى بعض ما فیه من البحار و الأنهار و الأقالیم) در مقدمه دوم، نشان‌دهنده دقت نویسنده در روایت کردن داستان آفرینش زمین و عناصر اصلی آن است.

او در این مقدمه به طور چکیده به کرویت زمین و احاطه عنصر آب بر آن اشاره کرده سپس به توصیف کامل جغرافیای هفت اقلیم، به‌ویژه شهرهای مغرب و اندلس پرداخته و تأثیر آب و هوا را در مردم آنها بررسی کرده است. جلد نخست این کتاب که مقدمه تاریخ عمومی و گونه‌ای نو از مبتدآت است، به بررسی تفصیلی چگونگی شکل‌گیری تمدن در جوامع بشری و گوشه و کنار آن می‌پردازد و تاریخچه فرهنگ و تمدن اسلامی را در شرق و غرب جهان اسلام دربر می‌گیرد. ابن خلدون نمی‌خواهد کار مسعودی را در تاریخ شرق؛ یعنی نگارش حوادث مشرق با توجه به احوال عامه باز بنویسد، بلکه قصد دارد این کار را تنها درباره مغرب سامان دهد؛^۲ زیرا از مشرق اطلاع کافی ندارد. وی در تاریخ عمومی با پیروی از طبری و ابن اثیر، در بخشی از کتاب خود به ذکر امت‌های پیش از اسلام و نسب سلسله‌های عربی و ایرانی می‌پردازد. این کتاب شش باب دارد:

الباب الاول: فی العمران البشری علی الجملة؛

الباب الثانی: فی العمران البدوی و ذکر القبائل و الامم المتوحشة؛

الباب الثالث: فی الدول العامة الملك و فی الخلافة و المراتب السلطانية؛

الباب الرابع: فی البلدان و الامصار و سائر العمران و ما يعرض فی ذلك من احوال؛

الباب الخامس: فی المعاش و وجوه الكسب و الصنایع؛

الباب السادس: فی العلوم و اصنافها و التعليم و طرقه و سائر وجوهه.

۱. ابن خلدون، *التعریف بابن خلدون و رحلته شرقاً و غرباً*، ص ۱۰۰.

۲. «لاختصاص قصدی فی التألیف بالمغرب و احوال اجیاله و اممه و...». ر.ک: ابن خلدون، *مقدمه*، ص ۵۳.

او درباره درون مایه بخش دوم آن می نویسد: «أما القسم الثاني فيصل بأخبار العرب و أجيالهم و دولهم منذ الخليفة و من عاصرهم من الأمم و الشعوب و الترك و الروم و الافرنجة».
موضوعهای جلد نخست تا چهارم چنینند:

جلد اول: فی الامم القديمة من الخليفة الى الظهور الاسلام و عصر الخلفاء الراشدين؛
جلد دوم: فی تاریخ المشرق فی القرون الهجرية الثلاثة الأولى على عهد بنی امية و بنی العباس؛
جلد سوم: فی الفاطميين و القرامطة و تاریخ الاندلس من الفتح الاسلامی حتى بداية بنی نصر،
مع ذکر بنی بویه؛
جلد چهارم: فی السلاجقة و الأتراك و الممالیک و الحروب الصليبية حتى اواخر القرن الثامن من الهجرة.

وی بخشی از جلد چهارم را در قلعه بنی سلامه نوشت، آن را در تونس به پایان رساند و در طول زندگی خود در حفظ آن کوشید.

تاریخ بربر و اخلاف و دولتهای آنان در مغرب در بخش سوم کتاب ابن خلدون و در دو جلد آمده است. جلد اول به عرب مستعربه قبائل بربر مانند زناتة، مغراوة، مصمودة، لواتة، کتامة و صنهاجة از قدیمترین زمانها تا روزگار مؤلف، و تا اندازه‌ای به تاریخ مرابطين و موحدین می پردازد و جلد دوم درباره دولتهای معاصر او مانند حفصی، بنی مرین و بنی زیان گزارش می دهد.
بخش چهارم این کتاب که با عنوان «التعريف بابن خلدون و رحلته شرقاً و غرباً» معروف است و در ۸۰۷ هجری به انجام رسیده، زندگی نامه شخصی نویسنده را دربر دارد و در روش و محتوا بهترین نوع سیره نویسی شخصی^۱ به شمار می رود.^۲

او در بخش اول کتاب مقدمه، با تحلیل، تعمیم و نقد حوادث، آنها را تابع قوانین عام می داند، در بخش دوم در تاریخ شرق از منابع کلاسیک شرقی در تاریخ باستان، نوشته مورخانی چون اوزیبوس قوطی و ابن العمید سود برده و در تاریخ اسلام از ابن هشام، واقدی، بلاذری، ابن عبدالحکم، طبری، مسعودی، ابن اثیر و ابن جوزی تأثیر پذیرفته است. کار او در این بخشها در حد متون شرقی است و در ردهای پس از آنها طبقه بندی می شود. اما بخش اخبار مغرب و حوادث معاصر ابن خلدون بر پایه مشاهدههای شخصی او و تاریخ شفاهی استوار است. این بخش در دقت،

1. Autobiographie.

۲. ابن خلدون، التعريف بابن خلدون و رحلته شرقاً و غرباً، ص ۱۱.



شمول و صحت معلومات، مصدر اساسی مغرب به شمار می‌رود و دیگر مورخان تاریخ مغرب در جایگاهی پس از او قرار دارند؛ زیرا هیچ مورخی در حسن سیاق، طبقه‌بندی، دقت در ذکر روی‌دادها، مفاهیم و اندیشه‌های نو تاریخ مغرب، هم‌سان او نیست. از این‌رو، قرن‌هاست که محققان از العبر استفاده می‌کنند.

نخست نعیم، مورخ عثمانی (۱۷۱۶م) مقدمه را تلخیص کرد و سپس در ۱۷۴۹ میلادی بازی زاد محمد افندی، آن را به ترکی برگرداند. سیلوستر دوساسی (۱۸۰۶م)^۱ بخشی‌هایی از مقدمه را در اروپا و شاگردش کاترومیر^۲ (۱۸۵۸م) متن کامل آن را به عربی منتشر کردند. هم‌چنین بارون سلان^۳ ترجمه‌ای فرانسوی از بخش شمال آفریقا^۴ عرضه کرد.

ب) تاریخ دولت‌ها

یکی از عنوان‌های اصلی در تاریخ‌نگاری افریقیه تاریخ دولت‌هاست. تک‌نگاری‌هایی در این زمینه درباره دولت حفصی موجود است. ابن شَماع، زرکشی و ابن خطیب قسنطینی، سه تن از رجال بلندپایه دولت حفصی‌اند که در این‌باره گزارش‌های مستقلی نوشته‌اند. علت طبیعی رشد تاریخ‌نگاری درباره دولت‌ها در مکتب افریقیه حفصی، ظهور و سقوط شمار فراوان دولت‌ها در زمان اندکی در غرب اسلامی به‌ویژه افریقیه است. علت دیگر نگارش این آثار وجود خدمات فرهنگی - تمدنی بسیاری است که دولت حفصی عرضه می‌کرد و زمینه نگارش تاریخ مستقل در این‌باره را فراهم می‌ساخت.

عنوان برخی از این کتاب‌ها و توضیح درباره نویسندگان و درون‌مایه‌های آنها در زیر آمده است:

۱. تاریخ الدولتین الموحدیة و الحفصیة

این کتاب تاریخچه مغرب در قرن‌های هفتم تا نهم هجری است که گزارش‌هایی مستند از دولت‌های بزرگ مغرب در مراکش، تونس و تلمسان دربر دارد. نویسنده این کتاب، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن اللؤلؤیی زرکشی (۸۲۴ - ۸۹۴ هـ) است که در تونس متولد شد. وی از کارگزاران دولت حفصی بود و مشاغل اندکی در دربار سلطان عثمان حفصی، بر عهده داشت.

1. Sylevestre de sacy.
2. F.Quatreme"tre.
3. Le Baron de slane.
4. Histoire de Berbe; res et des Dynasties musulmanes de L; Aftilue se ptentrionate.



سلطان عثمان وثیقه‌ای به نام او مبنی بر عقد شهادت صادر کرد، که امروز به آن دسترس هست. هدف اصلی او در این کتاب، پرداختن به تاریخ خصوصی دولت حفصی است؛ اما به هر روی درباره دولت موحدی نیز در آن گزارش می‌دهد. گفتنی است دولت حفصی خود را جانشین موحدی می‌دانست. اهمیت *الدولتین* به دلیل گزارش آن از اوضاع بحرانی مغرب در قرن نهم هجری است. جهان اسلام آن‌هنگام در آتش هجوم خارجی و جنگ داخلی می‌سوخت، اندلس در حال احتضار و تونس در جنگ داخلی قبایل عرب و بربر با دولت حفصی به سر می‌بردند و دولت بنی‌مرین در اقصی به توسعه ارضی، تصرف مغرب اوسط و تجاوز به آن می‌پرداخت.

بسیاری از گزارش‌های افریقیه تنها در این کتاب آمده و از این‌رو، اخبار آن بسیار ارزش‌مند است. ابن ابی‌دینار، مورخ قرن یازدهم هجری و نویسنده *المونس فی تاریخ افریقیه*، می‌گوید: اگر *الدولتین* نبود، این دسته از اخبار افریقیه پوشیده می‌ماند.^۱ کار زرکشی در آن برهه در حقیقت حفظ تاریخ بلاد مغرب بوده است.

وی از منظرهای گوناگونی به تاریخ بلاد مغرب پرداخته است. تاریخ دولت‌ها، علم و قصات، تراجم اشخاص و اعیان، وظایف اداری و تشکیلات نظامی و اقتصادی آن، تاریخ عادت‌های عرفی، حرفه‌ها و صنعت‌ها و اصناف، هم‌چنین گزارش درباره مفتی‌ها، خطیبان و امامان جماعت، کارمندان و کاتبان عالی‌رتبه دولت حفصی، اخبار تصوف و نظام آموزشی، اخبار علمی - فرهنگی، اخبار احکام نجوم، اوضاع آب و هوا و اخبار شهرسازی و عملیات عمرانی و... در کتاب او آمده‌اند.^۲ این کتاب بر پایه گزارش‌های مستند و آرشیوی تاریخ مغرب و اندلس استوار است و با حوادث آغاز دهه دوم قرن نهم هجری پایان می‌یابد. گرچه زرکشی نیز مانند ابن‌خلدون کتاب خود را بر حسب سنین تنظیم کرده، *الدولتین* به دلیل برخوردارگی از شیوه روایی و اختصار با *العبر متفاوت* است. او افزون بر این کتاب، قصیده‌ای در شرح الدمامینیه و مدح سلطان بنی‌العباس حفصی دارد. *العبر ابن‌خلدون، الفارسیه ابن‌قنفذ* و کتاب‌های ابن‌النخیل و احمد بن محمد الغرناطی، از منابع اصلی *الدولتین* شمرده می‌شوند. ویژگی‌های زیر در کار زرکشی بر اهمیت آن می‌افزایند:

بهره‌گیری او از آرشیو اسناد دولتی؛

یاد کردن او از مورخان رسمی دولت و امیران حفصی با القاب سلطان و خلیفه؛

آوردن دوره‌های گوناگون دولت حفصی با ترتیب تاریخی؛

۱. ابن ابی‌دینار، *المونس*، ص ۵.

۲. زرکشی، *الدولتین*، ص ۱۱۰.



آوردن نام و القاب سلطان، حاجب، وزیران (وزیر جند، وزیر الأشغال و...)، مفتی، قاضی الجماعة، مشیخه دولت و...، در گزارش درباره هر دولت؛

و پرداختن به روابط خارجی دولت حفصی با دولت‌های اروپایی و اخبار اندلس. کتاب *الدولتین*، حوادث را تا ۸۸۲ هجری (۱۴۷۷م)؛ یعنی یک سال پیش از مرگ مؤلف در ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸م) دربر دارد.^۱ این کتاب پس از *الفارسیه* مهم‌ترین منبع حوادث دهه‌های پایانی دولت حفصی به شمار می‌رود. نسخه خطی آن که تاریخ ۹۳۲ هجری در پایش آمده است، در پاریس قرار دارد.^۲ *الدولتین الموحدیة و الحفصیة*، نخستین بار در ۱۲۸۱ هجری در تونس منتشر شد.

۲. بغیة الرواد فی ذکر ملوک بنی عبدالواد

این کتاب نوشته ناتمام ابوزکریا، یحیی بن محمد بن خلدون (۷۸۶ هـ/ ۱۳۸۵م) است که در ۷۳۴ هجری (۱۳۳۴م) در خانواده‌ای اندلسی با ریشه‌ای عربی، اصیل و اهل علم متولد شد. حسن بن خلدون شیخ این خانواده در ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲م) به تونس مهاجرت کرد و در دربار حفصیان و سپس ابی‌سالم مرینی خدمت گزارد. او که در پایان عمر خود به عنوان‌های کاتب سر، مستشار و سفیر سلطان ابی‌حمود دست یافته بود، در رمضان ۷۸۰ هجری کشته شد.

او کتابش را با بررسی ریشه بنی‌زیان و چگونگی تأسیس دولت و پیدایی آنان می‌آغازد آنگاه به توصیف مملکت و تلمسان، پایتخت آنان می‌پردازد. سپس در سه فصل، درباره حاکمان تلمسان از فتح اسلامی تا عصر خود گزارش می‌دهد. تأثیر قبیله بنی عبدالواد در تأسیس دولت و استفاده آن از نسب اهل بیت ^۱ در فصل دوم برمی‌رسد و در فصل سوم درباره وضع سیاسی تلمسان پس از فروپاشی موحدین و دستیابی بنی‌الواد به آن سخن می‌گوید.

او در بخش دوم این کتاب در سه فصل به دوره ابی‌حمود دوم پرداخت:

فصل اول: اخلاق ابی‌حمود ثانی، نوشته شده در ۷۷۶ هجری؛

فصل دوم: پدر و اجداد ابی‌حمود؛

فصل سوم: حوادث تاریخی دوره ابی‌حمود دوم.

حوادث عهد یغمراسن بن‌زیان، پسرش، ابن‌سعید و سه فرزند او تا متصرف شدن تلمسان به دست ابی‌الحسن مرینی و سقوط بنی‌عبدالواد (۷۳۷هـ)، احیای دولت بنی عبدالواد به دست،

۱. فانیون این کتاب را در ۱۸۹۵ میلادی، به فرانسه برگردانده است.

۲. زرکلی، *الاعلام*، ج ۵، ص ۳۰.

ابی سعید دوم و ابی‌ثابت و حوادث روزگار آن دو، در بخش دیگر این کتاب آمده است. یحیی بن خلدون در نوشتن بخش نخست کتاب خود از آثار بکری، زهری، ابن‌اَبَّار، عبدالواحد مراکشی، ابن‌الزَّیَّارت، مسعودی، قضاعی و طبری بهره گرفت و بخش دوم آن را که درباره دولت بنی‌عبدالواد است، بر پایه اسناد دولتی، وثایق دیوان انشا، مشاهدات و مسموعاتش (تاریخ شفاهی) و اخبار «شیوخه» خود مانند آبلی، سامان داد.

۳. الفارسیة فی مبادئ الدولة الحفصیة

این کتاب از آن ابوالعباس احمد بن الخطیب، معروف به ابن‌قنفذ (۸۰۹ ه.ق) است. پدر او مقرب حفصیان در قسنطینه بود و امامت و خطابه را در جامع قصبه به عهده داشت. وی دوره تحصیلش را در قسنطینه، تونس و برخی از شهرهای مغرب و نزد عالمان بزرگی مانند امام ابن‌مرزوق گذراند و در قسنطینه به امیران حفصی پیوست. آثار فراوانی در ادب، تاریخ، تراجم، فقه، طب، نجوم، حساب و... از او بر جای مانده، اما به نوشتن کتاب تاریخی *الفارسیة* شهرت یافته است. او این کتاب را برای دولت حفصی در آغاز ۸۰۶ هجری (۱۴۰۳ م) به پایان رساند و آن را به سلطان ابی‌فارس عبدالعزیز (۷۹۶ - ۸۳۹ ه) تقدیم کرد. وی در آخر عمر خود به تصوف روی آورد و در زاویه ملاریه ساکن شد. ابن‌خطیب قسنطینی، سهم بسیاری در تدوین مکتب تاریخ‌نگاری افریقیه داشت. کار او مرحله‌ای از تکامل نثر تاریخ‌درباری است. وی در مدح امیران حفصی مبالغه و از آنان با لقب‌هایی مانند «امیرالمؤمنین»، «خلیفه»،^۱ «سلطان» و ... یاد کرد. اگرچه کتاب او از ظلم‌ها، خطاها و کج‌روی‌های دولت حفصی چشم پوشیده و از اهمیت گزارش تاریخی خود کاسته است، یکی از مهم‌ترین منابع دوره متأخر این دولت بر پایه اسناد و مدارک و وثایق دولتی به شمار می‌رود و بسیار چکیده است.

الفارسیة با بیان سیره، نسب و رابطه خانوادگی نویسنده با امیران حفصی آغاز می‌شود و به گزارش درباره زندگی حاکمان حفصی و مهم‌ترین حوادث روزگار آنان می‌پردازد. یکی از دلایل اهمیت این کتاب، توضیح آن درباره قسنطینه، زادگاه مؤلف، و اهمیت سیاسی - اداری آن در عهد حفصیان است. برخی از اخبار خاص دولت حفصی در *الفارسیة* مانند نقض بیعت مردم بجایه، قسنطینه، عنابه و بسکره، براندازی امارت بنی‌مزنی در زیبان و اوراس، احیای دوباره دولت حفصی

۱. قسنطینی، ابن‌خطیب، *الفارسیة*، ص ۱۶۰.



به همت ابی‌فارس ... و گزارش‌های مستند آن درباره روابط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دولت‌های مرینی و حفصی، از جایگاه بسیار مهمی برخوردارند.

۴. الادلة البيئية النورانية في مبادئ الدولة الحفصية

این اثر که یکی از منابع اصلی تاریخ خاص دولت حفصی است، مهم‌ترین کتاب درباره افریقیه عصر حفصیان به شمار می‌رود؛ زیرا بسیاری از منابع پس از عصر حفصی به آن توجه کرده‌اند.^۱ برای نمونه ابن ابی‌دینار، کتاب خود را به آن استناد داده است و در جاهای بسیاری با آوردن عبارت «قال ابن شمعاع» گزارش‌های خود را درباره افریقیه به‌ویژه دوره حفصیان از او نقل می‌کند.^۲ ابو عبدالله محمد بن احمد بن الشمعاع بن محمد المرجانی الهنتانی، یکی از رجال بلندپایه دولت حفصی بود که در ۸۷۳ هجری (۱۴۵۹م) در تونس و در خانواده‌ای اهل علم و فرهنگ متولد شد. او مسئولیت‌هایی مانند قضاوت در محله سلطان ابی‌فارس بن عبدالعزیز و خطابه را در جامع قصبه بر عهده گرفت و در دوران سلطان ابی‌عمرو عثمان (۸۹۴ - ۸۳۹ هـ) متولی خطه قضا محله و کاتب خاص سلطان در کتاب‌خانه سلطانی بود و در روی‌دادهای سیاسی افریقیه حفصی مستقیماً تأثیر می‌گذارد و به علت حضورش در حوادث دولت حفصی، در ۸۶۱ هجری (۱۴۵۷م) بر پایه اسناد دولتی^۳ کتاب‌خانه قصبه سلطنتی، گزارش کوتاهی درباره روی‌دادهای افریقیه با تمرکز بر حوادث حفصیان نوشت. کتاب او در مقدمه‌ای با پنج بخش به شرح زیر تنظیم شده است:

باب اول: توصیف کوتاه جغرافیای مغرب و افریقیه^۴ و شهر طنجه؛

باب دوم: تعریف تونس، پایتخت افریقیه؛

باب سوم: توصیف شهر رادس و اطراف آن؛

باب چهارم: فتوحات افریقیه؛

باب پنجم: توصیف مقام والای سلاطین حفصی.^۵

او در باب پنجم که قلب این کتاب و هدف اصلی نویسنده آن به شمار می‌رود، با تکیه بر مقام

۱. ابن‌شمعاع، *الادلة البيئية النورانية*، ص ۱۵۵.

۲. «و ها أنا أذكر بعض سيرتهم ... على ما نقله ابن‌الشمعاع ...». ر.ک: ابن‌ابی‌دینار، *المونس*، ص ۱۳۰.

3. Archives.

۴. ابن‌شمعاع، همان، ص ۵.

۵. همان، ص ۲۹.



فقهی خود،^۱ مشروعیت دینی دولت حفصی را اثبات و از آنان با عنوان اولی الامر یاد می‌کند، به وجوب اطاعت از آنان فتوا می‌دهد و سپس به ذکر روی داده‌های عصر ابوزکریا، بنیان‌گذار دولت حفصی تا سلطان ابی‌عمرو عثمان (۸۶۱ هـ/۱۴۵۷ م) می‌پردازد.^۲

وی در ذیل کتاب خود به دو مطلب مهم می‌پردازد که در افریقیه و مغرب آن‌روز از مسائل شایع و «مبتلابه» مسلمانان بود و در شکل‌گیری تاریخ و جغرافیای افریقیه تأثیر فراوانی گذارد:

۱. احکام الحرابه؛

۲. سبب ورود عرب به افریقیه.

کتاب او با این دو مسئله به شکل «احکام سلطانیه» درآمد است.

کتاب ابن‌شمام، مهم‌ترین منبع دولت حفصی، اخباری دربر دارد که *العبر ابن‌خلدون و الدولتین* زرکشی از آنها خالی‌اند. گزارش او درباره شخصیت‌های افریقیه همراه با ذکر مناقب آنان، در فن سیره‌نگاری و ادب مناقب، بسیار جالب توجه است. گفتنی است او در بخش‌های بسیاری از *العبر و الفارسیة* سود برده است. استفاده از احادیث نبوی ضعیف و عرضه اطلاعات ناقص، از ضعف‌های این کتابند.^۳ او بسیار کوتاه گزارش می‌کرد ذکر حوادث و اشخاص را به تنهایی بسنده می‌دانست. برای نمونه ابن‌ابی‌دینار که در بسیاری از اخبار خود به ابن‌شمام استناد می‌کند، در نقد گزارش ناقص او درباره میورقی می‌نویسد:

«و... قلت ذکر ابن‌الشماع رحمة الله الميورقي و لم يستوفه من حقه و ها أنا أذكره

هنا لإتمام الفائدة...»^۴.

ج) سفرنامه (رحله)های افریقیه

بخشی از ادبیات غرب اسلامی در قالب سفرنامه‌های افریقیه، مغرب و اندلس و سفرنامه‌های حج قرار گرفته است. روند رحله‌نگاری در قرن هشتم هجری به اوج شتاب خود رسید و بخش فراوانی از تاریخ‌نگاری قرن هشتم هجری به صورت سفرنامه‌های افریقیه، مغرب، اندلس و به‌ویژه سفرنامه‌های علمای غرب اسلامی به حج (مکه و مدینه)، شامات و عراق درآمد. ابن‌سعید مغربی،

۱. ابن‌شمام را یکی از فقهای صاحب‌نظر دوره حفصی دانسته‌اند. او با فقیه امام برزلی درباره «عقوبت با مال»، مجادله کرد.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. سعیدونی، *من التراث التاريخي والجغرافي*، ص ۲۴۶.

۴. ابن‌ابی‌دینار، *المونس*، ص ۱۱۹.



عبدری، تیجانی، ابن خطیب، ابن زیتون، ابن رشید سبتی، قصادی، ابن شاهین، ابن بطوله، ابن جیبیر و... نویسندگان برجسته ادبیات رحله نویسی اند که تاریخ نگاری غرب اسلامی به نوشته های آنان مدیون است.

علمای افریقه بیشترین و بهترین رحله ها را پدید آوردند. عالم اندلسی، ساکن تونس و مقرب دربار حفصیان و ابن سعید مغربی، مورخ، جغرافی دان و ادیب نامی در جایگاهی برتر از دیگر رحله نگاران قرار دارند. ابن سعید دوبار به قصد حج به شرق سفر کرد (۶۵۵ هـ و ۶۶۶ هـ) و در سفر دوم خود، به ایران، بغداد و ارمنستان رفت و هلاکوخان مغول به استقبال او آمد. او بیست سال در تونس به سر برد و یکی از مقربان مستفصر بالله، خلیفه دوم حفصی شد. وی وصف سفر اول خود را در کتاب *النفحة المکیة* و گزارش سفر دومش را به حج در کتاب *عقدة المستنجر و عقلة المستوفر* آورده است.

رحله تیجانی

ابومحمد عبدالله محمد بن احمد التیجانی (۷۰۸-۷۰۶ هـ) از مقربان دولت حفصی و از کارمندان دیوان انشاء در دولت سلطان ابی عصیده (۶۹۴ - ۷۰۹ هـ) بود. او در بسیاری از مذاکرات، جنگها و حوادث سیاسی - اجتماعی، در کنار ابوزکریا، امیر حفصی بود و امیر او را در جایگاه کاتب خاص و رئیس دیوان رسائل قرار داد. وی همچنین در جنگ جربه، برای بازپس گیری جزیره «جربة» از نصارا در کنار امیر ابو زکریا حضور داشت. تجانی کتابهایی در زمینه رجال و ادب نوشت^۱ و رحله او نشانه آگاهی اش به علوم گوناگون و جامع نوشته های وی است.^۲ این رحله نمونه ای از نثر فنی دوره حفصی و در بردارنده نکته های ادبی بسیار ارزش مند ادبیات افریقه نیز شمرده می شود؛ زیرا تیجانی کوشیده است که ذوق ادبی و عبارتهای فنی را در گزارش های خود به کار بگیرد.^۳ او شهرها، راهها، نقاط آباد مسیر و آثار باستانی، عالمان، فرماندهان نظامی، ادیبان، بزرگان و دیگر افرادی که با آنان دیدار کرده و از آنان حدیث و شعر شنیده است، آداب و رسوم، عقاید و عرف مردم مناطق مسکونی را در مسیر سفر به طور دقیق و جامعی وصف می کند و درباره وضع اجتماعی - فرهنگی افریقه در عهد حفصی به ویژه در قرن

۱. منابع رجالی غرب اسلامی او را ادیب و فقیه خوانده اند و برخی از محققان نیز وی را در شغل اداری «صاحب قلم اعلی» خوانده اند. ر.ک: *سبک المقال لافک المقال*. ص ۱۶۵.

۲. سعیدونی، *من التراث تاریخی و الجغرافی*، ص ۱۴۴.

۳. این سفرنامه، در سفر از تونس به طرابلس الغرب و در دو سال نوشته شد.

هشتم هجری گزارش می‌دهد.

رحله تیجانی هم‌چنین تاریخ طبیعی، جغرافیای بشری افریقه و گزارش کارهای اقتصادی و عمرانی را در شهرهای آن با استناد به مشاهدات خود (تاریخ شفاهی) دربر می‌گیرد. او به وثایق بسیاری در آرشیو خصوصی دولت حفصی، دسترس داشت. بنابراین، کار او یکی از منابع بسیار موثق افریقه به‌ویژه درباره حفصیان است و مورخان بزرگی چون ابن‌خلدون و شرق‌شناسان برجسته‌ای از این منبع اصلی درباره حفصیان و افریقه بهره بردند.

روبار برونشویک در گردآوری تاریخ بربر در عهد حفصی و بل^۱ در کتاب خود درباره بنی‌غانیه از آن سود فراوان برده‌اند. آماری^۲ اطلاعات تیجانی را درباره جربه و صقلیه در کتاب خود *المکتبه الصقلیة* و ولیم مارس^۳ متن کامل آن را در تونس (۱۹۲۷م) منتشر کرده‌اند. روسو^۴ نیز آن را به فرانسه برگردانده است.

او از شهرهایی که در راه رفت او قرار داشته‌اند مانند تونس، رباط رادس، حامة الجزیره، باشو، الحمامات، الفلاحین، المرصد، اهریقلییه، سوسه، الوردینین، الجمال، الجهم، ام‌الاصابع، جبنانه، برشانه، سفاقس، نقطه المحرس، درف، قابس، الحمة، طره، بشره، توزر، جرید و العوده، نام برده است و با گذر از شهرهای کثافه، مارث تجفت، الجرف أجیم، جربه، غمراس، زواره، صبره، زواغه، زنزور، طرابلس الغرب، تاجوره، عین و درس، قصور زیاد و المهدیه و المنستیر به تونس بازگشته است.

بنابراین، تیجانی نویسنده‌ای مهم در تاریخ‌نگاری افریقه است که به دلیل توجهش به حوادث فرهنگی - تمدنی و اوضاع اقتصادی، عمرانی و اجتماعی افریقه او را پیشگام و زمینه‌ساز تفکر خلدونی درباره تدوین تاریخ تمدن می‌توان شمرد؛ زیرا شیوه نو تاریخ‌نگاری را در حوزه تحولات تمدنی و فرهنگی، نخستین بار تیجانی در رحله خود به کار گرفت و پنج دهه پس از او ابن‌خلدون از همین روش استفاده کرد. علت برتری ابن‌خلدون بر تیجانی مقدمه کتاب اوست که در آن به تدوین عقلانی و دیالکتیکی تاریخ تمدن و فرهنگ ملل مسلمان می‌پردازد. اما در حقیقت ماده خام این کار را تیجانی برای او فراهم آورد و دست‌کم می‌توان گفت او را به این کار برانگیخت. البته این مطلب به هیچ‌روی از اهمیت کار ابن‌خلدون نمی‌کاهد. گزارش تاریخ جربه در رحله

1. A.Bel.
2. Ameri.
3. W.Marcais.
4. Roussead.





تیجانی، نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری با توجه به تمدن و فرهنگ است.^۱ مراحل کار او در این فصل چنینند:

۱. توصیف دقیق جغرافیای جربه و پرداختن به طول و عرض جزیره و...؛
۲. توصیف مزارع، فواکه و آب و هوای جزیره؛
۳. توصیف ادبی سیب جربه؛^۲
۴. توضیح درباره استفاده بهینه از چوب درخت سیب جزیره جربه؛
۵. توضیح درباره شهرت تاریخی صنعت نساجی جربه و بافته شدن بهترین پارچه‌های پشمی در آن‌جا؛
۶. توصیف مسکن مردم جزیره؛
۷. توضیح درباره پراکندگی فرقه‌ای مردم جربه؛
۸. عرضه گزارش تاریخی از عقاید خوارج اباضی و معتزله در جربه.

د) طبقات و تراجم رجال

یکی از قالب‌های بسیار مهم تاریخ‌نگاری در غرب اسلامی، سیره شخصی و علمی دانش‌مندان مسلمان به پیروی از تراجم‌نگاری در شرق اسلامی است. این بخش از تاریخ‌نگاری، در قرن هشتم هجری و در افریقیه حفصی اوج گرفت و نوشته‌های فراوانی در این زمینه تولید شد و نوع خاصی از تراجم با عنوان «فهرسه»^۳ و «برنامج» در غرب اسلامی پدید آمد. فهرسه و برنامج مجموعه‌ای تاریخی است که مؤلف در آن به توضیح درباره شیوخ و وضع تحصیلی خود، آداب و رسوم عرف آموزشی، منابع درسی، کتاب‌شناسی، تعلیم و تربیت، سماع حدیث، رجال آموزشی و... می‌پردازد و اطلاعات سودمندی در این باره عرضه می‌کند. برخی از مهم‌ترین عنوان‌های فهرسه در افریقیه دوره حفصی در زیر آمده‌اند:

۱. **رمله تیجانی**، دایرة‌المعارف کوچکی است که تاریخ فرهنگی، سیاسی و اعتقادی افریقیه و مطالب گوناگون دیگر را در بردارد. وی در این اثر به مسائلی مانند اصطلاحات تشکیلات، آموزش، نظام آموزشی افریقیه، تاریخ طبیعی، پراکندگی درختان و گیاهان افریقیه، نیروهای نظامی و ناوگان دریایی افریقیه، پراکندگی عرب و یهود و نصارا در افریقیه، برخی از آداب و اعتقادات مردم و وضع اقتصادی آنان، ضرب سکه و... پرداخته و انبوهی از اشعار و قصاید در آن گنجانده است. او همچنین چند بحث کلامی را ذکر می‌کند و درباره کتاب‌خانه‌های افریقیه عصر حفصی گزارش می‌دهد. گزارش کاملی درباره شهر مهدیه و جغرافیای تاریخی آن نیز در این کتاب وجود دارد.
۲. «و تفاحها لا یوجد فی جمیع بقاع الارض له نظیر اما یوجد بها من صفاد و جفاف و طیب مذاق و عطاره استنشاق و رائحه توجد من المسافه المدیده و الآمال المدیده...». ر.ک: تیجانی، **رمله**، ص ۱۲۷.
۳. «فهرسه» از قالب‌های فراگیر تاریخ‌نگاری اندلس در زمینه تراجم بود که مهاجران اندلسی آن را در تونس رواج دادند.



برنامهج وادی آشی، برنامهج درجینی، فهرسته ابن‌خیر اشیبلی، *الترجمة العیاضیة قاضی عیاض سبتی، معجم الشیوخ توزری، فهرسته شیخ قاسم بن‌البراء (۶۷۷ هـ)* و منونی تونسلی که در آن تراجم شیوخ شرق و غرب جهان اسلام را آورده است و *المسند الصحیح ابو‌عبدالله محمد بن مرزوق* درباره زندگی ابوالحسن مرینی، سلطان مراکشلی که در ۲۵ باب تنظیم شده است. ابن‌مرزوق این کتاب را بیست سال پس از مرگ ابوالحسن مرینی در تونس نوشت^۱ که در ۱۹۸۰ میلادی در الجزایر چاپ شد. ابن‌خلدون نخستین مورخی است که داستان کامل زندگی‌اش را نوشت. بنابراین، او را بنیادگذار «السیرة الذاتية» (سیره‌نگاری شخصی یا اتوبیوگرافی) خوانده‌اند.^۲ هم‌چنین *السیر فی علما نفوسه*، نوشته کریم‌الدین ابرمونی المصلاتی (۹۸۱ هـ)، *معالم الایمان و روضة الرضوان فی مناقب المشهورین من صلحاء قیروان* اثر دباغ (۶۹۹ هـ) و *فهرسته رصاع افریقیه* در دوره حفصی، برخی از بهترین کتاب‌ها در زمینه تراجم، فهرسه و برنامهج در غرب اسلامی‌اند. این نوشتار برای نمونه تنها به توصیف *برنامهج وادی آشی*، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های برنامهج می‌پردازد.

ابو‌عبدالله محمد بن جابر وادی آشی^۳ (د ۷۴۹ هـ/۷۵۲ هـ)^۴ از مهاجران اندلسی از وادی آش به تونس است که به علت دو سفرش در ۷۲۰ و ۷۳۰ هجری به شرق به «صاحب الرحلتین» معروف شد. ابن‌خلدون یکی از کسانی است که صحیح بخاری را از او در تونس سماع کرده است. وی زمانی شاگرد ابن‌خطیب و فقیه ابن‌عرفه بوده است.^۵ وادی آشی در دمشق با ذهبی و برزلی محدثان بزرگ عصر خود و در دارالحدیث الشرفیة^۶ این شهر با مزلی دیدار کرد و از آنان اجازه گرفت.^۷ کتاب او در این زمینه‌ها سودمند است:

الف) شناخت انواع اجازه‌های رسمی در غرب اسلامی و افریقیه که در نظام آموزشی مسلمانان رایج بوده است؛^۸

۱. سعیدونی، *من التراث تاریخی و الجغرافی،* ص ۱۹۴.

۲. الزیادی، *الاستشراق اهنافه،* ص ۱۴۶.

۳. *الدرر الکامنه،* وصف کاملی از او عرضه کرده و وی را مقتول خوانده است. رک: سخاوی، *الدرر الکامنه فی اعیان المانه الثامنه،* ج ۳، ص ۴۱۳.

4. Guadix.

۵. وادی آشی، *برنامهج،* ص ۱۹.

۶. همان، ص ۲۳۸.

۷. همان، ص ۹۲.

۸. «۱. اجازتی عامه و کتب بخطه؛ ۲. اجازتی عامه مطلقه متلفظاً بها و کتب عنه لأنه لاتحسنه؛ ۳. قرئت علیه و تناولت منه و اجازتی متلفظاً خاصاً و عاماً و کان قبل هذا اجازتی عامه مع جماعه من الطلبة؛ ۴. اجازتی عامه و خاصة بشروطها.»



ب) شناخت مراکز علمی و حدیثی مانند دارالحدیث النوریه^۱ که برای حافظ ابن عساکر بنیاد گردید، دارالحدیث مدرسه ظاهریه دمشق و چند مرکز آموزشی دیگر؛

ج) آشنایی با ۲۳۵ کتاب درسی رایج در مدارس و مراکز علمی عصر نویسنده در زمینه‌های کلام، فقه، تاریخ و...؛

د) آشنایی با اصطلاح‌های تاریخی تشکیلات اسلامی مانند «کاتب السر»^۲ «مفتی»، «مشاور»، «قاضی الجماعة» و...؛

ه) پی‌بردن به وضع علم حدیث در قرن هشتم هجری و آشنایی با ۲۳ مجموعه «چهل حدیث» به بیست و سه مورد، چهل حدیث اشاره نموده است و کتاب‌های آموزشی درباره علم حدیث مانند رسوم التحديث فی علوم الحدیث، معالم اصول الحدیث، ادب الصحبة، نوشته سلمی نیشابوری^۳، الوجازة فی صحة القول بالاجازة، نوشته ابوالعباس^۴ بن یکی بن مخلد، غریب الحدیث ابی‌عبدالله عبید القاسم بن سلام^۵ و شرایط القراءة، اثر حافظ طاهر السلفی^۶؛

و) آشنایی با قصیده‌ای در مدح نعل پیامبر^۷ و...^۸؛

ز) شناخت ۲۶۴ تن از رجال و محدثان بزرگ قاهره، اسکندریه، تونس، دمشق و ... و آشنایی با دوازده محدث زن.

ه) سیره و مغازی رسول خدا (ص)

یکی از عنوان‌های مطرح در تاریخ‌نگاری غرب اسلامی، «سیره‌نگاری» است. تونس در قرن هفتم و هشتم هجری از بیش‌ترین تحقیق‌ها و تلخیص آثار کلاسیک سیره برخوردار بود. چند نمونه از مهم‌ترین عنوان‌های سیره در افریقیه دوره حفصی در این‌جا بررسی می‌گردد. نوعی خاص از سیره‌نگاری در قرن چهارم هجری در اندلس پدید آمد، توسعه یافت و مهاجران اندلسی آن را در قرن هفتم هجری با خود به سرزمین‌های مغرب بردند. این شیوه به‌ویژه در

۱. همان، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۱۸.

۴. همان، ص ۲۷۵.

۵. همان، ص ۲۷۵.

۶. همان، ص ۲۷۵.

۷. محفوظ ابن فرحون، *الدیاح المذهب*، ص ۳۱۱.

۸. «دارالحدیث الاشرقیه فیه لی الشفا * عینای نعل النبی المصطفی» ر.ک: وادی اشی، *برنامج*، ص ۱۷.



افریقیه با حضور بیش‌تر عالمان اندلس در آن‌جا رشد کرد. سیره‌نگاری پیامبر از حیث کمیت و کیفیت در افریقیه دوره حفصی چنان بود که حجم جالب توجهی از تاریخ‌نگاری در این قالب منتشر شد. برخی از مهم‌ترین کتاب‌های سیره و مغازی دوره حفصی، در زیر آمده‌اند:

۱. *اختصار سیره النبی*، نوشته احمد بن فارس بن زکریا (م ۷۱۴ هـ/۱۳۱۴ م)^۱؛
 ۲. *عیون الاثر فی فنون المغازی و الشامیل و السیر* نوشته ابن‌سیدالناس (م ۶۵۹ هـ) در تونس^۲؛

۳. *سیره المصطفی سعید بن ابراهیم بن علی المحجوز* (م ۱۱۱۹ هـ)^۳؛
 ۴. *وسیلة الاسلام بالنبی علیه الصلاة والسلام*، اثر ابن‌قنفذ قسنطینی ابوالعباس احمد بن خطیب (م ۸۱۰ هـ) از بزرگان دولت حفصی که در قسنطینه در ۱۹۸۴ میلادی چاپ شده است^۴؛

۵. *تنبیه الانام علی علو مقام انبیاء*^۵، نوشته عبدالجلیل بن محمد بن عیسی محظوم که او را یکی از مورخان بزرگ دوره حفصی نامیده‌اند.^۶

۶. *تذکرۃ الغافل و تنبیه الجاهل* که به مغازی و جنگ‌های دولت‌های مرابطین و موحدین در آندلس با دولت‌های مسیحی آن‌جا می‌پردازد و ابن‌خلکان در ترجمه ابی‌یوسف یعقوب موحدی و یوسف بن تاشفین از آن نام برده است.^۷

هم‌چنین بیاسی آندلسی (۶۵۳ هـ)، که به دربار امیر ابوزکریا حفصی هجرت کرد، کتابی درباره جنگ‌های مسلمانان برای مخدوم خود نوشت. او در این کتاب درباره جنگ‌های مسلمانان از صدر اسلام تا زمان هارون‌الرشید گزارش می‌دهد.^۸

یوسف بن محمد بن ابراهیم البیاسی البلسی جمال‌الدین ابوالحجاج نزیل تونس^۹ آن را که در حقیقت دایرة‌المعارف جنگ بوده *الاعلام بالحروف الواقعة فی صدر الاسلام* نامید. این کتاب از زمان قتل عمر آغاز می‌شود و به قیام طریف‌الشاری بر ضد هارون‌الرشید پایان می‌یابد. تاریخ

۱. *معجم مؤلفین تونسین*، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. *عنوان الاریب*، ج ۱، ص ۳۹۳.

۳. *عبدالوهاب الممر*، ج ۱، ص ۳۴۷.

۴. سعیدونی، *من التراث تاریخی و الجغرافی*، ص ۲۴۶.

۵. نفیر، *عنوان الاریب*، ص ۴۵۶.

۶. مصطفی شاکر، *موسوعة دول العالم الاسلامی و رجالها*، ج ۲، ص ۱۲۵۴.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۲۸.

۸. برونشویک، *تاریخ افریقیه فی عهد حفصی*، ص ۱، ص ۲۹۰.

۹. ابن‌سعید مغربی، *اختصار القح الملحی*، ص ۹۴.



مفصل بنی‌امیه نیز در آن آمده است. این خلدون از این کتاب به نیکی یاد کرده و نویسنده آن را شخصی ماهر در نگارش فن حرب دانسته است.^۱ گفتنی است نسخه خطی آن در دارالکتب المصریه به شماره ۸۷۳۹ موجود است.

و) تک‌نگاری درباره شهرها، مناقب و انساب

توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی و پیدایی شخصیت‌های فرهنگی مانند فیلسوفان، صوفیان و ادیبان و دولت‌ها و خاندان‌های بزرگ اسلامی در دوره حفصی باعث نوشتن کتاب‌هایی در زمینه «مناقب» و «انساب» و پدید آمدن تک‌نگاری‌هایی درباره شهرها شد. شماری از معروف‌ترین این کتاب‌ها در افریقیه دوره حفصی، در زیر آمده‌اند:

۱. *ابن‌اسام العروس و وشی الطروس بمناقب الشیخ ابی‌العباس احمد بن عروس*، نوشته عمرو بن علی الراشدی؛^۲
۲. *مناقب السیده عائشة اللامنیة*؛^۳
۳. *مناقب مالک (م ۶۶۴ هـ)*؛^۴
۴. *مناقب اصحاب ابراهیم*؛^۵
۵. *مناقب شیخ سنوسی*؛^۶
۶. *مناقب ابی‌الحسن مرینی*، اثر محمد الصباغ (م ۷۵۰ هـ)، عالم جامع زیتوته.^۷

عنوان برخی از تک‌نگاری‌های مورخان حفصی درباره شهرها نیز چنین گزارش می‌شوند:

۱. *تاریخ شام*، نوشته علم‌الدین بُرزلی (م ۷۳۹ هـ)، محدث و مورخ تونس؛^۸
۲. *تاریخ مصر*، اثر قطب‌الدین ابومحمد (م ۷۳۵ هـ) که آن را در ۳۵ جلد به تقلید از ابن‌عساکر

۱. محفوظ، *معجم مؤلفین التونسیین*، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. برونشویک، *تاریخ افریقیه فی عهد حفصی*، ج ۲، ص ۴۰۱.

۳. همان.

۴. *الدیاج المذهب*، ص ۷۳ - ۸۵.

۵. مخلوف، *الشجرة النور الزکیة*، ج ۲، ص ۱۵۴.

۶. همان.

۷. *الحلل السندسیة فی اخبار التونس*، ج ۱، ص ۵۹۸.

۸. سراج، *فتاوی بزلی*، ج ۱، ص ۶.

نوشته است؛^۱

۳. تاریخ مدینة المنورة، نوشته فقیه ابوجعفر احمد بن علی ابن خاتمه (م ۷۷۰ هـ)؛^۲

۴. اختصار ذیل تاریخ بغداد، نوشته سمعانی از تنوحی (م ۷۳۷ هـ/ ۱۲۳۷ م)؛^۳

۵. عنوان الدراییة، نوشته ابوالعباس، احمد بن احمد غبرینی (م ۷۰۴ هـ) که نوعی تاریخ شهر بجایه در دو قرن ششم و هفتم هجری به شمار می‌رود؛

۶. الدرر الثمینة فی خبر القل و فتح قسطنطنیه؛^۴

۷. الروض الیهتون فی مکاناسة الزیتون.^۵

انساب نیز از دیگر قالب‌های تاریخ‌نگاری در افریقیه است که با توجه به مسئله اثبات شرف و وجود و پی‌آمدهای سیاسی - اجتماعی آن، در غرب اسلامی به‌ویژه افریقیه از رونق فراوانی برخوردار بود. برخی از مهم‌ترین عنوان‌های انساب در افریقیه دوره حفصی بدین شرح گزارش می‌شود:

۱. تاریخ فی اخبار صنهاجه و بجایه بافریقیه، نوشته ابن‌الزیات (م ۶۲۸ هـ)؛^۶

۲. کنوز المطالب فی آل ابی‌طالب، نوشته ابن‌سعید مغربی (م ۶۸۵ هـ)؛

۳. اختصار کتاب الانساب قریش بن عبدالله زبیر بن مالک؛^۷

۴. النبذة المحتاجة فی ملوک صنهاجه؛^۸

۵. انساب ابن‌نخیل که زرکشی در الدولتین از او نام برده و او را کارشناس انساب خوانده است.

کار ابن‌نخیل در انساب یکی از منابع ابن‌خلدون نیز شمرده می‌شود.^۹

گرچه عنوان‌های مهم‌تری نیز در تاریخ‌نگاری افریقیه در قالب سیره، مناقب، تک‌نگاری درباره



۱. وادی آشی، برنامج، ص ۷۸؛ زرکلی، الاعلام، ص ۱۷۷، ج ۴؛ سوطی، طبقات الحفاظ، ص ۳۴۹.

۲. مخلوف، الشجرة النور الزکیة، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. محفوظ، معجم مؤلفین التوسین، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. وادی آشی، برنامج، ص ۶۵.

۵. سراج، الحلل السندیة، ج ۱، ص ۹۸.

۶. مخلوف، شجرة النور الزکیة، ص ۱۵۸.

۷. مقدیش، نزهة الانظار، ص ۱۶۵.

۸. همان، ص ۶۷۷.

۹. زرکشی، الدولتین، ص ۲۴؛ تیجانی، الرحلة التیجانیة، ص ۲۶۳.

شهرها و انساب وجود دارند، به دلیل پرهیز از گسترده شدن این مقاله در این جا نیامده‌اند. امید است در پژوهش‌های وسیع‌تر به آنها پرداخته شود.



نتیجه

هنگامی که جوامع اسلامی از دهه‌های نخستین قرن هفتم هجری به سوی انحطاط پیش رفتند، پدیده تاریخ‌نگاری در جهان اسلام به‌ویژه غرب اسلامی رشد کرد. مراحل آغازین این پدیده با مراحل سقوط جامعه اسلامی همراه شد و در قرن هشتم به اوج تکامل خود رسید. بنابراین، قرن هشتم هجری را قرن تاریخ‌نگاری اسلامی می‌توان نامید. مسلمانان بر اثر حوادث پیرامون خود، تاریخ جوامع اسلامی را ثبت کردند و مورخان مکتب تاریخ‌نگاری افریقیه، بیش از دیگر بخش‌های جهان اسلام در معرض انعکاس مستقیم این پدیده یعنی؛ رابطه سقوط جوامع و رشد تاریخ‌نگاری قرار گرفتند. منابع تاریخی قرن‌های هفتم تا دهم هجری، محصول نیکوی آنان است که خطوط کلی و چهره تمدن و فرهنگ و تاریخ اسلامی را ترسیم کرد، مایه آرامش، غرور، اعتماد و حافظه همیشگی جوامع اسلامی را فراهم آورد و ملت‌های اروپایی همسایه غرب اسلامی (افریقیه و اندلس) را برانگیخت تا با گذر از این خطوط، تمدن نواروپایی را بنیاد نهند.

کتاب‌نامه

- ابن خطیب، احمد (بی‌تا)، *الفارسیة فی مبادئ الدولة الحفصیة*، بی‌جا، الدار التونسية.
ابن خلدون (۱۹۸۰م)، یحیی، *بغیة الرواد فی دولة بنی عبدالوادم*، الجزائر، المكتبة الوطنية.
ابن خلدون، عبدالرحمن، «التعریف با بن خلدون و رحلته شرقا و غربا».
ابن سعید مغربی (۱۹۸۰م)، *اختصار القدر المحلی*، چاپ دوم، قاهره، بی‌نا.
ابن شَمَاع، ابوالعباس احمد (۱۹۶۳م)، *الادلة البینه النورانیة فی مفاخر الدولة الحفصیة*، تونس، مطبعة العرب.
ابن فرحون (بی‌تا)، *الديباح المذهب*، قاهره، دارالتراث.
برزلی (۲۰۰۲م)، *فتاوی برزلی*، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
برونشوویک، روبار (۱۹۸۸م)، *تاریخ افریقیة فی العهد الحفصی*، ترجمه ساحلی، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
پاک، محمدرضا (۱۳۸۲ و ۱۳۸۴)، فصل‌نامه تخصصی *تاریخ اسلام*، ش ۱۶ و ۲۴، بی‌جا، بی‌نا.
التجانی، عبدالله (۱۹۸۱م)، *رحلة التجانی*، لیبی - تونس، الدار العربیة للکتاب.
الرعینی قیروانی، ابن ابی دینار (۱۹۶۷م)، *المونس فی اخبار افریقیة و تونس*، تونس، المكتبة العقیقة.
زرکلی، خیرالدین (۲۰۰۵م)، *الاعلام*، چاپ شانزدهم، بیروت، دارالعلم.
الزیادی، محمد فتح‌الله (۱۹۸۸م)، *الاستشراق و اهدافه و وسائله*، بیروت، بی‌نا.
ساطع الحصری، ابوخلدون (۱۹۶۷م)، *دراسات عن مقدمة ابن خلدون*، چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی.



- سخاوى، شمس الدين محمد (١٩٩٢م)، *الضوء اللامع لاهل القرن التاسع*، بيروت، دارالجيل.
- السراج، محمد (١٩٨٥م)، *الحلل السندسية فى الاخبار التونسية*، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- سعيدونى، ناصرالدين (١٩٩٩م)، *من التراث التاريخى والجغرافى*، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- الطواح، محمد (١٩٩٥م)، *سبك المقال لفك العقال*، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- عبدالرحمن ابن خلدون (١٩٩٩م)، *مقدمة* (موسوعه ابن خلدون)، بيروت، بى نا.
- عبدالوهاب (١٩٩٠م)، *حسن، العبر*، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- فنديك، ادوارد (١٤٠٥م)، *اكتفاء التنوع بما هو مطبوع*، چاپ دوم، قم، مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفى.
- محفوظ، محمد (١٩٨٢م)، *معجم مؤلفين التونسيين*، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- مخلوف، محمد (بى تا)، *الشجرة النور الزكية فى طبقات المالكية*، بيروت، دارالكتب العربى.
- مصطفى (بى تا)، *التاريخ العربى و المورخون*، بى جا، بى نا.
- مصطفى شاکر (١٩٩٥م)، *موسوعة دول العالم الاسلامى و رجالها*، بيروت، دارالعلم للملايين.
- مقديش، محمود (١٩٨٨م)، *نزهة الانظار فى عجائب التواريخ و الاخبار*، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- منونى، محمد (١٩٨٣م)، *المصادر العربية لتاريخ المغرب من الفتح الاسلامى الى نهاية العصر الحديث*، رباط، كلية الاداب و العلوم الانسانية.
- مهدي، محسن (بى تا)، *فلسفه تاريخ ابن خلدون*، ترجمه مستورى، تهران، بى نا.
- وادى آشى (١٩٨١م)، محمد، *برنامج*، بيروت، چاپ دوم، دارالغرب الاسلامى.



پژوهشی در اسناد روابط ایران و اوزبکان در دوره شاه اسماعیل اول

حمید حاجیان پور*

چکیده

این پژوهش در پی ارزیابی اسناد روابط ایران و اوزبکان در دوره شاه اسماعیل اول صفوی، به بررسی ویژگی‌های درونی و بیرونی آنها می‌پردازد. هرچند بررسی این اسناد شش‌گانه از منظر مطالعات تاریخی و کلامی، چشم‌اندازی به موضوع «تجدید تئوری خلافت» در جهان اسلام در سال‌های آغازین قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) پیش می‌نهد، این نوشتار تنها موضوع‌های تاریخی را در آنها نمی‌جوید، بلکه بر آشنایی با شیوه بررسی اسناد و مکتوبات تاریخی تأکید می‌کند.

کلیدواژگان

صفویان، اوزبکان، ماوراءالنهر، رسائل سلطانی، شاه اسماعیل اول، شییک خان.

* استادیار گروه تاریخ دانش‌گاه شیراز.

مقدمه

«مکاتبات» و «رسائل» گونه‌های مهمی از آثار منشور زبان فارسی شمرده می‌شوند. این آثار که به دو نوع «اخوانی» و «سلطانی» تقسیم می‌شوند با روی کردهای گوناگونی شایسته تحقیقند؛ زیرا رسائل سلطانی (مکاتبات درباری)، منبع سودمند و پر ارزشی برای کشف حقایق و روی کردهای تاریخی و ریشه‌یابی آنها در هر دوره به شمار می‌روند و با مطالعه رسائل اخوانی، اطلاعاتی درباره احوال خصوصی مردم، به‌ویژه علما و ادبا، عنوان‌های به کار رفته در خطاب به طبقات مختلف جامعه و آداب موجود در میان آنان، می‌توان به دست آورد.

پادشاهان در دوره صفویه، در پی منازعات سیاسی و مذهبی، به مکاتبات و مراسلاتی دست زدند که مطالعه آنها برای آگاهی یافتن از اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اخلاقی آن عصر سودمند خواهد بود. این پژوهش، شش مکتوب به جای مانده را درباره روابط ایران و اوزبکان در دوره شاه اسماعیل اول، از کتاب *شاه اسماعیل صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، سامان یافته به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، برگزیده است. این اسناد، محقق را به سوی فهم موضوع مهم «تجدید تئوری خلافت در جهان اسلام در آغاز قرن دهم هجری» هدایت می‌کنند و چشم‌انداز نوی به این مسئله پیش روی او قرار می‌دهند.

موضوع این پژوهش، تحلیل نشانه‌های درونی و تبیین ادبیات این نامه‌هاست. بنابراین، در آغاز شیوه‌نامه‌نگاری در دوره صفوی به‌ویژه عهد شاه اسماعیل اول، به طور چکیده بررسی می‌شود.

شیوه‌نامه‌نگاری در دوره شاه اسماعیل اول

نامه‌ها در این دوره با ترکیب‌ها و اصطلاح‌های مشکل عربی، اخبار نبوی، آیات قرآنی و صنایع لفظی آمیخته بودند و آوردن لقب‌ها و عنوان‌های خسته‌کننده در آنها نیز، بر تکلف عبارت‌ها می‌افزود. اما باید دانست که این مکاتیب تا اندازه‌ای ساده می‌نمودند؛ زیرا اگر نامه‌های دوره‌های پسین را بخوانیم، در می‌یابیم که بیش‌تر آنها، در راه تکلف و تعقید از رسائل دوره صفوی پیشی گرفته‌اند و به‌ویژه لقب‌ها و عنوان‌های دراز با اندکی تغییر در لفظ و معنای آنها بدون رعایت تناسب در سراسر این نامه‌ها تکرار شده است. افزون بر این گزیدن اشعار سست و به کار بردن آنها در میان عبارت‌های نامه برای تکمیل و تأیید معنی و آراستن کلام، موجب خستگی و ملال خواننده می‌گردد.

بنابراین، درون‌مایه اصلی، مقصود سیاسی یا اجتماعی و موضوع‌های مهمی که انگیزه بنیادین نوشتن و فرستادن نامه بود، غالباً در زیر جمله‌های زاید و بی‌هوده پنهان می‌شد و گاه کاملاً از نظر

دور می‌ماند. چنان‌که با این مجامله‌ها؛ تعارف‌ها و اشعار زاید که تا پایان پاره‌ای از نامه‌ها نیز وجود داشتند، نه تنها مقصود اصلی در درجه‌ای پایین‌تر قرار می‌گرفت و از اهمیت آن کاسته می‌شد، که به نثر فارسی نیز آسیب‌های فراوانی می‌رسید. زیاده‌روی در به‌کارگیری این سبک، که تعارف کردن بیهوده، گزافه‌گویی، مداهنه و تملق را رواج می‌داد، در نوشته‌ها و مکاتیب دوره‌های پس از عهد صفوی نیز تأثیر گذارد.

به کارگیری این روش در نامه‌نگاری؛ یعنی آمیختن نثر به ویژگی‌هایی مانند سجع‌های متوالی و نظایر و قوافی، مترادف‌ها، تعارف‌ها، چاپلوسی و شعرهای ناپخته و کم ارزش که معمولاً اثر طبع نویسندگان آنها بود، از زمان تیموریان آغاز شد، اما چنین تکلف‌ها و تصنع‌ها، در نامه‌های دوره صفویان فزون‌تر و کاربرد واژه‌های مغولی و ترکی نیز در آنها رایج گردید. شگفتی‌آور این که برخی از لغت‌ها و اصطلاح‌های ترکی، مغولی و فارسی در قالب دستور زبان عربی ریخته شدند و به‌ویژه در جمع بستن، مطابقت صفت با موصوف و ...، از معیارهای زبان تازی پیروی کردند.

این‌گونه از ویژگی‌های «ترسل» را در دیگر دربارهای فارسی‌زبان نیز شاید بتوان یافت. برای نمونه رسائل دیوانی در دربار دهلی پیرو چنین نامه نویسی بود؛ زیرا شاعران، نویسندگان، هنرمندان، محدثان، فضلا و دانش‌مندان ایرانی به دلیل نداشتن امنیت و به انگیزه‌هایی از سخت‌گیری‌های متعصبانه، به هندوستان می‌رفتند یا بدان اقلیم می‌گریختند.

باری، درمیان نوشته‌های تاریخی، اجتماعی و اخلاقی دوره صفوی، نامه‌هایی نیز وجود دارند که اثر خامه نویسندگان توانا و چیره‌دست و نشانه ذوق و قریحه سرشار و طبیعی آنانند و عبارت‌ها و جمله‌های ادیبانه آنها ظرافت و لطف و زیبایی خاصی دارند.

نامه‌های دولت‌های ایران و اوزبک در دوره شاه اسماعیل اول

الف) نامه شاه اسماعیل به شیبک‌خان

این نامه شاه اسماعیل، نه تنها از منظر نگارش، که درون‌مایه آن نیز بدیع و جالب توجه است. گمان می‌رود که گزارش این مکتوب، درباره برخورد دوازده‌هزار نفر از صوفیان قزلباش با لشگر سیصد هزار نفری علاءالدوله ذوالقدر، ماندن آنها و مردن علاءالدوله بر اثر زخمی شدن در این جنگ، دور از حقیقت باشد و پیداست که سلطان صفوی با این‌گونه لاف‌زدن و گزاف گفتن خواسته است که شیبک‌خان، حریف زورمند و بلند پرواز خود را بترساند و قدرت جنگی‌اش را به او بنماید. کتاب‌های تاریخی معتبر مانند *حسن‌التواریخ* و *جهان‌آرای* قاضی غفاری نیز از جنگ شاه





صفوی با امیر ذوالقدر گزارش نداده‌اند و تنها نوشته‌اند که شاه اسماعیل، علاءالدوله را به سبب گریختن او از جنگ آلاذانه^۱ فرخواند.^۲

حسن بیک روملو می‌نویسد: «چون علاءالدوله با خاقان اسکندرشان مقابله نکرده، مقاومت ننمود، آن حضرت وی را آلاذانه لقب نهاد.^۳ او از پرداختن میرخواند، مؤلف حبیب السیر، به جنگی سه روزه و ساختگی میان شاه اسماعیل و علاءالدوله ذوالقدر، در شگفتی است:

عجب از صاحب تاریخ حبیب السیر که با آن که در آن زمان بوده میانه خاقان اسکندرشان و علاءالدوله ذوالقدر سه روزه جنگ نوشته حال آن که مقابله نیز واقع نشده چنان که گذشت.^۴

گمان می‌رود اشتباه خواندمیر از همین نامه و ادعاهای قزلباش در خراسان سرچشمه گرفته و دوری او از محل حادثه و نداشتن اسناد و مدارک، موجب انحرافش از حقیقت شده باشد. یکی از ویژگی‌های درونی، این نامه ادبیات شاهانه و نظامی آن است که با عنوان «ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادرخان صویلر» آغاز می‌شود و از ارسال «امرای ذوی‌الاعتبار» به سوی علاءالدوله ذوالقدر و پیروزی نویسنده نامه با دوازده هزار نیرو در برابر سیصد هزار قشون ذوالقدر خبر می‌دهد. عبارت‌های زیر نشان‌دهنده ادبیات شاهانه این نامه است که از جایگاه سیاسی شاه اسماعیل سرچشمه می‌گیرد:

«چون خبر به ما رسید، به خاطر ما آمد که بخت از او برگشت»؛

«صبح چهارشنبه با چهارده هزار مرد جرار نامدار به فتح و فیروزی سوار شدیم»؛

«چون به دولت و اقبال از قراباع مراجعت کردیم مکتوب مرغوب سلطنت پناه کیوان دستگاه خاقانی محمد شیبانی رسید».

وی در این مکتوب، محمدخان شیبانی را به جنگ تهدید می‌کند؛ زیرا اشاره او به رفتنش به زیارت امام رضا علیه السلام پس از نوروز تهدیدی نظامی به شمار می‌رود که از زمان رویارویی آن دو نیز

۱. آلاذانه به معنای سرخ‌دانه است.

۲. روملو، حسن بیک، *احسن التواریخ*، ج ۱۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۳.

۳. همان، ص ۱۲۵.

۴. همان.

خبر می‌دهد:

دغدغه به خود راه ندهند که بعد از نوروز سلطانی، بی قضای ربانی به طواف آستانه حضرت سلطان الجن و الانس، خاقان الاولیاء و برهان الاتقاء، الامام بالحق علی بن موسی الرضا علیه التحیه و التنا متوجه خواهیم شد... آنچه خواست ایزدی باشد همان خواهد شد.

وی هم‌چنین درباره جنگ‌های خود با شییک‌خان گزارش می‌دهد:

از لشکر اعدا صد و پنجاه هزار نامرد را به قتل آوردیم و یک صد و پانزده هزار نامرد در آب غرق شدند چنان که یکی از آنان بیرون نیامد و علاءالدوله برگشته بخت با سی و پنج هزار نامرد آخر فرار بر قرار اختیار نمود و چون چهار فرسخ راه رفته بود به واسطه زخمی که خورده بود هلاک شد.

این مکتوب از منظر بیرونی، سندی رسمی است که ماهیتی بین‌المللی دارد، به مسائل ایران، عثمانی (ذوالقدر) و اوزبیک می‌پردازد و درباره روابط صفویان با علاءالدوله ذوالقدر در دیار بکر سخن می‌گوید. اما شاه اسماعیل آن را به دربار بخارا نزد محمدخان شییبانی فرستاده است تا بازدارنده اوزبکان از هجوم به ایران باشد. این سند که نخستین نامه شاه اسماعیل به اوست و اکنون به آن دسترسی هست، در متن خود ناآشکارا به شکل گرفتنش در تبریز اشاره می‌کند: «چون به دولت و اقبال از قراباغ مراجعت کردیم مکتوب مرغوب سلطنت پناه کیوان دستگاه خاقانی محمد شییبانی رسید.»

البته نامه دیگری نیز بوده که شییک‌خان نوشته و اسماعیل پاسخ قاطعی به او داده که اصل آن در دست نیست و تنها در کتاب‌های تاریخی آمده است. حسن بیک روملو در این باره می‌نویسد: هم در این سال شییک‌خان کتابتی به خاقان اسکندرشان فرستاد و این بیت را در آنجا نوشته بود:

ما را طمع به ملک عراق خراب نیست گر مکه و مدینه بگیرم حساب نیست

خاقان اسکندرشان در جواب نوشت:

هرکس به جان غلام علی بوتراب نیست صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست^۱

۱. همان، ص ۱۴۵.

سند پیش گفته به واقعه لشکرکشی شاه اسماعیل اول به دیار بکر و به سوی علاءالدوله ذوالقدر و درگرفتن جنگ مرو از پی آن پس از نوروز ۹۱۶ هجری قمری می‌پردازد. بنابراین، موضوع سند، حمله به دیار بکر و سرکوبی ذوالقدرها و هدفش، اطلاع‌رسانی به خان اوزبک و تهدید نا آشکار اوست.

این سند که درباره جنگ دروغین با ذوالقدرها و دیگر روی‌دادها گزارش می‌دهد، خود بخشی از آنها به‌شمار می‌رود؛ زیرا از وعده شاه اسماعیل به زیارت کردن امام رضا علیه السلام؛ یعنی جنگ در ۹۱۶ هجری قمری خبر می‌دهد و بنابراین، از اهمیت فراوانی برخوردار است. حسن بیک روملو به ساختگی بودن آن جنگ اشاره می‌کند^۱ و منابع دیگر نیز به این سند نوشته شده پرداخته‌اند.

ب) نامه شیبیک‌خان به شاه اسماعیل

شاه اسماعیل در این نامه، «اسماعیل داروغه»^۲ خوانده می‌شود که به دلایل دینی و تاریخی حق حکومت کردن ندارد.^۳ خان اوزبک ملک‌داری و حکمرانی را کارهایی آسمانی و ویژه خود می‌داند و می‌گوید: «صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب به ما رسیده»^۴. بنابراین، شرط خلافت بخارا را مشروعیتی آسمانی می‌داند،^۵ زیارت کعبه را همچو رکنی از ارکان اسلام بر خود فرض می‌کند و از شاه اسماعیل می‌خواهد که زمینه عبور او را از ایران برای زیارت خانه خدا فراهم آورد، با زدن سکه و خواندن خطبه به نام خان اوزبک «خود متوجه پایه سریر اعلی گردد» و گرنه متمرّد خواهد بود. وی در پایان نامه، شرح مفصلی از پیروزی‌های خانان اوزبک در آسیای مرکزی و تصرف کردن سرزمین‌های بزرگ سخن می‌گوید تا قدرت و شکوهش را به شاه اسماعیل نشان دهد. رویارویی دینی و سیاسی در این مکتوب کاملاً آشکار است؛^۶ زیرا بحث خلافت و ولایت، عامل بحران‌ساز در مزرهای شرقی در دوره صفویان و موضوع کلیدی این نامه شمرده می‌شود.

این نامه به انگیزه برتری جستن سیاسی و مشروعیت یافتن دینی، با ادبیاتی شاهانه، مذهبی و

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. نوائی، عبدالحسین، *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۸۱.

۳. هم‌چنین ر.ک: خواندمیر، *حبیب السیر*، با مقدمه جلال‌الدین همایی، ج ۴، ص ۵۰۴.

۴. نوائی، عبدالحسین، *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۸۱.

۵. منابع دیگر نیز به مشروعیت دینی اوزبکان اشاره کرده‌اند. ر.ک: فضل‌الله بن‌روزبهان خنجی، *سلوک الملوک*، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۵۰.

۶. برای رویارویی دینی ر.ک: قاضی احمد منشی، *خلاصه التواریخ*، ج ۱، ص ۱۰۱؛ *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ص ۴۲۱.

نظامی نوشته شده است و بخشی از آن به حکومت صاحبان نامه به اراده ازلی خداوند اشاره می‌کند:

تدبیر امور ملک داری و تسخیر بلاد و تقمیع اعدای و تکثیر افاض بدایع خیر آثار و رونق بقاع خیر جان‌افزا را از عهد ازل، فیاض لم یزل به قبضه اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید، طالب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تقویت فرمود و سریر عدالت و رحمت در بارگاه رفعت و عطوفت پناه جهان پناهی به خطبه سیاست ما قیام یافته و سکه شیرمردی در خراب‌خانه دلیری و فیروزی به القاب همایون ما موشح گشته^۱.

نویسنده هم‌چنین آیاتی از قرآن و عبارتهای مذهبی دیگری به کار برده است: «صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب به ما رسیده^۲».

«بتوفیق الله تعالی از خزانه و ینصرک الله نصرأ عزیزاً انصرت استقبال نماید^۳». عبارتهایی مانند «قصید زیارت کعبه داریم»؛ یعنی از خاک تو می‌گذریم و اشاره کردن به لزوم فرآهم آوردن «سیورسات» و «پیشکش» و خواندن خطبه و زدن سکه به نام نویسنده، ادبیات نظامی این نامه را نشان می‌دهد:

دیگر آنکه چون زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان باید که تمامی راه‌هایی که متعلق به کعبه معظمه است ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند. سیورسات و پیشکش طیار نماید و سکه به القاب همایون ما در ضراب‌خانه موشح سازد و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود و خود متوجه پایه سریر اعلی گردد و الا از حکم همایون ما نفعده الله تعالی فی مشارق الارض و مغاریها عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد^۴.

۱. نوائی، عبدالحسین، *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۸۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۸۳-۸۴.

۴. همان، ص ۸۲.



خان اوزبک بر فرستادن خانان برای تصرف کردن سرزمین‌های بزرگ، بیش‌تر تأکید می‌کند تا شاه اسماعیل را از سیاست جنگی خود بترساند:

ابوالمبارز عمادالدین عبیدالله بهادرخان ابقاه الله تعالی را با جمعی از امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکودری و غور غرجستان به سر او خواهم فرستاد تا او را به قهر و سیاست مقهور سازند.^۱ ... ابوالفوارس تیمور بهادرخان اطلال الله عمره را با جمعی از امراء و لشکریان سرحد قندز و بغلان و حصار شادمان و بدخشان و سایر نواحی ترکستان متوجه آن ولایت سازیم تا بر آن ساحت غلبه کنند.^۲

این نامه از منظر بیرونی، سندی سیاسی و رسمی به شمار می‌رود که دولتی به دولت دیگر فرستاده است و به علت در بر داشتن موضوع روابط ایران و خانان آسیای میانه، دارای ماهیتی بین‌المللی است. محل شکل‌گیری آن بخارا، پایتخت اوزبکان و نخستین سند اختلاف ایران و اوزبکان درباره خلافت است.

موضوع سند، نظر و استدلال شییک‌خان درباره مشروعیت حکومت و خلافت خود، بیان فتوحات پادشاهان اوزبک و پاسخ‌گویی به نامه شاه اسماعیل صفوی و هدف آن، تهدید کردن نظامی اوست؛ زیرا به زیارت کعبه و عبور از خاک ایران اشاره و خراج دادن، خطبه خواندن و سکه زدن را درخواست می‌کند و پیروزی‌های امیران نظامی خود را برای شاه اسماعیل بر می‌شمرد. لشکرکشی‌های شییک‌خان به سرزمین‌های گوناگون آسیای مرکزی، از روی داده‌هایی‌اند که این سند نوشته شده به طور کامل به آنها پرداخته است. نسخه خطی این نامه مهم به شماره ۶۰۶، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی با عنوان «صورت مکتوبی که شییک‌خان اوزبک به شاه اسماعیل ماضی صفوی انارالله برهانه نوشت.»^۳ قرار دارد و حسن بیک روملو نیز آن را در کتابش آورده است.^۴

۱. همان.

۲. همان، ص ۸۳.

۳. نوائی، عبدالحسین، *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۷۹.

۴. *احسن التواریخ*، ص ۱۵۱-۱۸۴.

ج) نامه شاه اسماعیل به شییک خان

شاه اسماعیل در این نامه، به مکاتبات پیشین خود و خان اوزبک اشاره می‌کند. شییک خان در نامه خود از حج گزاردن و روی کردن به عراق و آذربایجان سخن گفته و شاه اسماعیل نیز رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام را وعده داده بود. شاه اسماعیل در این جا عزیمتش به خراسان و خودداری خان اوزبک را از رویارویی با خود یاد می‌کند و می‌گوید برای جنگیدن با اوزبکان به مرو، اقامت‌گاه شییک خان، آمده است و آنان از جنگ با او خودداری کرده‌اند. وی آغاز بهار را زمان این رویارویی تعیین می‌کند.^۱

ادبیات شاهانه و نظامی، از ویژگی‌های درونی این مکتوب است؛ زیرا نویسنده به شوکت موبک همایونی خود و لزوم آمدن شییک خان به استقبال او و بندگی کردن در برابرش اشاره می‌کند:

غرض از تحریر این مقدمه آن که متصور آن بود بلکه لایق و مناسب چنان می‌نمود
که آن جناب چون از توجه موبک همایون وقوف یابنده به قدوم استقبال پیش آیند
و شرایط مهمان‌داری و ضیافت به تقدیم رسانند و چون این معنی از حیّز قوه به
فعل نیامد، ما جهت دریافت ملاقات تا به ظاهر مرو که مسکن ایشان است، تشریف
حضور ارزانی داشتیم.^۲

شاه اسماعیل با به‌کارگیری ادبیاتی نظامی و تهدیدآمیز در این نامه، می‌گوید:

چون خان اوزبک، وعده رفتن به عراق و آذربایجان و زیارت حج را وفا ننموده،
وی به زیارت امام رضا علیه السلام آمده است تا به عهدش پای‌بند باشد. هم‌چنین از گریز
اوزبکان در مرو و خودداری آنان از رویارویی با دشمن در قلمرو خود، انتقاد و
بهار سال آینده (۹۱۶ هـ. ق) را برای جنگیدن تعیین می‌کند: «در بعضی از ولایات
خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوائل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و
ازهار به میدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مستور
است به حیّز ظهور آید.»^۳

۱. نوائی، عبدالحسین، *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۸ - ۸۷.

۳. همان.



این نامه را دولتی به دولت دیگر فرستاده است و از این رو، سندی رسمی شمرده می‌شود که به روابط ایران و آسیای مرکزی می‌پردازد، ماهیتی بین‌المللی دارد و از منظر بیرونی سندی نظامی به‌شمار می‌رود. این سند در مرو و در زمان لشکرکشی شکل گرفته و متن آن کوتاه‌تر از دیگر نامه‌هاست.

موضوع آن، اعلام لشکرکشی به خراسان و مرو و آمادگی برای رویارویی نظامی است:

ما جهت دریافت ملاقات تا به ظاهر مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و در این مقام نیز از آن جناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود.^۱

هدف سند نیز قدرت‌نمایی نظامی است:

خیال طواف مرقد معطر امام فوق البشر علی بن موسی الرضا علیه السلام داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب می‌گماریم. «هم‌چنین به رغم گریز اوزبکان از مرو، به قشلاق در خراسان اشاره می‌کند تا برخورد روی‌دهد: «در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوائل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و ازهار به میدان کارزار توجه خواهیم نمود.»^۲

این مکتوب از روی دادهایی مانند لشکرکشی شاه اسماعیل به خراسان، گریز اوزبکان و انتظار صفویان برای جنگ آینده گزارش می‌دهد و در رده اسناد نوشته شده قرار دارد. کتاب *حیب السیر* نیز مضمون آن را نقل کرده است.^۳

(د) نامه شاه اسماعیل به قانصوغوری^۴

این مکتوب، «فتح‌نامه» ای است که شاه اسماعیل پس از پیروزی بر شیبک‌خان در ۹۱۶ هجری

۱. همان، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۸ - ۸۷.

۳. خواندمیر، *حیب السیر*، با مقدمه جلال‌الدین همایی، ج ۴، ص ۵۸.

۴. نوانی، عبدالحسین، *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، ص ۹۶-۹۳.

قمری در مرو، برای فرمانروایان مصر و شام فرستاد تا «به اخبار این موهبت عظمی و عطیه کبری احبارا مسرور دارد»^۱ وی در این مکتوب به کفر اوزبکان و سرکوبی شیبیک‌خان اشاره می‌کند، از چیرگی‌اش بر ممالک ایران و توران خبر می‌دهد و در پایان، اتحاد و دوستی ایران و مصر را می‌خواهد. ویژگی درونی این سند نیز ادبیات شاهانه و حتی مذهبی آن است. جمله‌های بسیاری در این مکتوب، نشان‌دهنده ادبیات شاهانه آنند:

در این اوان ظفر عنوان لطائف نامتناهی الهی این محب را فائز به اکتار فتح و ظفر ساخته و کمند ادراک رعایت و اعمال بر کنگره و آیتناه ملکا عظیما انداخته.^۲
حفظ نوامیس الهی و رعایت قوانین خلافت و پادشاهی چنان اقتضا نمود که عساکر نصرت و ظفر قرین به عزم قلع و قمع آن شقی خسارت آئین روی توجه به صوب ممالک خراسان آورند.^۳

هم‌چنین وجود نه آیه زیر از هشت سوره قرآن در آن، ادبیات مذهبی‌اش را نشان می‌دهد:

یکاد زیتها یضی ولو لم تمسسه نار نور علی نور^۴؛
کنتم خیر امة اخرجت للناس^۵؛
آیتناهم ملکا عظیما^۶؛
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم^۷؛
لئن شکرتم لأزیدنکم^۸؛
ستدعون الی قوم اولی بأس شدید^۹؛
یوم التقی الجمعان^{۱۰}؛



۱. سیاحان ونیزی درباره چگونگی بازتاب پیروزی ایرانیان در مصر گزارش می‌دهند. برای آگاهی از گزارش آنجوللو، ر.ک: **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ص ۲۵۷.

۲. نوائی، عبدالحسین، **مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی**، ص ۹۴-۹۳.

۳. همان، ص ۹۵.

۴. نور، آیه ۳۵.

۵. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۶. نساء، آیه ۵۴.

۷. حدید، آیه ۲۱.

۸. ابراهیم، آیه ۷.

۹. فتح، آیه ۱۶.

۱۰. آل عمران، آیه ۱۵۵.

فقط دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين^۱.

این سند رسمی و نظامی - سیاسی میان دو دولت، از این رو که به مسائل اوزبکان و روابط ایران و مصر می‌پردازد، ویژگی بین‌المللی دارد. اما اینکه در مرو یا تبریز شکل گرفته است، هنوز مشخص نیست. نکته دیگر این که مکتوب پیش‌گفته، فتح‌نامه‌ای کمابیش بلند است، و فتح‌نامه‌ها را معمولاً کوتاه‌تر می‌نوشته‌اند.

موضوع آن، اعلام پیروزی بر شیبک‌خان و هدفش، اطلاع‌رسانی در این باره و به‌ویژه کوشش سیاسی ایرانیان برای یافتن متحدی مانند مصر در درون جهان اسلام در برابر عثمانی و اوزبک است که با طرح مسئله خلافت می‌کوشیدند دولت نوپای صفوی را گوشه‌گیر کنند.^۲

این سند نظامی و سیاسی، خود پاره‌ای از آن روی‌داد بوده؛ زیرا نوشتن فتح‌نامه، بخشی از مراحل پایانی جنگ به‌شمار می‌رفته و افزون بر این واقعه بعدی؛ یعنی اتحاد ایران و مصر را بر ضد عثمانی در پی داشته است.

منابع گوناگون، این سند نوشته شده را آورده‌اند. جهان آراء و احسن التواریخ، روز شکل‌گیری‌اش را ۲۶ شعبان دانسته‌اند و خود نامه، تاریخ ششم شعبان را ثبت کرده است.^۳

ه) نامه سلطان سلیم خان به عبیدخان اوزبک

سلطان سلیم عثمانی در این نامه، ظهور دولت صفوی را برای شرق زیان‌بار می‌داند و بر آن است که «اهالی شرق از دست صوفی بچه لئیم ناپاک ائیم افلاک ذمیم سفاک به جان آمده‌اند».^۴ وی از تصمیم خود برای نابودی شاه اسماعیل «خود کام و ملحد خود رأی»^۵ با خان اوزبک سخن می‌گوید و جنگ چالدران به دنبال آن محقق می‌شود. او با این نامه و با بهره‌گیری از عناصر مذهبی، در پی آن است که جهان‌تسنن را برانگیزد. وی حتی می‌کوشد که روح خون‌خواهی و انتقام‌جویی را در عبیدالله خان اوزبک بدمد تا او «بر فتوی کتب علیکم القصاص فی القتل»^۶ از هدر رفتن خود شیبک‌خان جلوگیری کند. سلطان سلیم در برابر اتحاد ایران و مصر، در این نامه

۱. انعام، آیه ۴۵.

۲. کاترینو زنو (سیاح ونیزی)، قدرت یافتن صفویان را نزد آسیاییان، یکی از بی‌آمدهای منطقه‌ای جنگ مرو می‌داند. رک: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۲۵۷.

۳. احسن التواریخ، ص ۱۶۱-۱۵۶.

۴. نوائی، عبدالحسین، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۱۱۷.

۵. همان، ص ۱۱۹.

۶. همان، ص ۱۲۱.

پیش‌نهاد می‌کند که عثمانی و اوزبک با یک‌دیگر متحد شوند و به تبادل نماینده و فرستادن هدیه بپردازند.

این نامه از ادبیاتی شاهانه و حتی مذهبی برخوردار است. به کار رفتن لقب‌ها و عنوان‌های فراوان برای توصیف خان اوزبک، یکی از ویژگی‌های نثر شاهانه و درباری آن است: «والاجناب، امارت مآب، عزت نصاب، دولت قباب، رفعت مناب، سعادت اکتساب، سیادت انتساب.»^۱ صاحب نامه در توصیف خود می‌نویسد:

بعد ما انهای رای عالی می‌رود که چون پادشاه بی‌زوال مستدیم الالاء که یختص
برحمته من یشاء از تاج و هاج باهر الابتهاج و کذلک یجتیبیک ربیک در میان مسند
نشینان اورنگ کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
شان شریف ما را سرافرازی داد^۲

به‌کارگیری ۲۱ آیه از نه سوره قرآن و کاربرد اشارات دینی، ادبیات مذهبی سند را نشان می‌دهد. برخی از آنها در زیر آمده است:

کذلک یجتیبیک ربیک^۳؛

ثم جعلناکم خلائف فی الارض^۴؛

یختص برحمته من یشاء^۵؛

ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک^۶.

این سندی سیاسی و رسمی میان دولت عثمانی و اوزبکان است که به دلیل پرداختنش به رابطه دولت‌های ایران، عثمانی و اوزبک، ماهیتی بین‌المللی دارد. هم‌چنین پرداختن به پی‌آمدهای دولت صفوی برای شرق و روشن ساختن جایگاه عثمانی و اوزبک در برابر آن، ویژگی فراملی این سند

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۵.

۳. یوسف، آیه ۶.

۴. یونس، آیه ۱۴.

۵. آل‌عمران، آیه ۶۷.

۶. فاطر، آیه ۲.

کمابیش دراز به‌شمار می‌رود که برای آغاز جنگ چالدران مهم است. محل شکل‌گیری آن مشخص نیست و احتمالاً در استانبول نوشته شده باشد؛ زیرا در این دوران، کشورگشایی اروپایی عثمانی‌ها متوقف شده بود و سلطان سلیم در پایتخت به‌سر می‌برد. موضوع اصلی سند اتحاد عثمانی و اوزبک برضد دولت صفوی است:

به حکم توافقی بالکتاب و لو شط المزار آماده شود به تورد رسائل تودد پیام و تردد رسل ذوی الاحترام با تحف محبت آنها و هدایای مودت اعلام تعاطفی که از تعاریف ارواح در عالم اشباح سر بزند از جانبین در میان آید و حبل و داد و اتحاد که استمساک احبا و اولیا بدان باشد از طرفین دو تا گردد بنیان یگانگی و اخوت روز به‌روز استحکام گیرد.^۱

سلطان سلیم پس از توصیف کارهای ویران‌گرانه صفویان، به خان اوزبک اعلام می‌کند: «وقت است که معنی شریف للباطل جوله ثم یضمحل صورت پذیرد و سر عزیز فاخذهم الله بذنوبهم به ظهور انجامد».^۲ هدف از نوشتن آن، آگاه کردن عبیدخان اوزبک از مسائل موجود میان سلطان سلیم و شاه اسماعیل، به‌ویژه جنگ آینده (چالدران) است:

بعد از استخاره ملک متعال و استشارات ملهم عقل فعال رای جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رای مقرر و مصمم گشت با لشکری انبوه و گروهی پر شکوه که مانند کوه سرسبزی خویش را از تیرباران کمان دانند و چون تیغ سرخروئی از سفک دماء اهل بغی و عدوان حاصل کنند.^۳

این سند که درباره پیدایی دولت صفوی و کارهای آن گزارش می‌دهد، رخداد بعدی و حمله‌های مشترک عثمانی و اوزبک را به ایران در پی آورد. مکتوب پیش‌گفته در گروه اسناد نوشته شده قرار دارد، در منابع صفوی ثبت نشده و تنها در منشآت فریدون بیگ آمده است و اسناداً عثمانی‌ها آن را در اختیار ما قرار داده‌اند.

۱. همان، ص ۱۲۱.
 ۲. همان، ص ۱۱۸.
 ۳. همان، ص ۱۱۹.

و) جواب نامه عبیدخان به سلطان سلیم خان

عبیدخان اوزبک، در این مکتوب، صفویان را «زنادقه اوباش و ملاحده قزلباش دمرهم الله و خذلهم»^۱ می‌داند و خواهان اتفاق برضد آنان است. وی لقب‌های ناشایستی برای شاه اسماعیل اول به کار می‌برد؛ او را «کلب اکبر»^۲ و امیرنجم ثانی، فرمانده سپاه ایران در ماوراءالنهر را «کلب اصغر»^۳ می‌خواند. گزارشی از جنگ اوزبکان و ایرانیان در ۹۱۸ هجری قمری در ماوراءالنهر و شکست خوردن ایرانیان نیز در این نامه، آمده است. عبیدخان، به تشکیل شورای عالی (قوریلتای) خانان اوزبک برای دفع صفویان اشاره می‌کند و این مسئله، نشان دهنده اهمیت رویارویی سال ۹۱۸ هجری قمری برای ماندن اوزبکان در ماوراءالنهر است. «جمله طابعان و تابعان اوزبکیه و جغتای دودمان چنگیزخان»^۴، در این قوریلتای گرد آمدند. خان اوزبک، دیدار با دو گروه از ترکان غربی و شرقی را «در حوالی صفاهان و زنده رود»^۵ آرزو می‌کند. این مکتوب نیز دارای ادبیاتی شاهانه و حتی مذهبی است و عبارتهای دینی بسیار همراه با یازده آیه از ده سوره قرآن، در آن به کار رفته است:

بعد هذا، مشهود ضمیر منیر خورشید نظیر جهان‌گیر و خاطر عاطر فیض مآثر
لانظیر آن‌که به فرموده «و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» تعداد نعم بی‌نهایت الهی
نسبت به ایام همایون پادشاهی ما زیاده از آن است که شمه‌ای از آن به تحریر
راقمان زمان و تقریر متکلمان انس و جان به زبان و بیان گنجد...^۶ با اینکه حضرت
خاتم انبیا علیه التحیه و الثناء، در این مقام کسح مقال از «لا احصى ثناء» کرده اما
به گفته «العبادة بقدر الطاقة» غفلت از شکرگزارای نتوان نمود و به جز خوشه‌چینی
از خرمن «و لئن شکرتم لأزیدنک» ذخر آخرتی نتوان اندوخت.^۷ «ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم»^۸

آمدن احادیث و به‌ویژه شمار فراوان آیات قرآنی مانند «یفسدون فی الارض اولئک هم

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳۱.

۵. همان، ص ۱۳۲.

۶. همان، ص ۱۲۸.

۷. همان.

۸. حدید، آیه ۲۱.



الخاصرون» و «و انّ جندنا لهم الغالبون»^۱، در این نامه، ادبیاتی مذهبی برای آن پدید آورده است. این مکتوب، سندی رسمی، سیاسی و دیپلماتیک است؛ زیرا گزارش روابط اوزبکان و ایرانیان را در اختیار متحد سیاسی خود، سلطان عثمانی قرار می‌دهد و از سوی دیگر رابطه دیپلماتیک اوزبک و عثمانی را درخواست می‌کند و از این رو فراملی و بین‌المللی است. گمان می‌رود این سند نوشته شده و کمابیش درازدامن، در بخارا شکل گرفته باشد. موضوع سند، گزارش روابط ایران و اوزبکان به سلطان سلیم عثمانی و هدف آن، اطلاع‌رسانی درباره شکست ایرانیان در ۹۱۸ هجری قمری است:

و پیش از قبیل عصر به همایون روز فیروز فرصت جنگ دست داده ندای «و ان جندنا لهم الغالبون» از هاتف غیبی به گوش هوش نصرت مقرون ما در رسیده به طرفه العین دمار از روزگار ایشان بر آوردیم.^۲

نویسنده در پایان از سلطان سلیم می‌خواهد که گزارش تفصیلی خود را درباره نظام‌الدین محمد بک، نماینده خان اوزبک، عرضه کند: «باقی مکنونات را از مشارالیه استفسار فرمایند و هو یحکی عنا کما یحکی اللسان عن الفؤاد»^۳.

جنگ مرو (۹۱۶ ه.ق) و جنگ ۹۱۸ هجری قمری، از روی دادهایی‌اند که سند به آنها اشاره می‌کند و موجب شکل‌گیری اتحاد عثمانی و اوزبک و جنگ چالدران می‌گردد. این نامه تنها در منشآت فریدون بیگ آمده است.

۱. بقره، آیه ۲۵.

۲. صافات، آیه ۱۷۳.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. همان، ص ۱۲۲.

نتیجه

چنان که گفته شد، بیش‌تر این مکتوبات، ادبیاتی شاهانه، نظامی و مذهبی دارند و سندهایی رسمی، سیاسی و بین‌المللی میان دولت‌های ایران، عثمانی و اوزبک به‌شمار می‌روند که با دربرگرفتن دوره‌ای از مباحث عقیدتی و برتری جویی‌های سیاسی و نظامی، به سرچشمه‌های بحران‌های جهان اسلام در آغاز قرن دهم هجری اشاره می‌کنند. بحران سیاسی - دینی تجدید تئوری خلافت، جنگ مهم و سرنوشت‌ساز مرو در ۹۱۶ هجری قمری که به پیوستن خراسان به ایران انجامید و شکست ایرانیان در ماوراءالنهر در ۹۱۸ هجری قمری، مهم‌ترین مباحث این اسنادند که سرانجام جنگ چالدران را برپا کردند.

کتاب‌نامه

- استرآبادی (۱۳۶۴ش)، *تاریخ سلطانی*، به کوشش احسان اشراقی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- بی‌نا (۱۳۴۹ش)، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- بی‌نا (۱۳۶۳ش)، *عالم‌آرای صفوی*، تصحیح یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات.
- بی‌نا (۱۹۸۶م)، *جهانگشای خاقان*، به کوشش الله دتا مضطر، اسلام آباد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۳۴ش)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- خنجی، فضل‌الله بن‌روزبهان (۱۳۶۲ش)، *سلوک الملوک*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی.
- خواند امیر، امیر محمود (۱۳۷۰ش)، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران، انتشارات گستره.
- خواند میر (۱۳۳۳ش)، *حبيب السیر*، با مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، انتشارات خیام.
- رحیم‌زاده صفوی (۱۳۴۱ش)، *زندگانی شاه اسماعیل صفوی*، به اهتمام یوسف پورصفوی، تهران، انتشارات خیام.
- روملو، حسن بیک (۱۳۵۷ش)، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بابک.
- سیوری، راجر (۱۳۶۳ش)، *ایران عصر صفویه*، ترجمه احمد صبا، تهران، انتشارات کتاب تهران.
- عبدی بیک شیرازی (۱۳۶۹ش)، *تکملة الاخبار*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، نشر نی.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد (۱۳۴۳ش)، *تاریخ جهان‌آرا*، تهران، انتشارات کتاب‌فروشی حافظ.
- قمی، قاضی احمد منشی (۱۳۵۹ش)، *خلاصة التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانش - گاه تهران.

گروسه، رنه (۱۳۵۳ش)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسینی میکده، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

میر ملایم‌بیک (بی‌تا)، *تاریخ صفویه*، شماره ۸۹، نسخه عکسی کتاب‌خانه آیت‌الله نجفی، قم، بی‌نا.

میرخواند (۱۳۳۹ش)، *تاریخ روضه الصفا*، تهران، انتشارات خیام.

نوائی، عبدالحسین (۱۳۵۶ش)، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران تیمور تا شاه اسماعیل*، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نوائی، عبدالحسین (۱۳۶۸ش)، *شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، تهران، انتشارات ارغوان.

واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹ش)، *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.



پیدایی، کارکردها، وظایف و اختیارات «ولی عهد» در نخستین قرن‌های اسلامی

سید احمد خضری *

عباس احمدوند**

چکیده

«ولایت‌عهدی» با تأثیرپذیری از نظام‌های سیاسی ایران و روم و با الهام گرفتن از برخی از زمینه‌های موجود در فرهنگ اسلامی، از دوران اموی در تمدن اسلامی پدید آمد. معاویه نخستین کسی بود که فرزندش یزید را به گونه رسمی، ولی عهد خواند و این آیین را در فرهنگ اسلامی رواج داد. این کار واکنش‌های گوناگونی در پی داشت، اما او در برابر آنها ایستاد و مخالفان را به شیوه‌های مختلفی آرام ساخت.

این پدیده از آن پس متناسب با اوضاع و دگرگونی‌های سیاسی موجود در دوره‌های اموی و عباسی نهادینه شد و روی‌دادهای دیگری مانند تعدد ولی‌عهدان و شکل‌گیری وظایف، اختیارات، مراحل تربیت و آموزش ایشان و روند انتقال قدرت به آنان به دنبال آورد. این پژوهش پس از عرضه تعریفی روشن از اصطلاح ولی عهد، به بررسی چگونگی ظهور این منصب، حدود، اختیارات و وظایف آن در این دو دوره می‌پردازد.

کلیدواژگان

ولی، ولی عهد، ولایت‌عهدی، معاویه، دوره اموی.

* دانش‌یار گروه تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی دانش‌گاه تهران.
** استادیار گروه تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی دانش‌گاه زنجان.

واژه‌شناسی

اسم مرکب ولی‌عهد، از دو واژه «ولی» و «عهد» ساخته شده است. ولی از «وَلِيَّ - الشَّيْءِ» و علیه، به معنای نزدیک کسی یا چیزی بودن، دنبال آن قرار داشتن و پیوسته با آن بودن گرفته شده، مصدر «وَلَّاهُ» یا «وَلَّاهُ» در معنای دوست و یار کسی بودن به کار رفته و «وَلَّاهُ» با حرف اضافه «علی»، به معنای بر عهده داشتن، متصدی شدن، اداره کردن، در اختیار گرفتن و زیر سلطه آوردن کاری و ولایت جایی را گرفتن، آمده است.^۱

واژه عهد نیز از ریشه «عَهَدَ» به معنای دانستن و شناختن چیزی و توجه کردن به آن و «عَهْدَ إِلَى» به معنای سپردن، واگذار کردن، گماشتن، مأمور کردن و ارجاع دادن چیزی به کسی یا وانهادن اجرای وظیفه‌ای به او یا آن را به دوش کسی انداختن و ملزم کردن به کار رفته است.^۲

لغویان، مفسران و عالمان حدیث، عهد را در اصطلاح، به معنای «امان»،^۳ «یمین»،^۴ «ذمّه»، «ضمان»^۵ و «وصیت»^۶ دانسته‌اند. قرطبی^۷ آن را در مقام نسیان و برخی از دیگر مفسران و لغویان^۸ آن را به معنای «امامت» به کار برده‌اند.

معنای دقیق ولی، هنگام اضافه شدن به مقتضی خود، روشن می‌گردد.^۹ بنابراین و با توجه به کاربرد تاریخی اصطلاح ولی‌عهد^{۱۰}، به گمان، این واژه در اینجا به معنای پیمان فردی با دیگری و وصیت مکتوبش به اوست.^{۱۱} از این‌رو، «صاحب»، «قیم» و «دارنده پیمان و وصیت مکتوب»، مناسب‌ترین معناها برای ولی به شمار می‌روند.^{۱۲}

۱. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، زیر مدخل «ولی»؛ زمخشری، *اساس البلاغه*، زیر مدخل «ولی»؛ جوهری، *صاحح*، زیر مدخل «ولی»؛ زبیدی، *تاج العروس*، زیر مدخل «ولی».
۲. ابن درید، *جمهره*، ص ۳۵۸، زیر مدخل «عهد»؛ ابن منظور، ج ۳، ص ۳۱۱، زیر مدخل «عهد»؛ ابن اثیر، *النهایه*، ج ۱، ص ۶۲ و ج ۳، ص ۳۳۴.
۳. زبیدی، ص ۱۵۴، زیر مدخل «عهد».
۴. جوهری، همان، زیر مدخل «عهد».
۵. متقی هندی، *کنز*، ج ۵، ص ۱۷۷.
۶. قلقشندی، *صبح*، ج ۹، ص ۳۶۲.
۷. قرطبی، ج ۱، ص ۱۹۳.
۸. رازی، *ابوالفتوح، روض الجنان*، ج ۲، ص ۱۳۸؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص ۳۶؛ طریحی، *مجمع*، ج ۲، ص ۱۱۳، زیر مدخل «عهد».
۹. نووی، *تهذیب*، ج ۲، ص ۱۹۶.
۱۰. برای اطلاعات بیش‌تر درباره این موضوع به‌ویژه معنای عهد، رک: ابن حمدون، *التذکره*، ج ۱، ص ۳۰۲، *تقفی، النارات*، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۲۴؛ ابن درید، ص ۳۸۵، زیر «عهد»؛ بلعمی، *تاریخ‌نامه*، ج ۲، ص ۱۱۹.
۱۱. ابن درید، همان؛ ابن اثیر، همان؛ قلقشندی، همان؛ متقی هندی، همان؛ هم‌چنین رک: قرآن کریم، توبه، ۷؛ اسراء، ۳۴؛ آل عمران، ۷۷؛ بقره، ۷ و نهج البلاغه، نامه‌های ۵۳ و ۷۴.
۱۲. عسکری، *الفروق*، ص ۵۷۷، رازی، *منتخار الصحاح*، ج ۱، ص ۳۰۶؛ طبری، *جامع البیان*، ج ۱، ص ۴۸۲ در تفسیر آیه ۱۰۷ بقره، دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه* زیر مدخل «ولی عهد»؛ *دایرةالمعارف اسلام*، ماده «وصیت».



جانشینان خلفا از قرن نخست هجری با این نام (اصطلاح) خوانده می‌شدند^۱ و عنوان «ولی عهد المسلمین» به‌ویژه از عصر عباسی به بعد، برای آنان بر سکه‌های حکومتی نقش می‌بست و در متن‌های گوناگون جا می‌گرفت.^۲ البته گاهی به گونه‌ای غیر رسمی از ترکیب‌های دیگری مانند «ولی العهد»، «ولی الامر»،^۳ «ولی عهد المؤمنین»^۴ و «ولی عهد»، همراه با ضمیرهایی چون «ی» (ولی عهدکم)^۵ نیز استفاده می‌شد. برای نمونه در جایی عنوان «ولی عهد المسلمین» برای مأمون به کار رفته است که جایگاه او را در مقایسه با مقام ولی عهدی امین نشان می‌دهد.^۶ حکومت‌ها و سلسله‌های گوناگون یمن پیش از اسلام، با پدیده پادشاهی و مسائل مربوط به آن آشنا بودند و آیین «جانشینی» و وصیت حاکم پیشین را برای حاکم بعدی می‌شناختند.^۷ پادشاهان کنده، حیره، غسان و تدمر نیز به دلیل داد و ستد با عرب‌های حجاز به‌ویژه بازرگانان قریش و بهره‌گیری از تجربه آنان در حکومت‌داری، با این موضوع‌ها آشنا بودند.^۸

آیین ولایت‌عهدی در ایران و رم نیز شناخته شده بود. ولی عهد بر پایه گزارش رساله *سورسخون* (۹ - ۱۴)^۹ به «پس‌ئی» و «اسپوهر»^{۱۰} (شاهزاده پسر) ملقب بود. وی مهم‌ترین فرد حکومت پس از پادشاه، به شمار می‌رفت و تصویرش در کنار تصویر شاه یا به تنهایی بر سکه‌ها نقش می‌بست.^{۱۱} بنابراین، گزینش ولی عهد یکی از کارهای مهم شاه شمرده می‌شد.^{۱۲} این گزینش، در اوضاع ویژه و با آیین‌های خاصی صورت می‌پذیرفت؛ یعنی شاه ولی عهد خود را از تعلیم و تربیتی

۱. فرزینق، *دیوان*، ج ۱، ص ۳۳۳. جریر، *دیوان*، ص ۲۳، بیت ۱۲ و ص ۵۲، بیت ۱۹؛ ابوعبیده معمر بن المثنی، *دیوان النقاتص*، ج ۱، ص ۲۹۰، ۲۹۶ و ۲۹۷. برای اطلاع از گفتار نادرستی درباره این اصطلاح، رک: *دایرةالمعارف اسلام*، ماده «ولی عهد».

۲. قزاز، *الدرهم العباسی*، ص ۲۲۰؛ پول (S.L.pool)، ج ۱، ص ۷۰-۹۰؛ مایلز (G.Miles)، ص ۴۳، ۴۶ و ۴۷؛ ارتوک (Artuk)، ش ۲۴۵، ۲۴۶، ص ۶۹-۶۸ و ش ۳۰۵، ص ۸۸.

۳. ابن سعد، *الطبقات*، ج ۲، ص ۱۹۳. نیز رک، یعقوبی، *تاریخ*، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۳۱۴ و ۴۰۵؛ طبری، ج ۳، ص ۲۴۷، ۴۲۳ و ج ۴، ص ۱۵۶، ۱۵۶، ۱۶۹ و ج ۶، ص ۵۰۶ و ۵۰۷؛ اصفهانی، ابوالفرج، *الاغانی*، ج ۴، ص ۲۰۸، ج ۱۵، ص ۲۶ و ج ۱۶، ص ۲۷؛ ابی‌تمام، *دیوان الحماسة*، ج ۱، ص ۱۹۸؛ ابن کثیر، *البلایه*، ج ۹، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ ابن کازرونی، *مختصرالتاریخ*، ص ۸۹.

۴. صفوی، *الولفی*، ج ۱۸، ص ۵۵۸، ذهبی، *سیره*، ج ۷، ص ۴۳۵؛ ج ۱۰، ص ۴۶۴ و ج ۱۳، ص ۱۶۹.

۵. ابن عدیم، *بعیة*، ج ۶، ص ۸۸۷؛ ابی، *نزالدر*، ج ۱، ص ۳۶۳.

۶. باشا، *الانقلاب*، زیر مدخل «مایلز»، ص ۵۹.

۷. همدانی، *الاکلیل*، ج ۸، ص ۲۱۷، ۲۱۹ و ۲۲۱؛ حمیری، ابن سعید، *ملوک حمیر*، ص ۱۷۵؛ خضری موسوی، احمدرضا و احمدوند «ظاهرة ولاية العهد فی الاسلام و مصادرها» سراسر مقاله.

۸. خضری و دیگران، همان.

۹. کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۶۷۷. به نقل از رساله «سورسخون»؛ زرین کوب، عبدالحسین، *ولی عهد و مسئله جانشینی در عصر ساسانی*، ص ۱۳.

10. Pusi VaspUbr.

۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، همان، ص ۱۲.

۱۲. همان، با *نامه تنسر به گشتسب*، ص ۸۷ و ۸۹ مقایسه شود!

شایسته می‌بایست برخوردار می‌ساخت، او را اندرز می‌گفت و برای آزمودن تجربه حکمرانی، او را به فرمانروایی ولایت‌ها می‌گماشت.^۱

رومی‌ها نیز با پدیده ولی‌عهدی آشنا بودند.^۲ حتی «بطالة» مصر از مفهوم جانشینی در لقب‌ها و نام‌های سلطنتی خود یاد می‌کردند که ممکن است این مسئله نشان‌دهنده تأکید آنان بر رابطه خویشاوندی در انتقال قدرت باشد.^۳

معاویه بن ابی‌سفیان^۴ نخستین کسی بود که با ولی‌عهد قرار دادن فرزندش یزید که شایستگی لازم را برای این کار نداشت، سنت ولی‌عهدی را در میان مسلمانان بنیاد نهاد. البته برخی از روایت‌های تاریخی^۵ ابداع ولایت‌عهدی را در اسلام، به مغیره بن شعبه نسبت داده و گفته‌اند وی از بیم عزل شدن از امارت کوفه، با پیش‌نهاد موضوع ولایت‌عهدی یزید به معاویه و با داد و ستدی سیاسی، امارتش را بر کوفه تثبیت و معاویه را به روی‌دادی سیاسی درگیر کرد. اما گمان می‌رود که این‌گونه از روایت‌ها در دوره‌های بعد و به انگیزه کاستن از بدنامی این کار ساخته شده باشند؛ زیرا معاویه خود یکی از نمونه‌های روشن اداره کارها به شیوه اشرافی به شمار می‌رود^۶ و فرآیند قدرت یافتن او را یکی از پی‌آمدهای رواج اشرافی‌گری در جامعه مسلمانان و حکمرانی آنان باید دانست. وی که با آیین‌های عربان جنوب و شیوه ایرانیان و رومیان در انتقال قدرت آشنا بود^۷، به دلیل علاقه بسیارش به یزید^۸، ماندگاری قدرت بنی‌امیه و سفیانیان^۹، پرهیز از بی‌سرپرست گذاردن جامعه پس از خود و وجود برخی از مدعیان قدرت^{۱۰}، در ولی‌عهد خواندن یزید می‌کوشید. کارهای او از همان هنگام، با واکنش‌های منفی بسیاری از مسلمانان روبه‌رو شد، اما وی به شکل‌های گوناگون مخالفت‌ها را به موافقت بدل کرد^{۱۱} و ولایت‌عهدی بخشی از ساختار قدرت قرار داد.

این پدیده با گذر زمان، دگرگون شد. برای نمونه پدیده تعدد ولی‌عهدها در خلافت مروان

۱. همان؛ اعتماد مقدم، *ولی‌عهدی در ایران باستان*، ص ۱ - ۴؛ کریستین، سن، همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۶ - ۵۴۶. نیز رک: ابن‌حملون، ج ۲، ص ۴۲۸.
۲. گیون، *انحطاط و سقوط امپراطوری روم*، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ صبحی صالح، *النظم الاسلامیه*، ص ۲۲ و ۳۰.
۳. رک: ابن‌عبری، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۵۹ و ۶۰ بطلمیوس فیلاذلفوس: «دوست‌دار برادرش» و بطلمیوس فیلیفاتور: «دوستدار پدرش».
۴. حاکم از ۴۱ تا ۶۰ هجری.
۵. برای نمونه، رک: ابن‌قتیبه، *المعارف*، ج ۱، ص ۱۴۲؛ طبرسی، همان، ج ۵، ص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ عسکری، ابوعلال، *الاولیاء*، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۴۱.
۶. بلاذری، *انساب*، ج ۴، ص ۸۱ و ۱۱۱؛ میرد، *الکامل*، ج ۱، ص ۳۱۸ و ۳۱۹. نیز با مسعودی، *مروج*، ج ۲، ص ۲۹۹، مقایسه شود!
۷. رک: احمدرضا خضری و دیگران، همان؛ کرین، *اندیشه سیاسی*، ص ۳۷.
۸. زبیری، مصعب، *نسبت قریش*، ج ۴، ص ۱۲۷؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۶۵ و ۳۹۵؛ آبی، ج ۳، ص ۴۱.
۹. ابن‌اعثم، *الفتوح*، ص ۷۹۲؛ طبری، ج ۵، ص ۳۳۶؛ بلاذری، ج ۴، ص ۲۸.
۱۰. عسکری، ابوهلال، ص ۱، ج ۳۴۲ - ۳۴۴؛ ابن‌قتیبه، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ ابن‌کنبر، ج ۸، ص ۸۰.
۱۱. طبری، همان، ج ۵، ص ۳۲۲؛ ملاذری، همان، ج ۴، ص ۱۴۵؛ سجستانی، *الممرون*، ص ۱۵۵؛ ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

بن حکم (۶۴ - ۶۵ هـ) روی داد^۱، عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ هـ)، عهدی مکتوب برای ولی عهد خود بر جای نهاد^۲، سلیمان بن عبدالملک (۹۶ - ۹۹ هـ) کار ولایت عهدی اش را پنهانی به فردی غیر از خانواده خود (عمر بن عبدالعزیز بن مروان) سپرد^۳ و ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵ - ۱۲۶ هـ) فرزندان «مّولد» و نابالغش، حکم و عثمان را ولی عهد کرد^۴. عباسیان نیز به رغم دعوی انقلابی‌گری و اموی‌ستیزشان^۵، الگوی اسلاف اموی خود را در انتقال قدرت پسندیدند و آن را به شکل افراطی‌تری به‌ویژه در تعدد ولی‌عهدها به کار بستند. ولایت عهدی سه فرزند هارون الرشید که پی‌آمدهای بدی داشت، نمونه‌ای از الگوپذیری آنان است.

بسیاری از ایشان نیز مانند امویان پس از روبه‌رو شدن با ولی‌عهدهای ناخواسته خلیفه سابق^۶ در عزل و خلع آنان کوشیدند و با تأثیرپذیری از آیین‌های درباری ایران، به برقراری آداب و رسوم و تشریفات بایسته سلطنتی برای ولی‌عهدهای تازه خود پرداختند. عهدنامه‌های ولایت عهدی در این عصر مفصل‌تر شد^۷ و مراسم بیعت با ولی عهد که نماد پذیرش عمومی خلافت او در آینده شمرده می‌شد^۸، از شکوه و شئون فراوانی برخوردار گردید. هم‌چنین از دوران منصور (حک ۱۳۶ - ۱۵۸ هـ) ولی‌عهدها رسماً دارای لقب و سکه شدند و آمدن نامشان در خطبه، طراز و ...^۹ نشان‌دهنده رسمی شدن ولایت عهدی آنان بود و تبلیغ مؤثری در کارشان به شمار می‌آمد.

دیگر حاکمان مسلمان نیز پس از تجزیه خلافت عباسی به دولت‌های مستقل و نیمه مستقل، شیوه ولی عهد گزینی را در انتقال قدرت سودمند دیدند و از آن بهره بردند. برای نمونه سامانیان، غزنویان، طاهریان، بویه‌یان، صفاریان و ایوبیان پدیده ولایت عهدی را در نظام حکمرانی خود قرار دادند.^{۱۰} البته اختلال در سامانه انتقال قدرت، اندک اندک زمینه سستی و اضمحلال این دولت‌ها



۱. طبری، همان، ج ۵، ص ۵۳۰ - ۵۳۸؛ مسکویه، *تجارب*، ج ۲، ۸۹ - ۹۱.

۲. ابن قتیبه، همان، ج ۲، ص ۴۴.

۳. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۹۹؛ طبری، همان، ج ۶، ص ۵۵۱ به بعد، دینوری، ابوحنیفه، همان، ص ۳۳۰؛ مسکویه، همان، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.

۴. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۳۱؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۲۱۸ - ۲۱۹؛ ابن عساکر، همان، ج ۱۵، ص ۴۰ و ۸۰؛ اصفهانی، ابوالفرج، ج ۷، ص ۸۳ - ۸۴؛ ابن کثیر، همان، ج ۱۰، ص ۴؛ صفری، همان، ج ۱۳، ۱۲۲، زیر «الحکم بن الولید».

۵. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۶. عبدالعزیز بن مروان، سلیمان بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، اموی و عیسی بن موسی، هارون الرشید و مأمون عباسی.

۷. برای نمونه، و اطلاع از عهد امین و مأمون، رک: ارزقی، *الخبار*، ص ۲۳۴ - ۲۴۱؛ قلقشندی، همان، ج ۱۴، ص ۹۸ - ۱۰۴؛ قلقشندی، همان، ج ۹، ص ۳۸۰ - ۳۸۳؛ مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴۹، ص ۱۴۸ - ۱۵۲.

۸. ابن خلدون، *مقدمه*، ج ۱، ص ۴۲ - ۴۳؛ *المطعمه*، ص ۱۷۲.

۹. بایش، «سیستم ضرب سکه عباسیان»؛ لوئیس، ۱۶ - ۱۹؛ *دایرةالمعارف اسلام*، ماده‌های «خطبه»، «جمعه»، «سکه». امویان نیز القابی غیررسمی داشتند. رک: ابن خرم، *فتا المروس*، ج ۲، ص ۴۸.

۱۰. برای نمونه، رک: بیهقی، همان، ج ۱۷، ص ۴۷، ۷۰ - ۸۰.



را فراهم آورد. فاطمیان نیز از این روش برای انتقال قدرت سود بردند.^۱ چنان که امویان اندلس هم به تقلید از پیشینیان خود به‌ویژه از دوران عبدالرحمن داخل به بعد، با ولی‌عهدی و مسائل مربوط به آن مانند گزینش، تعلیم و تربیت و امارت ولی‌عهدها کاملاً آشنا بودند.^۲

موحدون نیز چنین سامانه‌ای در دستگاه حکومتی خویش به وجود آوردند و مانند دیگران به پی‌آمدهای بدی چون اختلال در ترتیب جانشینی ولی‌عهدها و خلع و عزل آنان گرفتار شدند.^۳

گزینش ولی‌عهد یکی از وظایف خلیفه به شمار می‌رفت.^۴ اما کسانی که در او نفوذ داشتند یا دیگر افراد صاحب نفوذ دربار نیز در معرفی و پشتیبانی از یک ولی‌عهد بسیار تأثیر می‌گذاشتند. ولی‌عهد با داشتن شروط زیر از میان اعضای خاندان حاکم^۵ برگزیده می‌شد:

۱. مسلمان بودن و داشتن اعتقاداتی موافق با عقاید خلیفه و هیئت حاکم؛^۶

۲. رسیدن به حد بلوغ؛^۷

۳. برخورداری از سلامت جسمی لازم و کفایت و توان درخور برای اداره کارها؛^۸

۴. فراگرفتن آموزه‌های دانش‌مندان صاحب‌نفوذ (مؤدبان)^۹ و آموختن علوم و معارف رایج عصر و فنون و مهارت‌های بایسته در کار حکمرانی^{۱۰} به انگیزه آمادگی برای خلافت.

آیینی با شکوه برای بیعت با ولی‌عهد، برگزار می‌شد و بزرگان کشور^{۱۱} به ترتیب شأنشان، با ولی‌عهد بیعت می‌کردند و برای حفظ عهد او سوگند می‌خوردند.^{۱۲} ولی‌عهد در این آیین که با جشن،

۱. مقریزی، همان، ج ۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۷.

۲. مقریزی، *نفع‌الطیب*، ج ۱، ص ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۸۲، ۳۸۲، ۳۵۰، ۳۹۶؛ حمیدی، *جنوه*، ص ۱۰ - ۱۹.

۳. ابن‌عذارى، *البیان المغرب*، قسم‌الموحدین، ص ۵۰، ۵۶ و ۷۸.

۴. قلقشنندی، همان، ج ۹، ص ۲۸۵؛ آرنولد، *دایرةالمعارف اسلام*، ماده «خلیفه»، ص ۲۲.

۵. گزینش امام رضا علیه‌السلام به ولایت‌عهدی نمونه‌ای استثنائی است.

۶. با ابن‌خرم، همان، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۲؛ صفری، همان، ج ۴۵، ۴۷ - ۴۷، زیر «ایوب بن سلیمان بن عبدالملک»، مقایسه شود!

۷. نمونه‌هایی مانند ولی‌عهدی فرزندان ولید بن عبدالملک، امین و فرزندش موسی، استثنائی‌اند.

۸. با عطوان، *نظام ولایه المهد و وراثه الخلفه فی العصر الاموی*، ص ۵۸ به بعد مقایسه شود!

۹. ماوردی، *نصیحة‌المولک*، ص ۳۱۰ و ۳۱۱؛ ابی، همان، ج ۵، ص ۳۲۶؛ شلبی، *تاریخ آموزش در اسلام*، ص ۱۸۴ به بعد.

۱۰. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۱۵؛ مسعودی، *مروج*، ج ۳، ص ۳۲۰ - ۳۲۲؛ سجستانی، همان، ص ۱۲۷؛ ابن‌عساکر، ج ۱۸، ص ۲۵۵؛ ماوردی، همان، ص ۲۱۵ - ۲۱۷.

۱۱. مسعودی، همان، ص ۲۵۹.

۱۲. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۴۷؛ العظمة، همان.

۱۳. یعقوبی، همان؛ مسعودی، *تنبیه*، ص ۳۰۲؛ ابن‌کثیر، همان، ج ۹، ص ۲۱۹ و ج ۱۰، ص ۱۲۹ - ۱۳۱.

ولیمه، مدیحه‌سرایی و بخشش‌های فراوان همراه بود^۱ دارای لقب می‌شد و نام و لقبش بر سکه و در خطبه و طراز قرار می‌گرفت^۲ و بیعت‌نامه او (همراه با شهادت گواهان) برای بیعت همه مسلمانان در سراسر شهرها فرستاده می‌شد. حرمن شریفین در این زمینه جایگاه و اهمیت بسزایی داشتند^۳. ولی‌عهد از خدم و هشتم، کاتبان، صاحب شرطه، صاحب حرس و حاجبانی برخوردار می‌شد^۴ و در محلی درخور اقامت می‌گزید؛^۵ گاهی هم‌زمان با برگزاری آیین ولایت‌عهدی، همسری نیز برای ولی‌عهد برمی‌گزیدند^۶، اما در صورت خردسال بودن او، کسی را به سرپرستی‌اش می‌گماردند^۷.

ولی‌عهد استقلال مالی نداشت و مقام او منصبی تشریفاتی به شمار می‌رفت^۸، اما به هر روی وی شأنی والا داشت و پس از خلیفه، نفر دوم دستگاه خلافت شمرده می‌شد. منصب ولایت‌عهدی بسیار لرزان بود^۹ یعنی ممکن بود ولی‌عهد بنا بر نظر خلیفه یا افراد با نفوذ دربار، هر لحظه در معرض خلع و عزل قرار گیرد. جالب توجه است که در آیین خلع و عزل^{۱۰} نیز هم‌چون مراسم انتصاب ولی‌عهد رسوم فراوانی وجود داشت^{۱۱} البته ولی‌عهد را جز در صورت نداشتن شروط اساسی امامت، در نظر نمی‌شد خلع کرد^{۱۲} و اگر نمی‌خواستند ولی‌عهد را خلع و عزل کنند، همگان به ادای احترام به او، رعایت کمال ادب در مکاتبه یا گفت‌وگو با وی و حتی بوسیدن دستش ملزم بودند^{۱۳}.

مسئولیت‌ها و امارت‌های حکومتی، دینی و نظامی مانند امارت حج^{۱۴}، امارت بر روایات^{۱۵}،

۱. یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۸؛ اصفهانی، ابوالفرج، همان، ج ۴، ص ۱۰۹، ج ۷، ص ۲۷۵ - ۲۷۶ و ج ۱۹، ص ۲۹۳ - ۲۹۴؛ میرد، همان، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ازدی، تاریخ الموصول، ج ۲، ص ۲۷۴ - ۲۷۵؛ ابن‌زبیر، النخائر، ص ۹۵ - ۹۷، درباره امین و مأمون.
۲. دایرةالمعارف اسلام، ماده‌های «خطبه» «جمعه» و «مراسم»: تیاز، ج ۱، ص ۲۷۹.
۳. با ابن‌مقفع، رساله فی الصحابة، ص ۳۵۹، مقایسه شود!
۴. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۶۹؛ طبری، همان، ج ۸، ص ۱۴۴، ۱۴۸ و ۲۶۹؛ بلاذری، همان، ج ۵، ص ۱۲۷؛ چهشیری، الوزراء، ص ۲۵۵ و ۳۵۶؛ ابن‌عساکر، همان، ج ۳۸، ص ۱۱۸؛ اصفهانی، ابوالفرج، همان، ج ۴، ص ۳۰۸؛ ازدی، همان، ج ۲، ص ۲۹۳.
۵. طبری، همان، ج ۷، ص ۲۱۵ - ۲۱۶؛ اصفهانی، ابوالفرج، همان، ج ۷، ص ۴۸؛ جاحظ، التاج، ص ۱۰۳ و ۱۰۴؛ مالکی، الشهب، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
۶. طبری، همان، ج ۷، ص ۳۱۴ و ۳۱۵؛ ابن‌زبیر، همان؛ صدوق، عبور، ج ۲، ص ۳۳۱.
۷. رک: دایرةالمعارف اسلام، ماده «ولی‌المهد».
۸. رک: طبری، همان، ج ۷، ص ۲۱۱ - ۲۱۳؛ اصفهانی، ابوالفرج، ج ۷، ص ۱۹؛ تعالی، آداب الملوك، ص ۱۰۱؛ ابن‌طقطقی، فخری، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.
۹. شجنه، (Shejne)، ص ۳۱ - ۳۲.
۱۰. مراسم خلع عیسی بن موسی در ایام منصور و خلع دوباره او در روزگار مهدی، از مشهورترین آیین‌های خلع است.
۱۱. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰؛ طبری، همان، ج ۸، ص ۱۲۴ - ۱۲۸؛ ابن‌بکار، ص ۱۶۶.
۱۲. برای نمونه، رک: مادری، تحول مبانی، ص ۲۰۹.
۱۳. طبری، همان، ج ۸، ص ۳۹؛ ازدی، همان، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۱۴؛ ابن‌طقطقی، همان، ص ۲۹۵.
۱۴. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۴۰ و ۳۹۶؛ بلاذری، همان، ج ۴، ص ۸۶؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۱۴۵ - ۱۴۷ و ج ۸، ص ۳۰۷ و ۳۱۸.
۱۵. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۳۱؛ طبری، همان، ج ۵، ص ۵۲۷؛ ابن‌طقطقی، کرون، بندگان سوار بر اسب‌ها، ص ۱۲۴، ۱۲۵ و ۳۱۸.





جانشینی خلیفه در پایتخت^۱ و امامت در نمازها^۲ نیز به انگیزه کامل کردن این ادب‌ورزی، بدو سپرده می‌شد تا به کسب نام، تجربه و مشروعیت لازم بپردازد. گاهی نیز ولی‌عهد به استقبال از شخصیت‌ها می‌رفت، با سفرای دیگر ملل دیدار می‌کرد، به مشاوره با خلیفه می‌پرداخت و یا میان قبیله‌های متخاصم آشتی برقرار می‌ساخت.^۳

کتاب‌نامه

- ابن‌اعثم کوفی، محمدبن علی (۱۳۸۲ش)، *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ابن‌الاثیر مجدالدین ابوالسعادات المبارک بن محمدالجزری (۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م)، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، بیروت، دارالفکر.
- ابن‌الزبیر، القاصی الرشید (۱۹۵۹م)، *الذخائر والتحف*، الکویت، التراث العربی.
- ابن‌العدیم، عمر بن احمد (۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م)، *بغية الطلب في تاريخ حلب*، دمشق، بی‌نا.
- ابن‌المقفع، عبدالله بن دادویه (بی‌تا)، *آثار ابن المقفع*، بیروت، منشورات دار مکتبته احیا.
- ابن‌خرم‌الاندلسی، ابومحمدعلی بن احمد (۱۹۸۰ - ۱۹۸۳م)، *الرسائل*، بیروت، بی‌نا.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۹ش)، *مقدمة*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارت علمی و فرهنگی.
- ابن‌درید الأزدی، ابوبکر محمدبن الحسن (۱۳۴۴ - ۱۳۵۱ق)، *جمهرة اللغة، دائرةالمعارف العثمانية*، حیدرآباد دکن، بی‌نا.
- ابن‌سعد، ابوعبدالله محمدبن سعید بن منیع (۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م)، *الطبقات الكبرى*، بیروت، دار صادر.
- ابن‌طقطقی، محمدبن‌علی بن طباطبایا (۱۳۶۰ش)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن (۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م - ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م)، *تاریخ مدينة دمشق*، بی‌جا، دارالفکر.
- ابن‌فارس، ابوالحسین احمدبن زکریا (بی‌تا)، *معجم مقاییس اللغة*، قم، اسماعیلیان نجفی.
- ابن‌قتیبہ الدینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م)، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار احیاءالتراث العربی.

۱. طبری، همان، ج ۷، ص ۳۴۶ و ج ۸، ص ۱۲۲ - ۱۳۳، ۱۴۴ و ۳۳۸.

۲. ابن‌عبد ربیه، ج ۴، ص ۴۰۱ و ج ۵، ص ۱۱۱ و ۱۱۶؛ طبری، همان، ج ۷، ص ۲۰۰، ۲۰۱ و ۴۷۰ - ۴۷۱ و ج ۸، ص ۱۷۱؛ ابن‌قتیبہ، *المعارف*، ص ۳۷۸.

۳. طبری، همان، ج ۷، ص ۴۶۸ و ۴۶۹ و ج ۹، ص ۵۲؛ ابن‌یکار، همان، ص ۶۸؛ ابن‌عبد ربیه، همان، ج ۱، ص ۲۱۷، ۲۱۸ و ۲۲۵ - ۲۳۰؛ مسکویه، همان، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۷. نیز رک: اصفهانی، ابوالفرج، همان، ج ۷، ص ۷ - ۸ و ج ۱۶، ص ۲۱۹ - ۳۰۰؛ مسعودی، *تمییز*، ص ۲۲۹؛ دینوری، ابوحنیفه، همان، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ ابن‌عساکر، همان، ج ۲۶، ص ۳۶۷ - ۳۶۹، ج ۵۸، ص ۶۵ و ج ۶۳، ص ۱۶۹؛ ابن‌کثیر، همان، ج ۸، ص ۱۳۳ و ج ۳۱۲ - ۳۱۳ و ۳۲۴.

ابن قتيبة الدينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم (بي تا)، *الامامة والسياسة*، النجف، بي نا.

ابن منظور، محمد بن مكرم الافريقي المصري (١٤١٥ق / ١٩٩٥م)، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر.

ابوعبيدة معمر بن المثنى التميمي البصري (١٩٩٨م)، *ديوان النقااص* (نقااص جريب و الفرزدق)، بيروت، دار صادر.

ابي تمام، حبيب بن اوس الطائي (١٣٩٧ق / ١٩٧٧م)، *ديوان الحماسة*، بيروت، دارالكتب العلمية.

ابي سعد منصور بن الحسن الوزير الكاتب (١٩٨١م)، *الآبي*، محمد علي قرنه (جزء ١ - ٤)، محمد ابراهيم عبدالرحمن (جزء ٥) و سيده حامد عبدالعال (جزء ٦)، القاهرة، نثر الدر.

احمد رضا خضري، جمال موسوي و عباس احمدوند، «ظاهرة ولاية العهد في الاسلام و مصادرها»، *مجلة العلوم الانسانية الجمهورية الاسلامية الايرانية*، تحت الطبع.

الازدي، ابوزكريا يزيد بن محمد اياس (١٣٨٧ق / ١٩٦٧م)، *تاريخ الموصل*، القاهرة، دار الرشيد للنشر.

الأزرقى، ابوالوليد محمد بن عبدالله بن احمد (١٣٨٥ق / ١٩٦٥م)، *اخبار مكة و ماجاء فيها من الآثار*، مكة المكرمة، مطابع دارالثقافة.

الاصفهانى، ابوالفرج علي بن الحسين بن محمد بن احمد بن الهيثم (١٤١٥ق / ١٩٩٥م)، *الاغاني*، تحقيق عبداً علي مهنا و سمير جابر، بيروت، دارالفكر.

الباشا، حسن (١٩٧٨م)، *الانقلاب الاسلامي في التاريخ و الوثائق و الآثار*، القاهرة، بي نا.

البلاذري (١٤٠٠ق / ١٩٧٩م)، *انساب الاشراف*، بي جا، دارالنشر فرانتس شتاينز بفيبادن.

البلاذري (بي تا)، *مكتبة المثنى*، بغداد، بي نا.

البيدي، محمد بن محمد بن عبدالرزاق، (١٣٠٦ق)، *تاج العروس في شرح القاموس*، دارليبيا. للنشر و التوزيع، بنغازي.

بيهقي، خواجه ابوالفضل، محمد بن حسين دبیر (١٣٢٤ش)، *تاريخ بيهقي*، تهران، بي نا.

الثعالبي، ابي منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل (١٩٩٠م)، *آداب الملوك*، بيروت، دار الغرب الاسلامي.

الجاحظ، ابي عثمان، عمرو بن بحر (١٣٢٣ق / ١٩١٤م)، كتاب التاج في اخلاق الملوك، القاهرة، المطبعة الاميرية.

جرير بن عطية بن خديفة الحفظي (١٩٨٣-١٩٩٥م)، ديوان، شرح ايليا الحاوي، بيروت، الشركة العالمية للكتاب.

الجهشياري، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (١٣٤٨ش)، *الوزراء و الكتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبائي، بي جا، بي نا.

الحميدي، ابي عبدالله محمد بن ابي نصر (١٩٦٦م)، *جدوة المقتبس في ذكر ولاء الاندلس*، بي جا، الدار المصرية للتأليف و الترجمة.

دهخدا، علي اكبر (١٣٣٩ش)، *لغت نامه*، زير نظر محمد معين و سيدجعفر شهيدى، تهران، انتشارات دانش گاه تهران.

الدينوري، ابوحنيفة احمد بن داود (١٩٦٠م)، *الاخبار الطوال*، القاهرة، داراحياء الكتب العربية.

الذهبي، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان (١٤١٣ق / ١٩٩٣م)، *سير اعلام النبلاء*، بيروت، مؤسسه الرسالة.



- الرازی، محمد بن ابی بکر عبدالقادر *مختار الصحاح* (۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م)، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- الزبیری، أبی عبدالله المصعب بن عبدالله بن المصعب (۱۹۵۳م)، *نسب قریش*، القاهرة، لیفی بروفنسال.
- الزمشتری، جارالله محمود بن عمر (بی تا)، بی جا، بی نا.
- السجستانی، ابن حاتم سهیل بن محمد (۱۹۶۱م)، *المعمرین و الوصایا*، القاهرة، داراحیاء الکتب العربیة.
- سما، سمیر (۱۹۸۹م)، «میرالیه ولایة عهد محمداالامین ابن هارون الرشید»، *مجلة الیرموک للمسکوکات*، السنة الاولی، العدو الاول، نیایر (کانون الثانی)، الاردن (الیرموک)، منشورات جامعة الیرموک.
- سما، سمیر (۱۹۹۱م)، «مسکوکات السیده زیبده» *مجلة الیرموک للمسکوکات*، المجلد الثالث، العدو الاول (کانون الثانی / نیایر)، الاردن (الیرموک)، منشورات جامعة الیرموک.
- الصابی، ابی الحسین الهلال بن المحسن (۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م)، *رسوم دارالخلافه*، چاپ دوم، بیروت، دارالرائد العربی.
- صدوق، ابی جعفر محمد بن علی الحسین قمی (ابن بابویه) ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ش، *عیون اخبار الرضا*، ترجمه حمیدرضا مستفیذ و علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
- الصفری، صلاح الدین خلیل بن أبیک (۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م - ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۰م)، *الوافی بالوفیات*، تحقیق گروه محققان، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- الصولی، ابوبکر محمد بن یحیی (بی تا)، *ادب الکتاب*، بغداد، بی نا.
- الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۰۷ق)، *تاریخ الأمم والملوک*، بیروت، بی نا.
- الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م)، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، بی نا.
- العسکری، ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل بن یحیی بن مهران (۱۴۱۲ق)، *الفروق اللغویة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- العسکری، ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل بن یحیی بن مهران (۱۹۷۵م)، *الاوائل*، دمشق، منشورات وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- عطوان، حسین (۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م)، *نظام ولایة العهد و وراثه الخلافة فی العصر الاموی*، بی جا، دارالجليل.
- علی، امیر (۱۳۶۶ش)، *تاریخ عرب و اسلام*، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، انتشارات گنجینه.
- الفرزدق (۱۹۶۶م)، همام بن غالب، *دیوان*، بیروت، دارصادر.
- قرآن کریم* (۱۳۷۰ش)، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، بی جا، انتشارات اسوه.
- القزاز، وداد (۱۹۶۵م)، «الدرهم العباسی فی زمن الخلیفة هارون الرشید»، *سومر*، الجزء الاول و الثاني، المجلد الحادی والعشرون، بی جا، بی نا.
- القلقشندی، احمد بن عبدالله (۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م)، *صبح الاعشى فی صناعة الانشاء*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- المالقی، ابی القاسم ابن رضوان (۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م)، *الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة*، بی جا، دارالثقافة، دارالبيضا.

الماوردي، ابوالحسن علي بن محمد بن حبيب البصري البغدادي (١٩٨٦م)، *نصيحة الملوك*، بغداد، دارالشؤون الثقافية العامة.

المبرد، ابوالعباس محمد بن يزيد (١٤١٣ق / ١٩٩٣م)، *الكامل في اللغة و الادب*، بيروت، مؤسسة الرسالة.

المتقى الهندي، علاء الدين علي بن حسام الدين (١٤٠٥ق / ١٩٨٥م)، *كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال*، بيروت، مؤسسة الرسالة.

مجلسي، محمداقفر (١٣٨٥ق)، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامية.

المراكشي، ابن عذارى (١٤٠٦ق / ١٩٨٥م)، *البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب* (قسم الموحدين)، بيروت، دارالغرب الاسلامي.

المسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي (١٣٨٥ق / ١٩٦٥م)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بيروت، دارالاندلس للطباعة و النشر.

المسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي (بي تا)، *التنبيه و الاشراف*، القاهرة، دارالصلوى للطبع و النشر و التأليف.

مسكوية الرازي، ابو علي (١٣٦٦ش / ١٩٨٧م - ١٣٧٦ش / ١٩٩٧م)، *تجارب الامم*، تهران، دار سروش للطباعة و النشر.

المقرئ التلمساني، احمد بن محمد (١٣٨٨ق / ١٩٦٨م)، *نفخ الطيب من غصن الاندلس الرطيب*، بيروت، دارصادر.

المقريزي، تقى الدين ابى العباس احمد بن علي (بي تا)، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقرئية*، (اوفست)، بغداد، مكتبة المثنى.

النووي دمشقي، ابى زكريا محيي الدين بن مشوف (١٤٢١ق / ٢٠٠١م)، *تهذيب الاسماء و اللغات*، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.

نهج البلاغة (١٣٧٦ش)، ترجمه سيدجعفر شهيدى، تهران، شركة انتشارات علمى و فرهنگى.

اليقوبى، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (بي تا)، *التاريخ*، بيروت، دارصادر.

A. D. presented at the Amual meeting fo the middle east studies Asso citation, 1995. In Dr zakir Husain Presentation volume, new delhi, 1968.

Al-Azmeh, Aziz, muslim Kingship , Power and the saeved in muslim, Christian and pagan polities , I,B Tauris publishers landon , 2001.

Arnold, w. sir Thomas, The caliphate, Oxford university Press, oxford, 1927.

Artuk, Ibrahim, and cevriye, Istanbul Arkeoloji muzderi Th shir deki Islami

- sikkcler katafogu (citi), Hazir layanlar, Islanbul, 1970.
- Bates, Michael, I. The Abbasid coinage system 833 – 976.
- Cheyne, A.A, succession to the rule in felam, Lahore, 1960.
- Crone, Patricia, Slaves on horses, the evolution of the Islamic polity, Cambridge University Press 2003.
- Idem, Medieval Islamic political thought, Edinburgh University Press, first edition, 2004.
- Lane, Stanley, The coins of the British Museum, printed by order of the trustees, London. 1875.
- Levi, Bernard, The regnal titles of the first Abbasid caliphs,
- Miles, George C., The numismatic history of Rayy, Numismatic Studies no. 2, American Numismatic Society, New York, 1983.
- The Encyclopedia of Islam, 4th edition, Brill, Leiden, 1960 – 2002.
- Thon, E. Institution du droit public musulman, (tome 1), Beirut, 1957.



ویژگی‌های هندسی «جی» در نخستین روایت‌های اسلامی

فاطمه سرخیل *

چکیده

منطقه جی در دوران باستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و پس از ورود اسلام به ایران نیز اهمیتش را از دست نداده است. البته پیشینه دراز تاریخی جی، اطلاعات موجود را درباره آن در حاله‌ای از ابهام فرومی‌برد. این پژوهش به مقایسه مشخصات هندسی این شهر با واقعیت موجود در آن هنگام می‌پردازد و با بررسی درستی یا نادرستی روایت‌های تاریخی در این باره، آنها را با معیارهای دانش نجوم می‌سنجد تا به گزارشی واحد درباره محیط و مساحت، مکان دروازه‌ها، شمار برج‌ها و نقشه شهر دست یابد.

کلیدواژگان

جی، مافروخی، ابن‌رسته، ابونعیم، دروازه خور، دروازه ماه، دروازه گوش، دروازه تیر.

* کارشناس ارشد رشته تاریخ اسلام، دانش‌گاه باقرالعلوم (ع)

مطالب فراوانی درباره اصفهان و چی قدیم در کتاب‌ها و منابع تاریخی وجود دارد، اما درباره ویژگی‌های هندسی این منطقه، تنها چهار روایت از سده‌های نخستین اسلامی در کتاب‌های زیر باقی مانده است:

اعلاق النفیسه، نوشته ابوعلی احمد بن عمر رسته اصفهانی (۵۲۹۰.ق)؛
طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، نوشته ابی‌محمد عبدالله بن محمد بن جعفر حیان، معروف به ابوالشیخ الانصاری (۲۷۴ – ۳۶۹.ق)؛

ذکر اخبار اصفهان، نوشته حافظ الامام ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اسحاق بن موسی بن مهران المهرانی الاصبهانی، معروف به حافظ ابونعیم (۵۳۰.ق)؛

و *محاسن اصفهان*، نوشته مفضل بن سعد بن الحسین المافروخی الاصفهانی (۵۵۰.ق).

چگونگی استناد این روایت‌ها به شرح زیر عرضه می‌شود:

ابن‌رسته روایتش را درباره این شهر باستانی از محمد بن لره اصفهانی نقل می‌کند؛ ابوالشیخ درباره ساخت شهر اصفهان و مساحت و اندازه آن به منبع خاصی اشاره نمی‌کند و تنها با آوردن عبارت «دانش‌مندان نقل می‌کنند»، به نقل روایت درباره طول و عرض شهر چی از ابی‌عمرو بن حکیم می‌پردازد؛

حافظ ابونعیم اصفهانی، بخش فراوانی از روایت خود را درباره چی، از نویسنده کتاب اصفهان، حمزه بن حسن اصفهانی، مورخ و جغرافی‌دان مشهور (۲۷۰.ق)، نقل می‌کند. این کتاب در گذر زمان از میان رفته و تنها بخش‌هایی از آن در قالب استناد راویان در دیگر کتاب‌ها بر جای مانده است. محاسبه‌کننده ویژگی‌های هندسی این شهر در روایت ابونعیم، محمد بن لره حاسب خوانده می‌شود، اما استناد روایت او به صاحب کتاب اصفهان یا منبعی دیگر به درستی معلوم نیست؛ مافروخی نیز روایتش را از کتاب اصفهان نقل می‌کند.

محمد بن لره، راوی مشترک روایت‌های ابن‌رسته و ابونعیم، با وجود بررسی‌های فراوان درباره او، هنوز ناشناخته مانده است. اما با بررسی روایت‌های پیش‌گرفته، روشن می‌شود که او فردی «حاسب» یا «مساح» و از کارگزاران حکومت اصفهان و شاید علاقه‌مند به تاریخ اصفهان بوده که برای ادای خدمات دولتی، به روایت پیشینیان درباره این شهر اعتماد نکرده و خود به اندازه‌گیری پرداخته است.

راوی مشترک مافروخی و ابونعیم، حمزه بن حسن اصفهانی است. چنان‌که قبلاً هم ذکر شد، از روایت ابونعیم معلوم نمی‌شود که وی نقل از محمد بن لره را از کتاب اصفهان حمزه گرفته است



یا خیر. اما از آن جایی که مافروخی نیز روایت خود را از کتاب اصفهان نقل می‌کند، نامی از محمد بن لره نمی‌برد و درباره اندازه چی سخن نمی‌گوید. از این رو، گمان می‌رود ابن‌رسته و ابونعیم خیر محمد بن لره را از منبع دیگری غیر از کتاب اصفهان نقل کرده باشند.

همانندی فراوانی در میان روایت‌های موجود درباره چی دیده می‌شود، اما گمان می‌رود بر اثر بی‌توجهی کاتب در هنگام نوشتن و نسخه‌برداری، اختلاف راویان در منبع روایت و آمیخته شدن بخش‌هایی از تاریخ چی به خرافات و افسانه‌ها، ناهم‌گونی‌هایی در آنها ایجاد شده باشد. این پژوهش می‌کوشد تا با بررسی کهن‌ترین روایت‌های اسلامی درباره شهر باستانی چی، زمینه‌شنایی با آن را فراهم آورد و با ارزیابی ویژگی‌های هندسی موجود نقشه‌ای برای این شهر بر پایه قانون‌های دانش نجوم ترسیم کند.

بنیادگذار چی

پیشینه چی و بنیادگذار آن در دوران پیش از اسلام، با افسانه‌ها آمیخته است و یافتن حقیقت در میان سخنان فراوان موجود کاری بس دشوار می‌نماید. ابن‌رسته این شهر را از بناهای اسکندر می‌داند^۱ و ابوالشیخ به نقل از دانش‌مندان در این باره می‌نویسد:

این شهر از بناهای اسکندر رومی است و کسرا انوشیروان، به دست آذرشاپور آن را کامل کرده است.^۲

ابونعیم درباره پیشینه چی، دو روایت زیر را نقل می‌کند:

گویند اسکندر رومی این شهر را به دست چی پسر زارده اصفهانی بنیاد نهاد و به نام او چی نامیده شد... نیز گویند شهر چی پیش از پادشاهی جم ساخته شده بود، اما افراسیاب آن را با دیگر شهرهای ایران زمین ویران کرد. خماني چهرزاد دخت بهمن پسر اسفندیار پیش از یورش اسکندر بنیاد شهر را از نو نهاد، نیمی از بارو را ساخته بودند که خماني درگذشت. اسکندر که آمد، بارو را بر همان حال گذاشت،

۱. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر، *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۸۹.

۲. الانصاری، ابوالشیخ، *طبقات المحمدين باصبهان و الواردین علیها*، ج ۱، ص ۱۷۵.



تا در روزگار فیروز پسر یزدگرد و به فرمان آذرشاپور پسر آذرمانان که از دیه هراستان از رستاق ما برین بود، ساختمان باروی شهر جی را به پایان برد. این کار صد و هفتاد سال پیش از اسلام انجام گرفت.^۱

ما فروخی نیز به نقل از حمزه اصفهانی، نویسنده کتاب اصفهان از این روایت یاد می‌کند:

این مدینه را اسکندر بنا فرمود بر دست معماری جی بن زراده اصفهانی و این شهر به نام او شهرت یافت و بعضی گویند این مدینه مبنی بود پیش از زمان جم. در وقتی که افراسیاب ترک مداین ایران شهر خراب می‌کرد این را نیز خراب گردانید. بعد از آن خمانی جمه آزاد دختر بهمن اسفندیار که پیش از آمدن اسکندر بدان حدود، بر تخت بخت مملکت در تحت تصرف و فرمان او بود، اساس و بنای آن را فرمان فرمود و بعد از وفات خمانی ملکه رایت اسکندری بدان جا نزول فرمود. یک نیمه باروی صورت ارتفاع یافته بود. اسکندر چون آن جا عمارتی زیادت ندید و ارادات عمارت نداشت برقرار بگذاشت، بعد از آن بر آن منوال حال شهر یاری و روزگار منتهی شد به نوبت دولت فیروز بن یزدجرد و صورت آن بود که فیروز فرمان فرستاده بود به آذرشاپوران پسر آذرمانان پهلوان از دیه هراستان از روستای ما برین جد ما فروخ بن بختیار که جد صاحب رساله محاسن بوده است به اتمام باروی مدینه جی و این پیش از اسلام بود به صد و هفتاد سال.^۲

پیشینه

قدمت این شهر در روایت‌های ابوالشیخ و ابن‌رسته و یکی از روایت‌های ابونعیم و ما فروخی، به زمان اسکندر (۳۲۳ ق.م) می‌رسد، اما گمان نمی‌رود که چنین باشد؛ زیرا دوران اسکندر به جنگ و کشورگشایی گذشت و زمینه‌ای در آن برای سازندگی فراهم نبود. هم‌چنین نمادهای مقدس زرتشتی در ساخت این شهر به کار رفته‌اند که نزد اسکندر و پیروان او بی‌ارزش و کم‌اهمیت بودند. ابونعیم می‌گوید: اسکندر رومی این شهر را به دست جی، پسر زراده اصفهانی بنیاد نهاد و ما فروخی معمار آن را جی بن زراده اصفهانی می‌نامد. از آن رو که منبع ابونعیم و ما فروخی، کتاب

۱. اصفهانی، حافظ ابونعیم، *ذکر اخبار اصفهان*، ص ۱۲۷.

۲. ما فروخی، مفضل بن سعد بن حسین، *محاسن اصفهان*، ص ۱۶.

اصفهان بوده است، شاید اختلاف در نام سازنده شهر از اشتباه کاتب این نسخه‌ها سرچشمه گرفته باشد. البته قدمت این شهر با توجه به روایت دومی که ابونعیم و مافروخی ذکر می‌کنند، به پیش از پادشاهی جم (جمشید، پادشاه اساطیری ایران از سلسله پیشدادیان) می‌رسد.

دومین کسی که پیش از یورش اسکندر این شهر را بنا نهاد، خمانی چهارزاد، دختر بهمن پسر اسفندیار بود که مافروخی او را خمانی جمه آزاد می‌نامد. این نام مانند خمانی چهارزاد است و بی‌گمان به تصحیف دچار شده است.

بنای افسانه‌ای جی با توجه به روایت‌های ابونعیم و مافروخی بر پایه قوانین نجومی و فلسفی و به فرمان فیروز پسر یزدگرد استوار شده است، اما ابوالشیخ این فرمان را از آن کسری انوشیروان می‌داند.

شخصی که به فرمان فیروز، ساخت شهر جی را به پایان برد به روایت ابونعیم، آذرشاپور پسر آذرمانان از دیه هراستان و رستاق مابرین و به روایت ابوالشیخ، آذرشاپور است. اما مافروخی این شخص را از نیاکان خود می‌داند و او را آذرشاپوران، پسر آذرمانان پهلوان از دیه هراستان و روستای مابرین می‌نامد. گمان می‌رود این بخش از روایت مافروخی درست‌تر از روایت‌های دیگران باشد؛ زیرا امروزه نیز منطقه‌ای در بخش غربی اصفهان و حاشیه زاینده‌رود با نام «ماربین» وجود دارد که از گذشته تاکنون نام خود را حفظ کرده است.

مقایسه این روایت‌ها با یکدیگر و بررسی دوران اسکندر و ساسانیان، روشن می‌سازد که اسکندر تأثیر بسیاری در ساخت و آبادانی این شهر نداشته است و بنای آن به اسکندر یا شخص خاصی تعلق ندارد، بلکه افرادی در زمان‌های گوناگون آن را ساخته‌اند. این شهر مانند بسیاری از شهرهای ساخته شده در روزگار ساسانیان با چهار دروازه و بر پایه قواعد نجومی و فلسفی ویژه‌ای بنیاد گردیده است.

واژه‌شناسی جی

نظریات گوناگون درباره ریشه کلمه جی عرضه شده است. مستشرقان و برخی از محققان ایرانی بر این باورند:

در ردیف اولین شهرهایی که آریاهای ایران بنا نهادند، یکی هم «گابه» نامیده می‌شد که بعدها به «گی» و «جی» تبدیل شده است. نظر به موقعیت خاص این شهر که در محل تقاطع راه‌های عمده واقع است، اصفهان از جمله اقامت‌گاه‌های سلطنتی شهریاران هخامنشی بوده و در تواریخ قدیم به نام «گابا» یا «جی» در





پارسی علیا معروف گردیده است. نام گابه یا «گابن» ابتدا در ضمن محاربات اسکندر و بعد در وقایع جنگ‌های جانشینان او در زبان یونانی‌ها راه یافته است.^۱

اما دیگر محققان این سخن را نمی‌پذیرند و می‌گویند:

جی از کلمه «گی» به معنی حیات آمده است و مشتقات آن هم بسیار است و نه از صورت گابه و گابل و گابی که مورد نظر خاورشناسان است. قرینه دیگری در این باره وجود دارد که این واژه از گی به معنای زندگی آمده است و آن اماره‌ای است که در صورت کهن تلفظ این واژه با تشدید «ی» به صورت گی است که بعدها تلفظ آن به صورت جی درآمده است و هم‌اکنون این تشدید در صورت ساده جی وجود دارد و به صورت مرکب نیز آن را «جیان» تلفظ می‌کنند.^۲

محیط و مساحت

مساحت شهر جی در روایت‌های ابن‌رسته، ابوالشیح و ابونعیم دو هزار جریب و محیط آن به اندازه‌های گوناگونی دانسته شده است. حافظ ابونعیم و ابن‌رسته به نقل از محمد بن لره در این باره روایت می‌کنند اما ابوالشیح به منبعی برای روایت خود اشاره نمی‌کند. مافروخی نیز در این باره هیچ سخنی نمی‌گوید.
ابن‌رسته می‌نویسد:

محیط این شهر هزار قصبه است که شش هزار ذراع می‌شود و آن نصف فرسخ است. چون هر فرسخ دوازده هزار ذراع است. مساحت شهر دو هزار جریب «دهقانی» است. چون قطر شهر برابر ۳۲۰ قصبه است. اگر نصف قطر در نصف محیط ضرب گردد برابر با هشت هزار ذراع شده که مساوی با دو هزار جریب می‌گردد.^۳

تنها نبود قید دهقانی برای دوهزار جریب در روایت ابوالشیح، آن را با روایت ابن‌رسته درباره

۱. هنرفر، لطف‌الله، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، ص ۱.

۲. رک: مهرباره، محمد، *فرهنگ جامع نام‌ها و آبادی‌های کهن اصفهان*، ص ۳۱۷.

۳. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر، *الاعلاق النقیسه*، ص ۱۸۹.

مساحت شهر متفاوت می‌سازد.

روایت ابونعیم نیز همانندی بسیاری با روایت ابن‌رسته دارد. اما وی به رغم ابن‌رسته و ابوالشیخ، دو هزار قصبه را به جای هشت هزار ذراع با دو هزار جریب برابر می‌داند و می‌نویسد:

اگر نیم قطر در نیم دایره ضرب شود حاصل به هشتاد قصبه می‌رسد که همان دو هزار جریب است.^۱

ابن‌رسته در دنباله روایت خود چنین می‌نویسد:

در بعضی از کتاب‌های فارسی (عجمان) آمده است که شهر اصفهان دارای ۱۷۵۰ ذراع عرض است که برابر با ۲۰۰۶۲۵ ذراع می‌شود و این اندازه بر حسب جریب دهقانی، ۲۸۲۰ جریب می‌شود. محیط اصفهان برابر با ۷۱۰۰ ذراع است که مساوی با ۲۱۸۳ و یک سوم قصبه می‌شود. ولی به نظر من اندازه‌های قبلی که خودم گرفتم صحیح‌تر است. خدا بر این امر داناتر است این بود حکایت محمد بن لره.^۲

اما ابونعیم می‌نویسد:

محیط شهر جی ۷۱۰۰ ذراع است که به ذراع دست، ۱۰۶۵۰ ذراع شود که طول و عرض آن ۲۵۰۰ و ۱۷۵۲ ذراع باشد. گویند این برآورد به سرپرستی محمد بن لره حاسب صورت گرفته است.^۳

ابونعیم این بخش از روایت را نیز از محمد بن لره حاسب می‌داند، اما عددهایی که در این جا می‌آورد، با اندازه‌گیری او در پاره نخست روایتش ناسازگار است.

ابوالشیخ به نقل از ابی‌عمرو بن حکیم درباره طول جی می‌نویسد:

گفته می‌شود طول شهر اصفهان ۱۷۵۲ ذراع است و عرض آن ۱۵۰۰ ذراع است، که برابر با ۲۶۲۸۰۰۰ ذراع می‌باشد و در اصطلاح دهقانان برابر است با ۱۸۲۵ جریب و دور [محیط] شهر ۷۱۰۰ ذراع است که برابر با ۲۱۸۳ و یک سوم قصبه می‌باشد.^۴

۱. اصفهانی، حافظ ابونعیم، *ذکر اخبار اصفهان*، ص ۱۲۸.

۲. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر، *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۹۰.

۳. اصفهانی، حافظ ابونعیم، *ذکر اخبار اصفهان*، ص ۱۲۹.

۴. الانتصاری، ابوالشیخ، *طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها*، ص ۱۷۷.



جای طول و عرض چی در روایت‌های ابونعیم و ابوالشیخ عوض شده است، اما محیط شهر در هر دوی آنها یکسان است. مساحت این شهر باستانی مدور در همه روایت‌ها، دو هزار جریب شمرده شده است. از این‌رو، بهترین روش برای به دست آوردن محیط چی، بدل کردن اندازه مساحت به محیط خواهد بود. بنابراین، محیط چی $۱/۰۰۲/۳۹۷/۱۳۱$ ذراع است.

دروازه‌های چی

دروازه‌ها در گذشته به‌ویژه در دوره باستان، یکی از مهم‌ترین عناصر شهرها به شمار می‌رفتند و تأثیر بسیاری در بافت شهر می‌گذاشتند؛ زیرا ورود به شهرها و خروج از آنها با گذر از دروازه‌ها صورت می‌گرفت و با نگاه‌بانی از آنها امنیت شهر نیز حفظ می‌شد. هر شهر معمولاً چند دروازه داشت که با دقت بسیاری ساخته شده بودند.

نمادهای مذهبی و فلسفی نیز در ساختمان شهرها به کار می‌رفت. بنابراین، و با توجه به جایگاه ویژه قوانین نجومی و ستارگان و ماه و خورشید در آیین زرتشت و باورهای ایرانیان، دروازه‌های چی بر پایه اندازه‌گیری‌های علمی و قواعد نجومی بنیاد گردید. ابن‌رسته در این باره می‌نویسد:

چهار دروازه این شهر به طرف طلوع و غروب ستاره جدی و طلوع و غروب ستاره سرطان باز می‌شود. وقتی آفتاب در اولین درجه از برج جدی می‌باشد، موقع طلوع ستاره کاملاً با درها روبه‌رو قرار می‌گیرد و خورشید مستقیماً بر آنها می‌تابد و به سبب همین طلوع خورشید است که این دروازه را باب خور گویند و آفتاب در همان درجه و موقعیت هنگام غروب مقابل یهودیه قرار می‌گیرد و زمانی که آفتاب در اولین درجه از برج سرطان باشد، شعاع آن درست به باب اسفنج می‌تابد و دروازه اسفنج مقابل درجه طلوع آفتاب می‌باشد و در همان درجه روبه‌روی دروازه طیره غروب می‌کند.^۱

طبقات محدثین ابوالشیخ درباره اسرار ساخت دروازه‌ها سخنی نمی‌گوید و تنها به این نکته اشاره می‌کند: «در باروها با غاری که به طلسم و جادو ایجاد شده پوشیده شده است.»^۲

۱. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر، *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۹۰.

۲. الاتصاری، ابوالشیخ، *طبقات المحدثین باصبهان والواردین علیها*، ص ۱۷۵.

اطلاعات روایت حافظ ابونعیم اصفهانی درباره چگونگی ساخت دروازه‌های چی و قواعد به کار رفته در آن، کامل‌تر از دو روایت پیشین است. وی می‌نویسد:

در این باره آذرشاپور دیدگاه‌ها برای دیده‌بانان ساخت و جایگاه جنگ‌آوران را بر فراز آن تدارک دید و چهار دروازه در چهار سوی دژ ساخت، هر یک را به روزی، آن روز را که روبه‌روی میدان بازار بود در روز خور ساخت و دروازه خور [خورشید دروازه] نامید. فردای آن روز دروازه «ماه بر» را در ماه روز ساخت که آن را دروازه «اسفیس» خوانند. روز بعد دروازه «تیر بر» را ساخت که دروازه «عطارد» باشد و به نام دروازه تیره شناخته شود. پس از آن، که چهارم روز بود، چهارمین دروازه را به نام «گوش بر» ساخت که همان دروازه «یهودیه» است. سبک هندسی ساختمان این دروازه‌ها به گونه‌ای است که هرگاه خورشید در اول درجه از جدی قرار گیرد، از جانب خور دروازه طلوع و در دروازه یهودیه غروب کند و هرگاه اول درجه سرطان قرار گیرد، در دروازه اسفیس طلوع و در دروازه تیره غروب کند.^۱

روایت مافروخی در این باره همانندی بسیاری با این روایت دارد و تنها در برخی از نام‌ها با آن متفاوت است.

گفتنی است واژه «بر» در زبان قدیم اصفهان به معنی در و دروازه بوده است. امروزه نیز این کلمه در لهجه‌های مرکزی ایران کاربرد دارد.

الف) خور

ابن‌رسته نخستین دروازه شهر را دروازه خور (خراسان) می‌نامد. نام این دروازه در روایت‌های ابونعیم، ابوالشیخ و ابن‌رسته مشترک است اما در محاسن اصفهان با نام دروازه «جور» آمده است. گمان می‌رود کاتب این نسخه، خور را به جای جور نوشته باشد. روز یازدهم از هر ماه شمسی به نام فرشته خورشید به «خور روز» موسوم بوده^۲ و این دروازه به

۱. اصفهانی، حافظ ابونعیم، ذکر اخبار اصفهان، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۸۵.





روایت ابونعیم در این روز ساخته شده است.

برخی از پژوهش‌گران در این باره نوشته‌اند که خور مخفف خورشید است و نمادی از شرق و از نام آن معلوم است که این دروازه در شرق شهر چی قرار داشته است و اگر امروز خراسان را «خوراسان» نمی‌نویسیم، از باب مسامحه است و الا خراسان هم از دو جزء «خور» و «آسان» تشکیل شده. جزء نخست به معنای همان خورشید است، اما جزء دوم (آسان) همان صفت فاعلی از مصدر آمدن است؛ یعنی «آسان» همان «آیان» است. فخرالدین اسعد گرگانی می‌گوید:

زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان، پهلوی باشد خورایان کز آن جا خور برآید سوی ایران

از طرف دیگر می‌دانیم که اساساً بر حسب نام جهات در صورت کهن مشرق، خاور نامیده نمی‌شده است، بلکه مشرق اساساً خراسان بوده است و خاور به معنای مغرب (باختر امروز) بوده است و شمال و جنوب، نیم‌روز و باختر خوانده می‌شد.^۱ روستایی نیز در شرق چی با نام «خوراسگان» از نخستین سده‌های اسلامی تا امروز باقی مانده است که مهم‌ترین گواه بر وجود دروازه خور در این سمت به شمار می‌رود.

ب) ماه

روز دوازدهم ماه شمسی را به مناسبت نام ماه و فرشته نگهبان آن، «ماه روز» خوانده‌اند و این دروازه در همین روز ساخته شده است.^۲ نام این دروازه در روایت‌ها به صورت‌های گوناگونی آمده است. ابن‌رسته آن را دروازه «اسفنج»، ابوالشیخ آن را دروازه «اسبنج»، ابونعیم آن را دروازه «اسفیس» و مافروخی آن را دروازه «اسفیش» نامیده‌اند.

گمان می‌رود صورت درست کلمه اسفنج، «اسپیج» باشد؛ زیرا spig در زبان پهلوی به معنی درخشان است و فعل آن spixtan (ماده مضارع spize) است. اسفیس نیز به گمان، صورت دیگری از همین کلمه و گرفته شده از spit است.^۳

۱. مهریار، محمد، *خورشید چی*، ص ۱۷-۱۸.

۲. یاحقی، محمدجعفر، *فرهنگ اساطیر*، ص ۲۸۶.

۳. اصفهانی، حافظ ابونعیم، *ذکر اخبار اصفهان*، ص ۶۸.

برپایه میل جنوبی خورشید در فصل زمستان (نزدیک شدن خورشید به مدار رأس‌الجدی در روی کره جغرافیایی یا سماوی) و میل شمالی آن در فصل تابستان (نزدیک شدن خورشید به مدار رأس‌السرطان در روی کره جغرافیایی یا سماوی)، دروازه‌ای که خورشید در اولین روز تابستان از آن طلوع می‌کرده در شمال دروازه‌ای باید باشد که در نخستین روز زمستان از آن جا برمی‌آمده، و بنابراین، دروازه ماه بالاتر از دروازه خور قرار داشته است.

ج) تیر

تیر سیزدهمین روز ماه شمسی است که آن را «تشر» و «عطارد» نیز می‌گویند. تیر ایزد نگهبان باران و فرشته روزی و رزق است که زمین پاک و کشتزارها با وجود او از باران‌های بهنگام برخوردار می‌شوند.^۱ دروازه تیر در این روز ساخته و در طبقات و /علاق نفیسه به صورت «طیره» و در محاسن /صفهان و ذکر اخبار اصفهان به شکل «تیره» ضبط شده است. تیر نزد اقوام بسیار کهن با علایم و تجلی‌های گوناگون حقیقی و واحد خود آفریدگار نوشتن و نویسندگی، خط، دانش، حکمت، پیامبری، آب و آب‌آفرینی و طوفان آب یا طوفان نوح، بوده است.^۲

د) گوش

روز چهاردهم ماه، «روز گوش» است که آن را «سیرسور» نیز می‌نامند. ایرانیان در این روز سیر و شراب می‌خوردند و پس از استعاده خواندن از شیطان بر گوشت‌ها، سبزی‌ها را با آنها می‌پختند.^۳ گماشتن گاو به کشت و ورز در این روز توصیه شده است.^۴ این دروازه در همین روز ساخته شد. شمال اصفهان از دیرباز تاکنون منطقه کشاورزی به شمار می‌رفته است. بنابراین، گوش نامیده شدن این دروازه، پیوند آن را با کشاورزی و زراعت نشان می‌دهد.^۵ /علاق النفیسه این دروازه را «یهودیه» می‌نامد.^۶ ابوالشیخ آن را «یهودیه صغرا»،^۷ ابونعیم آن را

۱. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ص ۱۵۰.

۲. اقتداری، احمد، دیار شهریاران، ج ۲، ص ۹۴۹.

۳. بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ص ۳۴۵.

۴. جعفری زند، علیرضا، اصفهان پیش از اسلام در دوره ساسانی، ص ۵۳.

۵. همان.

۶. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن‌عمر، الاعلاق النفیسه، ص ۱۸۹.

۷. الانتصاری، ابوالشیخ، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، ص ۱۷۶.



«گوش» یا همان «یهودیة»^۱ و مافروخی آن را دروازه «جوش» معروف به دروازه «جهودان» می‌خوانند.^۲ گمان می‌رود نام اصلی این دروازه گوش و واژه «جوش» معرب آن باشد.

فاصله دروازه‌ها و برج‌ها

برج در لغت به معنای بنای بلند و باریک استوانه‌ای یا چند پهلوست که بیش‌تر برای دیده‌بانی و دفاع، جدا یا پیوسته به دیوار و باروی شهر ساخته می‌شود^۳ و دروازه، در بزرگ‌شهر است. دروازه و برج در گذشته ارزش فراوانی داشتند و عناصر تقویتی و دفاعی شهرها شمرده می‌شدند. ساختمان دروازه‌های چی بر پایه قوانین ویژه‌ای استوار بود هم‌چنین برج‌های آن با توجه به قواعدی فلسفی و نجومی تقسیم شده بودند که مورخان از آنها با نام «غرائب» بنا یاد می‌کنند. ابن‌رسته در توصیف برج‌های چی، به نقل از محمد بن لره می‌نویسد:

از باب خور تا باب یهودیه ۲۱۰۰ ذراع بوده و در میان این دو ۱۸ برج وجود داشت و از دروازه یهودیه تا دروازه طیره ۱۲۰۰ ذراع و در میان آنها ۲۳ برج وجود داشت و از دوازده طیره تا دوازده اسفنج ۱۳۰۰ ذراع و میان این دو دروازه ۲۴ برج واقع است و از باب اسفنج تا باب خور ۲۴۰۰ ذراع است و میان این دو ۳۵ برج وجود دارد.^۴

مافروخی در محاسن اصفهان درباره برج‌های چی و ویژگی‌های آنها توضیح نداده است. اما ابوالشیخ و ابونعیم روایت‌هایی درباره فاصله دروازه‌ها و شمار برج‌های آن نقل می‌کنند که همانندی یا ناسازگاری آنها با روایت ابن‌رسته چنین گزارش می‌شود:

۱. اصفهانی، حافظ ابونعیم، ذکر اخبار اصفهان، ص ۱۲۷.

۲. مافروخی، مفضل بن سعد بن حسین، محاسن اصفهان، ص ۱۶.

۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، مدخل «برج».

۴. ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر، الاطلاق النفیسة، ص ۱۸۹.

خور تا یهودیه

ابونعیم: ۱۱۰۰ ذراع، ۱۸

برج؛

ابوالشیخ: ۱۱۰۰ ذراع، ۲۸

برج؛

ابن رسته: ۲۱۰۰ ذراع، ۱۸

برج.

یهودیه تا طیره

ابونعیم: ۱۱۰۰ ذراع، ۳۳

برج؛

ابوالشیخ: ۱۱۰۰ ذراع، ۲۳

برج؛

ابن رسته: ۱۲۰۰ ذراع، ۲۳

برج.

طیره تا اسفیج

ابونعیم: ۱۳۰۰ ذراع، ۲۴

برج؛

ابوالشیخ: ۱۳۰۰ ذراع، ۲۴

برج؛

ابن رسته: ۱۳۰۰ ذراع، ۲۴

برج.

اسفیج تا خور

ابونعیم: ۱۴۰۰ ذراع، ۳۵

برج؛

ابوالشیخ: ۱۴۰۰ ذراع، ۳۵

برج؛

ابن رسته: ۲۴۰۰ ذراع، ۳۵

برج.

نکته‌های زیر درباره این روایت‌ها جالب توجه است:

۱. فاصله دروازه‌های طیره تا اسفیج در هر سه روایت مشترک است اما به‌رغم یک‌سان بودن منبع‌های ابن‌رسته و ابونعیم اندازه‌های سه دروازه دیگر در روایت ابن‌رسته با اندازه‌های روایت‌های ابوالشیخ و ابونعیم متفاوتند؛
۲. گمان می‌رود روایت‌های ابوالشیخ و ابونعیم در این باره به حقیقت نزدیک‌تر باشند؛ زیرا فاصله دروازه‌ها در این دو روایت یک‌سان است؛
۳. شمار برج‌های طیره تا اسفیج و خور در هر سه روایت برابر است. ابن‌رسته و ابونعیم برج‌های خور تا یهودیه را یک‌سان ذکر می‌کنند و برج‌های یهودیه تا طیره نیز در روایت‌های ابن‌رسته و ابوالشیخ برابرند؛
۴. ابن‌رسته جمع برج‌های چی را یک‌صد عدد می‌داند و شمار برج‌ها در میان دروازه‌ها نیز همین عدد را تأیید می‌کند. اما ابونعیم برج‌ها را ۱۰۴ تا می‌داند و شمار آنها در روایت وی به ۱۱۰ عدد می‌رسد. این نکته از دقت روایت او می‌کاهد؛
۵. گمان می‌رود روایت ابن‌رسته درباره برج‌های چی به دلیل اشتراک بیش‌تر آن با دو روایت دیگر به حقیقت نزدیک‌تر باشد.



دلیل اختلاف شمار برج‌های دروازه‌ها

آیا ساخت شمار نابرابری از برج‌ها در میان دروازه‌های چی باستان از بی‌دقتی سرچشمه می‌گیرد یا این اختلاف دلیل خاصی دارد؟

آسمان، خورشید و ستارگان نزد زرتشتیان قدیم اهمیت فراوانی داشت. چنان‌که آنان به کمک قانون‌های نجومی «غرائبی» در ساختمان دروازه‌های چی پدید آورند.

امروزه بسیاری از محققان بر این باورند که شمار نامنظم برج‌ها در میان دروازه‌های این شهر، در پی تعمیرهای فراوان باروهای کهن آنها به وجود آمده‌اند. اما به دلیل مهم بودن محاسبه‌های نجومی در گذشته و توجه تمدن پارسی به زمان و گاه‌شماری در ساخت شهرها، دلایل بهتری برای این پدیده باید جست.

چنان‌که درستی روایت ابن‌رسته را در این باره با بررسی گاه‌شماری زرتشتی می‌توان اثبات کرد:

اگر به جای دروازه یهودیه، اسم اصلی و ارزش عددی آن را که اسم روز چهاردهم ماه زرتشتی است به کار بریم، خواهیم داشت در فاصله میان:

از دروازه خور تا دروازه گوش ۱۸ برج = ارزش عددی اسامی ماه‌های فصل زمستان ۱۸؛

از دروازه گوش تا دروازه تیر ۲۳ برج = ارزش عددی اسامی ماه‌های فصل بهار ۲۸؛

از دروازه تیر تا دروازه اسفنج ۲۴ برج = ارزش عددی اسامی ماه‌های فصل تابستان ۲۴؛

از دروازه اسفنج تا دروازه خور ۳۵ برج = ارزش عددی اسامی ماه‌های فصل پاییز ۳۵.

تنها اختلاف میان تعداد برج‌های دروازه گوش تا دروازه تیر = ۲۳ با ارزش عددی ماه‌های فصل بهار ۲۸ = ۶-۳-۱۹ می‌باشد. آشکار است که این اختلاف پنج میان دو طرف برابر است با تفاضل میان عددهای ۱۹ و ۱۴؛ یعنی ارزش عددی روز فروردین با ارزش عددی روز گوش. مستمسک برای توجیه این اختلاف این است که اکثریت پژوهش‌گرانی که در این رشته کار کرده‌اند اعتقاد دارند که اتخاذ ماه فروردین، که با ارواح مردگان مربوط می‌شود، به عنوان ماه اول سال تقلیدی است که روحانیت زرتشتی از گاه‌شماری مصری کرده است. سال گاه‌شماری مصری نیز با ماه «تحت» که از جمله با اموات مردگان نیز تداعی می‌شد آغاز می‌گردید.^۱

۱. صنعتی‌زاده، همایون، علم در ایران و شرق باستان، ص ۵۷.

نقشه جی

آنچه از جی باستان در منابع کهن یافت می‌شود، عظمت و اهمیت این شهر را نشان می‌دهد. گرچه مورخان به ثبت ویژگی‌های هندسی و جزئیات آن پرداخته‌اند و درباره چگونگی ساختش بسیار سخن گفته‌اند، بدبختانه نقشه‌ای کهن از این شهر باستانی باقی نمانده است.

امروزه بیش‌تر پژوهش‌گران برای نشان دادن جای دروازه‌های این شهر، تنها دروازه خور را ملاک تحقیق خود قرار می‌دهند و با تأکید بر این نکته که خور در دنیای باستان نماد شرق بوده و با خراسان پیوند داشته است، آن را دروازه شرقی جی می‌دانند. از این‌رو، گمان می‌رود این دروازه، در منطقه شمال شرقی شهر باشد. اما به هر روی ویژگی‌های دقیق دیگر دروازه‌ها مشخص نمی‌شود.^۱

برخی از آنان نیز با اشاره به چهار جهت اصلی، گوش‌بر را دروازه شمالی، ماه‌بر را دروازه غربی، تیربر را دروازه جنوبی و خور را دروازه شرقی دانسته‌اند.^۲

پژوهش‌های فراوانی برای یافتن نقشه جی باستان سامان یافت و تنها نقشه زیر به دست آمد.^۳



۱. ر.ک: مهریار، محمد، **خورشید جی**، ص ۱۷-۱۸.

۲. ر.ک: جعفری زند، علیرضا، **اصفهان پیش از اسلام در دوره ساسانی**، ص ۵۳.

۳. شقی، سیروس، **جغرافیای اصفهان**، نقشه شماره ۲۶.



دروازه‌های چی در این نقشه، باتوجه به اندازه‌گیری‌های نجومی، در جای نادرستی ترسیم شده‌اند؛ زیرا بر پایه سخن پیش‌گفته درباره میل جنوبی و شمالی خورشید، دروازه ماه بالاتر از دروازه خور و دروازه تیر بالاتر از دروازه یهودیه باید قرار گیرند. اما خور در این نقشه بالاتر از ماه و یهودیه بالاتر از تیر قرار دارند. آگاهان به علم نجوم نیز معتقدند که بنابر قوانین نجومی و هندسی، به هیچ روی ممکن نیست که دروازه خور بالاتر از دروازه ماه قرار گیرد.

البته به این نکته نیز باید توجه داشت که شاید ایرانیان دوران باستان در دانش نجوم و هندسه، به اندازه‌ای پیش‌رفت کرده بودند که توانستند این شهر را با توجه به ویژگی‌های یاد شده، (بالاتر بودن دروازه خور از دروازه ماه) بسازند. بنابراین، خورشید در انقلاب زمستانی‌اش در نخستین روز دی‌ماه از خور طلوع و در یهودیه غروب می‌کرده است.

باری، این سخن با دانش‌های امروزی ثابت نمی‌شود، بلکه به افسانه می‌ماند. اما اگر چی و دروازه‌های آن با این ویژگی‌ها تاکنون باقی می‌ماند، بی‌گمان به یکی از پدیده‌های شگفت دنیا بدل می‌شد.

نقشه زیر با توجه به اطلاعات به دست آمده از منابع موجود درباره طلوع و غروب خورشید در این شهر ترسیم شده است و به‌گمان، دروازه‌های چی باستان در این نقشه، در جایگاه درست خود قرار گرفته‌اند.

نتیجه

چی در دوران باستان بر پایه ارزش‌های آیین زرتشت و قوانین نجومی ساخته شد. منابع موجود مساحت این شهر باستانی مدور را، دو هزار جریب دانسته و درباره اندازه محیط آن نظرهای گوناگونی عرضه کرده‌اند. محیط چی با توجه به مساحت پذیرفته آن، ۱۰۰۲۳/۹۷۱۳۱ ذراع است. ساختمان دروازه‌ها و شمار برج‌ها که از مهم‌ترین عناصر شهرهای قدیم بود، هنگام ساختن چی اهمیت فراوانی داشت. منابع و قوانین علم نجوم روشن می‌سازد که دروازه ماه در این شهر بالاتر از خور و دروازه تیر بالاتر از گوش جای داشته‌اند. ویژگی دروازه‌ها و برج‌های چی، قانون‌مند بودن شهرسازی را در دوران باستان به خوبی نشان می‌دهد.

کتاب‌نامه

- ابن‌رسته، ابوعلی احمد بن عمر (۱۳۶۵ش)، *الاعلاق النقیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر.
- اصفهانی، حافظ ابونعیم (۱۳۷۷م)، *ذکر اخبار اصفهان*، ترجمه نورالله کسائی، تهران، سروش.
- اقتداری، احمد (۱۳۵۳-۱۳۵۴ش)، *دیار شهریاران*، تهران، انجمن آثار ملی.
- الانصاری، ابوالشیخ (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، *طبقات المحدثین باصفهان والواردین علیها*، جزء اول، موسوعة الرسالة، چاپ دوم، بی‌جا، بی‌نا.
- بیرونی، ابوریحان (بی‌تا)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیر کبیر.
- جعفری زند، علیرضا (۱۳۸۱ش)، *اصفهان پیش از اسلام دردوره ساسانی*، تهران، بی‌نا.
- شفقی، سیروس (۱۳۸۱ش)، *جغرافیای اصفهان*، اصفهان، انتشارات دانش‌گاه اصفهان.
- مافروخی، مفضل بن سعد بن حسین (بی‌تا)، *محاسن اصفهان*، ترجمه حسین بن محمد بن ابی‌الرضا و آوی، به اهتمام عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ.
- مهریار، محمد (۱۳۸۲ش)، *فرهنگ جامع نام‌ها و آبادی‌های کهن اصفهان*، اصفهان، فرهنگ مردم.
- مهریار، محمد (۱۳۸۴ش)، *خورشید چی*، به کوشش رسول جعفریان، بی‌جا، شورای اسلامی شهر خوراسگان.
- هنرفر، لطف‌الله (۱۳۵۰ش)، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، چاپ دوم، تهران، کتاب‌فروشی ثقفی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۵۷ش)، *فرهنگ اساطیر*، چاپ دوم، تهران، سروش.



اوج قدرت ایران در عصر اشکانی

نعمت‌الله علی‌محمدی *

چکیده

این مقاله به بررسی دگرگونی‌های مرزهای ایران و اوضاع سیاسی آن در عصر اشکانی به‌ویژه دوره ارد دوم می‌پردازد. مرزهای ایران با توجه به اوج قدرت دولت اشکانی در این دوره، به کناره‌های شرقی دریای مدیترانه رسید و درگیری‌های مهمی میان اشکانیان و رومیان روی داد. زمینه و وضع موجود موجب شد که این دولت با شکست دادن سپاه روم در جنگ حران، جایگاه خود را در دنیای باستان بیش از پیش استوار سازد و از توسعه‌طلبی روم در بخش‌های شرقی جلوگیری کند. خطاها و اشتباه‌ها و رؤیاهای واهی سرداران رومی و نیز استفاده بهینه دولت اشکانی از موقعیت‌های به دست آمده و تاکتیک‌های جنگی، دولت روم را در شرق زمین‌گیر ساخت. دولت اشکانی مرزهای سیاسی خود را به کناره‌های شرقی دریای سیاه و مدیترانه (مرزهای دولت هخامنشی در این منطقه‌ها) رساند، اما به دلیل مشغول شدنش به منازعات و درگیری‌های داخلی، نتوانست این نواحی را در دراز مدت نگاه دارد.

کلیدواژگان

ایران، روم، ارد دوم، مهرداد سوم، سورن، کراسوس، سزار، پمپه، بروتوس، کالسیوس، پاکور، لابینوس، آسیای صغیر، حران.

* دانش‌جوی دکتری تاریخ ایران دوره باستان، دانش‌گاه تهران.

اشکانیان قوم چادرنشینی بودند که پس از روی دادن دگرگونی‌های مهمی در ساختار فکری و عملی آنان، به مرحله‌ای از قدرت رسیدند و توانستند مرزهای ایران را به کناره‌های دریای مدیترانه برسانند. اگرچه این گسترش قلمرو، بسیار پایدار نماند، اوج قدرت ایران را در آن دوران یادآوری می‌کند. پادشاهان اشکانی پس از زمان درازی توانستند خاطره مرزهای سیاسی ایران را در دوره هخامنشی زنده کنند. از این‌رو، این نوشتار به بررسی زمینه‌ها، اوضاع، عوامل و انگیزه‌هایی می‌پردازد که موجب شدند مرزهای ایران در برهه‌ای از زمان در پایین‌ترین حد و در زمانی دیگر در بالاترین حد قرار گیرند.

چه زمینه‌ها و عوامل و دلایلی موجب شدند که مرزهای ایران در این دوره از تاریخ به دریاهای مدیترانه، سیاه و اژه برسد؟

این پرسش را از منظرهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی می‌توان نگرینست و به آن پاسخ گفت؛ زیرا همه این عوامل در شکل‌گیری این روند تأثیر گذارده‌اند. ارد دوم با برخورداری از درایت و کفایت در کار کشورداری، ساختار سیاسی و نظامی دولت اشکانی را نیرومند ساخت و توانست مشکلات و موانع را به سرعت رفع کند و ایران را به اوج قدرت برساند. از سوی دیگر وجود درگیری‌های مهمی برای دستیابی به قدرت و ظهور سه رقیب قدرت‌طلب بزرگ (کراسوس، پومپه و سزار) در دولت روم و و روی دادن شورش‌های فراوان در ایالت‌های آن، وضع این دولت را آشفته ساخت و توانایی‌اش را برای رویارویی با ایران از میان برد. اما ارد دوم از وجود سرداران بزرگ و مالیات‌های فراوان ایالت‌ها و ضعف دولت روم بسیار بهره برد و توانست دولت اشکانی را در جایگاه اولین نظام حاکم در عهد خود قرار دهد. البته وجود درگیری‌های داخلی در دولت اشکانی که رد پای دولت روم در آنها دیده می‌شد و دیگر توطئه‌ها، دسیسه‌ها، دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها، موجب شدند که او نتواند افتخارهای به دست آمده را حفظ کند و چنان‌که وی و برادرش (مهرداد سوم) پدرشان (فرهاد سوم) را کشتند، فرزندش (فرهاد چهارم) نیز او را پس از عزلش در زندان کشت.

این نوشتار با توجه به ماهیت این موضوع، روش توصیفی - تحلیلی را برای پژوهش درباره زمینه، عوامل، اوضاع و دلایل این تحولات برگزیده است تا به ارزیابی منطقی درباره آنها دست یابد. بنابراین، به روشی کتاب‌خانه‌ای و با تأکید بر منابع اصلی، پس از توصیف و تشریح موضوع، به تحلیل و تبیین گوشه و کنار آن خواهد پرداخت. پرداختن به چنین موضوع، دست کم گوشه‌ای کوچک از افتخارات تاریخی ایران را بازمی‌نماید و از این‌رو، بررسی و تحلیل آن با توجه به قرار



گرفتن ایران اسلامی در این برهه مهم ضرورت دارد.

نظریه‌های فراوانی درباره اُرد وجود دارد. برخی از صاحب‌نظران معتقدند شخصی که پس از مهرداد سوم (۵۶ - ۶۰ ق.م) بر تخت شاهی نشست اُرد اول بود^۱ و برخی از آنان او را ارد دوم می‌دانند. گفتنی است با توجه به الواح میخی به دست آمده از بابل، شخصی با نام ارد اول در دوره سنتروک (۶۹ - ۷۷ ق.م) در زمان اندکی در این نواحی پادشاهی می‌کرده است. او را شاید حاکمی محلی بتوان دانست، اما پژوهش‌های لویدر، محقق برجسته ... درباره سکه‌های بر جای مانده از ارد معاصر با مهرداد سوم و ارد نامی، همه فرضیه‌های مطرح شده را ابطال می‌کند. اگر نظریه لویدر درست باشد، ارد پیش‌گفته به گمان قوی همان اُرد دوم است.^۲

جلوس ارد دوم (۵۵ - ۲۷ ق.م.) و اوضاع امپراتوری روم

پس از مسموم شدن فرهاد سوم (۶۹ - ۶۰ ق.م) به دست فرزندان، اُرد دوم و مهرداد سوم بر سر تاج و تخت به نزاع پرداختند و عملاً کشور ایران به دو بخش تقسیم شد. مهرداد سوم در ۵۵ ق.م به دست برادرش کشته شد و ارد دوم به تنهایی تاج و تخت را در دست گرفت.^۳ دولت اشکانی با آغاز پادشاهی اُرد دوم (۵۵ - ۲۷ ق.م) فرصت یافت که در برابر روم بایستد و از آبروی کهن شرق دفاع کند؛ زیرا توسعه روم در آسیای صغیر و سوریه، سراسر آسیا را تهدید می‌کرد. این برخورد برای هر دو طرف سرآغاز تجربه‌های جنگی شد و حتی انقراض اشکانیان و تجزیه روم نیز تکرار آنها را متوقف نساخت. هم‌زمان با روی کار آمدن ارد دوم، روم در آسیای صغیر و سوریه برتری فراوانی یافت و نه تنها

۱. نلسون، کارل، دوبواز، ص ۵۸ و ۵۷؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، *روزگار ایران*، ص ۲۵۶ و ۳۴۵؛ ملکزاده بیانی، *تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمه تاریخ تا دوره ساسانی*، ج ۲، ص ۷۱؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، *درالنتیجان فی تاریخ آل بنی اشکان* ج ۲، ص ۴۷۲ و ۴۷۳؛ مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۳۹؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۲۳۹.

۲. زرین‌کوب، عبدالحسین، همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۵؛ دوبواز، کارل نلسون، همان، ص ۵۸ و ۵۷؛ ملکزاده بیانی، *تاریخ سکه* (از قدیمی‌ترین ازمه تاریخ تا دوره ساسانی)، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۱؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۲۹۴؛ *ferdinand justi, iransches mamen, P 412*؛ ا.د.ه. بیوار، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، به کوشش احسان یارشاطر؛ همان، ج ۳، ص ۱۴۶؛ *Jone Lendering, parthia 1, p1*.

نظر لوریدر در این باره با سلوود متفاوت است. بیوار نیز در پذیرفتن این فرضیه دودل است، اما با وجود این نمی‌تواند نظریه ارد را رد کند؛ زیرا ناگزیر نظریه گودرز را نیز به دلیل یکسان بودن وضعش با ارد باید رد کند. (ا.د.ه. بیوار، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، به کوشش احسان یارشاطر، همان، ج ۳، ص ۱۴۶).

۳. ا. ه. بیوار، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، به کوشش احسان یارشاطر، همان، ج ۳، ص ۱۵۱ و ۱۵۰؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستانی* (ایران از زمان قدیم تا انقراض ساسانی)، ص ۲۲۸؛ ملکزاده بیانی، *تاریخ سکه* (از قدیم‌ترین ازمه تاریخ تا دوره ساسانی)، ج ۲، ص ۷؛ کالج، مالکوم، همان، ص ۳۴.



بر سرزمین‌های^۱ پرگام، بیثونیه و کیلیکیه (ایالت آسیای روم) فرمان راند که حکومت‌های کوچک محلی آسیای صغیر را نیز زیر نفوذ خود قرار داد. افزون بر این، با انقراض آخرین بازمانده دولت سلوکی (۶۳ ق.م)، سوریه عملاً به ایالتی رومی بدل شد. سه کنسول بزرگ با نام‌های ژولیوس سزار^۲، پمپه^۳ و کراسوس^۴ هم‌زمان با پادشاهی ارد دوم، در عرصه سیاست روم ظاهر شدند.^۵ ژولیوس سزار و پمپه به پیروزی‌های بسیار و آوازه‌ای دست یافتند و به آنها افتخار می‌کردند. پمپه سراسر شرق مقدّم را در برابر روم به زانو درآورد^۶، اما کراسوس تنها به سرکوبی قیام اسپارتاکوس^۷ پرداخت و شهرت و اعتباری جز آن نداشت. از این‌رو، به انگیزه توسعه‌طلبی و کسب افتخار و رقابت با دو سردار دیگر رومی، رؤیاهایی در سر می‌پروراند.^۸

هدف‌های حمله کراسوس به شرق

روم، ژولیوس سزار را به آرام کردن مردم گالیا (فرانسه) و پمپه را به حکمرانی اسپانیا گماشت و کراسوس را به فرمان‌روایی سوریه منصوب کرد. او پس از این انتصاب زمینه را برای تحقق آرزوهایش فراهم دید و با این گمان که فتح سراسر قلمرو اشکانی کار آسانی است، به سوی بین‌النهرین حرکت کرد.

انگیزه‌های وی را از حمله به شرق چنین می‌توان برشمرد:

۱. کسب افتخارات برتر و رقابت با دیگر سرداران؛
۲. کسب شهرت و گرفتن سرزمین‌های جدید مانند پارت، هند و حتی باکتریا (بلخ) و گرفتن دریاها^۹؛
۳. پاسخ‌گویی به حس غرور و ماجراجویی؛
۴. پشتیبانی از مهرداد سوم پیش از مرگ او و تسلط یافتن بر بابل؛

۱. شهری در میسیه آسیای صغیر، در کنار رود سلینوس و کتی‌یس در ترکیه امروزی؛ بی‌تی‌نیه مملکتی در شمال آسیای صغیر در کنار دریای سیاه؛ شهری و ایالتی در کنار رود هالیس واقع در ترکیه امروزی.

2. Julius Cesar.

3. Pompey.

4. marcus crassus.

۵. حکومت این سه مرد در تاریخ روم به حکومت سه مرد اول یا *Triumvirat* معروف است.

۶. به گمان، همان پیروزی‌هایی که در آسیای صغیر به دست آورد.

۷. او رهبر قیام بردگان ایتالیا (از اهالی اسپارت) در ۷۳ ق.م بود که کراسوس او را در ۷۱ ق.م سرکوب کرد.

۸. پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۲۹۳؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، همان، ص ۲۶۳.

۹. پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۲۹۷.



۵. کمک کردن به یکی از موافقان روم و نشانیدن او بر تخت شاهی پارتیان؛

۶. دل‌بستگی به مسائل مادی، مال اندوزی و جاه‌طلبی.^۱

آبگار دوم، پادشاه اوسروئن (خسرون)، نماینده سلاله عرب ابجر که بر قبایل چادرنشین تازی حکومت می‌کرد^۲ و آرتاواز، پادشاه ارمنستان، از کسانی‌اند که او را در حمله به پارت یاری دادند. کراسوس بر پایه گزارش منابع دست اول، در بهار ۵۴ ق.م در سوریه بود. سپاه روم در همان سال از فرات گذشت و به آسانی شهرهای موجود در مسیر آن رود مانند بالیخ (بلیک)، نیکفوریا و نیسافوریوم را تسخیر کرد. بخش اصلی این سپاه در زمستان به سوریه بازگشت و از هر لشگر دو گروه برای نگاهبانی از شهرهای تسخیر شده بین‌النهرین باقی ماند.^۳

حمله کراسوس به شرق

هنگامی که کراسوس بر سوریه دست یافت، بسیار مسرور شد و طالع خود را در اوج دید و عامه مردم دریافتند که او از سهمش راضی است.^۴ او با هفت هنگ (چهل‌هزار سرباز) به سوی ایالت‌های غربی ایران به راه افتاد. سپاه ارد دوم سواران اندکی داشت و کراسوس مطمئن بود که پادشاه ارمنستان و شاهان محلی شمال بین‌النهرین برای دستیابی به استقلال و خود مختاری و رهایی از بند دولت اشکانی، سوارانی در اختیارش خواهند گذارند. وی در نبردهای پراکنده سپاهیان اشکانی در بسیاری از مناطق پیروز شد و سپاهیان خود را در کوچ‌نشین‌های یونانی مستقر کرد. ارد در بهار ۵۳ ق.م، سفیری نزد کراسوس فرستاد و به او چنین پیغام داد:

اگر کراسوس از طرف سنا با پادشاه آنان (ارد دوم) سر جنگ دارد، پس باید منتظر جنگ خانمان‌سوز و سختی باشد و هیچ‌گونه مصالحه یا مذاکره‌ای را انتظار نداشته باشد. ولی اگر به طوری که شایع است، کراسوس بر خلاف رأی و اراده هم‌شهریانش از روی حرص و طمع چنین سودایی در سر پخته و در صدد جنگ با پارت‌ها و یا اشغال سرزمین آنان برآمده است، شاه به احترام سن زیادش بر سر

۱. مشکور، محمدجواد، *پارتی‌ها یا بهاولیان قدیم*، ص ۲۰۴؛ گوئشمید، آلفردوفن، همان، ص ۱۳۴؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۴۷۵ و ۴۷۴؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۲۹۷؛ گیرشمن، آرون رمان، همان، ص ۲۹۷؛ م.م دیاکونوف، *ایران باستان*، ص ۲۳۵؛ الکساندر رابینسون، چارلز، همان، ص ۶۰۰. اده بیوار، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، به کوشش احسان یارشاطر، همان، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲. مرکز آن شهر «دسا» نام‌داشت که بعدها «اورفه» یا «الرها» خوانده شد.

۳. ن. و پیگولوسکایا، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم*، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۴.

۴. پلوتارک، همان، ج ۳، بند ۳۰، ص ۷۶.

رحم و تفقد آمده و اجازه می‌دهد که جان خود و افرادش را به سلامت ببرد و کسی مزاحمش نشود. کراسوس متهورانه گفت: پیام شاه را در سلوکیه پاسخ خواهم داد. به این سبب سفیر ارد دوم (واگیز) خنده بسیار کرد و کف دستش را پیش برد و گفت: اگر در کف دست من مویی دیدی، شهر سلوکیه را نیز رؤیت خواهی کرد. سفیران پس از به جا آوردن رسالت خود به دربار ارد مراجعت نمودند و اعلام داشتند که باید آماده جنگ شد.^۱

با بررسی گزارش کتاب *حیات مردان نامی*، نوشته پلوتارک درباره این شیوه برخورد کراسوس و بازگشت او به سوریه پس از گرفتن چند شهر، خطاهای بزرگ او را چنین می‌توان باز نمود:

۱. هنگامی که پلی بر روی فرات بست و سپاهیان به بین‌النهرین وارد شدند، چندین شهر به او تسلیم شد. وی پس از قلع و قمع شهرها و گرفتن هفت هزار مرد جنگی و هزار اسب به سوریه بازگشت. او می‌توانست کارش را به انجام برساند و بازنگردد^۲؛

۲. وی سپاهش را به پیش برد و با درنگ در استقرار اردوی خود در سرزمین‌های بابل و سلوکیه که مردانشان از دشمنان دیرین اشکانیان بودند، فرصت بسیار مهمی از دست داد. بنابراین، دشمن توانست قوای خود را گرد آورد و جایگاهش را استوار سازد^۳؛

۳. این فرمانده نظامی به به جای پرداختن به کارها و تمرین‌های جنگی و تهیه نقشه نبرد و بازدید افراد لشگری، به تجارت و تعیین عوائد شهرها و جمع‌آوری مال و منال مردم همت گماشت. چنانکه چندین روز در پای ترازوی معبد هیراپولیس^۴ ایستاد و به وزن کردن طلاها و نقره‌های آن پرداخت^۵؛

۴. مهم نشمردن سواره‌نظام و کمان‌داران اشکانی؛

۵. محاسبه‌های نادرست درباره اندازه تدارکات اشکانیان؛

۶. نخوت و غرور بیش از حد او و بهره نبردش از مشارکت و مشاوره دیگران در کارهای جنگی.^۶

۱. پلوتارک، همان، ج ۳، بند ۳۵، ص ۸۰.

۲. همان، ج ۳، بند ۳۴، ص ۷۹.

۳. پلوتارک، همان، ج ۳، بند ۳۴، ص ۷۹.

۴. هیراپولیس (Hierapolis) معبدی در سوریه است.

۵. پلوتارک، همان، ج ۳، بند ۳۴، ص ۷۹.

۶. اد.ه. بیوار، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، به کوشش احسان یارشاطر، همان، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۳.





هم‌چنین گرمای هوا، گستردگی دشت بین‌النهرین و ناکارآمدی سلاح‌ها و فنون جنگی رومیان را از دیگر عوامل شکست آنان در برابر اشکانیان می‌توان برشمرد.

هنگامی که کراسوس می‌خواست به قلمرو پارت حمله کند، آرتاواز، پادشاه ارمنستان به او سفارش کرد، به جای دشت‌های بین‌النهرین ناحیه ارمنستان را برای نبرد با اشکانیان برگزیند؛ زیرا این منطقه به دلایل زیر بر دشت‌های بین‌النهرین برتری داشت:

۱. پایگاه مطمئنی برای تأمین آذوقه و خواربار لشکریان شمرده می‌شد؛
 ۲. بین‌النهرین مرکز حکومت اشکانیان بود و کراسوس از آرتاواز بهتر می‌توانست به قلمرو آنان حمله کند و به آن آسیب برساند؛

۳. بین‌النهرین با زمین‌های پهن و بیابان‌های مسطحش، میدان مناسبی برای جنگ‌های «فرسایشی» اشکانیان به شمار می‌رفت؛ زیرا این گونه جنگی از فنون رایج سواره‌نظام سبک اشکانی بود. اما ارتش روم در کوه‌های ارمنستان و شمال غرب ایران، میدان آماده‌تری برای جنگی سازمان یافته با سپاه ایران در اختیار داشت.

به هر روی کراسوس خودخواه از روی غرور و حرص و آز و به انگیزه دست‌یابی سریع به تیسفون و گنجینه‌های آن، طرح پیش‌گفته را نپسندید^۱ و ترجیح داد که جنگ را در دشت‌های بین‌النهرین آغاز کند. وی با بیش از ۴۲۰۰۰ نفر از سپاهیان^۲، مستقیماً از سوریه به سوی بین‌النهرین حرکت کرد. ارد نیز با سرعت به ارمنستان وارد شد و آن کشور را تصرف کرد تا آرتاواز نتواند کمک‌های نظامی‌اش (سواره‌نظام و پیاده‌نظام) را به کراسوس برساند. ارد رئیس سواره‌نظامش، سورنا را به همراه سواره‌نظام پارتی، برای مقابله با کراسوس فرستاد. جنگی میان نیروهای دو طرف در نزدیکی شهر یونانی آبخنه در ساحل رود بلیخ (بلیک) در گرفت، کراسوس شکست خورد و پسرش کشته شد. وی سرانجام با سورنا، سردار پارتی صلح کرد.

کراسوس متعهد شد همه شهرها و قلاع اشکانیان را در بین‌النهرین باز پس دهد و آنها را از نیروهای رومی خالی کند. هم‌چنین مقرر شد مرزی برای متصرفات دو دولت ایران و روم تعیین شود.^۲

کراسوس برای اجرای مواد صلح‌نامه نزد سورنا رفت، اما به دلیل بدگمانی موجود در نیروهای دو طرف، نزاعی میان رومیان و پارت‌ها درگرفت و کراسوس در آن کشته شد. برخی از مورخان

۱. ماجیان، هراندپاسدر، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران، زرین، ج ۲، ۱۳۷۷، ص ۸۱ و ۸۰.
 ۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۴۹۷؛ مشکور، محمدجواد، *پارتی‌ها یا پهلویان قدیم*، ص ۲۰۴؛ فرانک، آرن و براونسون، دیوید، *جاده ابریشم*، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۴۷ و ۱۴۶.



معتقدند که کراسوس در پی خیانت سورنا هنگام منعقد کردن پیمان صلح، در میان دو نیروی متخاصم گرفتار شد و به دست فردی پارسی به نام پوماکزرسس^۱ به قتل رسید.^۲ سر و دست سردار رومی را به نشان پیروزی برای ارد دوم فرستادند. وی در این هنگام در ارمنستان در آیین جشن ازدواج پسرش، پاکور با دختر شاه این کشور بود.^۳ پادشاه پارت به همراه پادشاه ارمنستان و درباریان در نمایش «باکا» اثر اوریپیدوس حضور داشتند که سر و دست کراسوس با پیک رسید و در آن نمایش عرضه شد.^۴ پس از جنگ حران^۵ ده هزار کشته و ده هزار اسیر از سپاه کراسوس برجای ماند.^۶ اسیران را در مرو جای دادند و سرزمین‌های شمال بین‌النهرین، نصیبین و کردوئن پس از این واقعه دوباره به خاک پارت افزوده شد.^۷

پی‌آمدهای جنگ حران

پی‌آمدهای این جنگ را چنین می‌توان برشمرد:

۱. آبگاروس یا اکبر، پادشاه اُسرتن (خسرون) هنگامی که پومپه در آسیا به سر می‌برد با روم متحد شد، اما پس از رفتن او و دیدن برتری قدرت پارت در جنگ حران به ارد دوم پیوست؛
۲. آلتخودونیوس، یکی از مشایخ عرب نیز در آغاز متحد روم بود، اما با آگاهی از قدرت پارت، با ارد دوم متحد شد؛^۸
۳. توجه پادشاه اُسرتن (خسروئن) و اعراب منطقه بین‌النهرین^۹ به پارت جلب شد؛

1. pomaxarthers.

۲. پلوتارک، همان، ج ۳، بند ۵۹، ص ۱۰۵؛ چارلز الکساندر رابینسن، همان، ص ۶۰۰؛ م.م. دیاکونوف، *ایران باستان*، ص ۲۴۲.
۳. آلفرد و فن گوتشمید، همان، ص ۱۳۹؛ مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۴۲ و ۳۴۱؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۴۹۷؛ مشکور، محمدجواد *تاریخ سیاسی ایران زمین* (از باستان تا عصر حاضر)، ص ۶۷ و ۶۶.
۴. گیرشمن، آرون رمان، همان، ص ۲۹۷؛ آده بیوار، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، به کوشش احسان یارشاطر، همان، ج ۳، ص ۱۳۹.
۵. موسی خورنی در کتاب *تاریخ ارمنستان* به شرح واقعه حران و کراسوس می‌پردازد ولی عیب اصلی او آمیختن موضوع‌ها با یکدیگر است. او می‌گوید که کراسوس در جنگ با تیگران کشته شد و کراسوس در جای گابینوس مخلوع نشست و همه گنج‌های بیت‌المقدس (اورشلیم) را در معبد خدا غصب کرد و در نبرد حران کشته شد. تیگران گنج‌ها را جمع کرد و آنها را به ارمنستان برد. رک: خورنی، موسی، *تاریخ ارمنستان*، ص ۱۱۱.
۶. ن. و پیگولوسکایا، *تاریخ ایران* (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم)، ص ۵۶؛ بهار، مهرداد، همان، ص ۷۶؛ دوبواز، کارل نلسون، همان، ص ۷۲؛ هوار، کلمان، همان، ص ۱۰۷؛ سایکس، سرپرسی، همان، ص ۴۷۶ و ۴۶۹؛ ن. و پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، ص ۸۷؛ مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۴۱-۲؛ William Benton, the new Encyclopaedia, P 843.
۷. ن. و پیگولوسکایا، *تاریخ ایران* (از دوران باستان تا سده هجدهم)، ترجمه ص ۵۶؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۵۰۵.
۸. دیوکاسیوس، بند ۴۰ به نقل از پیرتیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۲۸.
۹. همان.



۴. زمین‌های بین‌النهرین تا نزدیکی فرات از دست رومیان بیرون رفت و به قلمرو دولت اشکانی پیوست و به مرز ثابتی میان ایران و روم بدل گردید؛
 ۵. ارمنستان تا مدتی از سلطه روم بیرون آمد و دست‌نشانده ایران شد؛
 ۶. ده‌هزار کشته و ده‌هزار اسیر از دولت روم بر جای ماند؛
 ۷. اسلحه و مهمات به‌ویژه پرچم‌های رومی بخشی از غنایم ایران شد و از این روی آسیب فراوانی به رومیان رسید؛
 ۸. ایران حریفی نیرومند نزد جهانیان به شمار آمد و دنیای باستان به دو قلمرو شرقی و غربی؛ یعنی ایران و روم تقسیم شد؛
 ۹. بدبختانه سورنا^۱ سردار معروف ارد^۲ دوم^۳ از میان برداشته شد.
- نبرد حران از اهمیت تاریخی بسیاری برخوردار است؛ زیرا اگر پارت‌ها در این جنگ مغلوب می‌شدند، نمی‌توانستند در برابر رومیان بایستند. چنان‌که شکست‌های رومیان آنان را نیرومند گرداند. بنابراین، قوم جوان و تازه‌نفس ایرانی که در تاریخ به پارتی معروف است، تا این زمان سه کار مهم تاریخی را به سامان رساند:
۱. سلوکی‌ها را از ایران راند و، نقشه آسیای غربی را تغییر داد؛
 ۲. از تهاجم اقوام شمالی (سکاها و آلان‌ها) به سوی ایران جلوگیری کرد؛
 ۳. رومیان را در آن سوی فرات متوقف ساخت، به جهان‌گشایی آنان پایان داد و تاریخ را به سوی دیگری برد.^۳

سیاست گسترش ارضی در غرب و ضعف پارتیان

پارت‌ها پس از نبرد حران با دسته‌هایی کوچک نه به انگیزه تسخیر کردن که برای غارت کردن، به نواحی آن سوی فرات و در ۵۱ ق.م به سوریه حمله‌ور شدند^۴ و توانستند این ایالت (سوریه) و کیلیکیه را در آسیای صغیر تصرف کنند. آنان برای جنگ در دشت باز قوی بودند و می‌توانستند رومیان را عاجز کنند، اما از توانایی در فن محاصره و ابزارهای قلعه‌گیری یا مهارت در بهره‌گیری از آنها برخوردار نبودند. از این‌رو، در این جنگ‌ها رومیان به آسانی از مهلکه گریختند.

۱. چنان‌که آمده است سورنا را با مجازات سمناری (بی‌خواب کردن افراد) به قتل رساندند. ر.ک: اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۳، ص ۱۴۵.
 ۲. زرین کوب، عبدالحسین، همان، ص ۳۶۵؛ مشکور، محمدجواد، *پارتی‌ها یا پهلویان قدیم*، ص ۲۳۱؛ پیرنیا، حسن، *تاریخ ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۳۱.
 ۳. پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۳۳.
 ۴. همان؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۵۰۷.



بنابراین، آنان می‌بایست ساکنان آسیای صغیر را بر ضد رومیان برمی‌انگیختند و با سپاهیانشان شهرها را محاصره و تسخیر می‌کردند و خودشان در دشت باز به پیکار با رومیان می‌پرداختند. اما آنان با محاصره شهرها، خود را در سرزمین تنگ ارن‌تس (رودی در لبنان) محدود ساختند و کاسیوس در این زمان از وضع بد پارت‌ها بسیار بهره برد؛ یعنی آنان را در آغاز از انطاکیه به عقب راند^۱، لشگر پارت را به کمین‌گاهی کشاند و آسیب فراوانی به آن رساند. اُسایس^۲، سردار پارتی در این جنگ کشته شد.^۳ پاکور، فرزند ارد دوم یکی از سرداران پارتی بود که برای لشگرکشی به غرب بسیار کمک کرد. رومیان بر اثر حمله پارت‌ها از اطراف انطاکیه رانده شدند. آنان که نمی‌توانستند سدی در برابر پارت‌ها ایجاد کنند، دسیسه‌ای به کار گرفتند؛ یعنی به پاکور گفتند که او از پدرش لایق‌تر و بهتر است و نیروهایش را نه بر ضد رومیان که برای گرفتن تاج و تخت از پدرش باید به کار برد. هنگامی که این خبرها به گوش ارد دوم رسید، به پاکور و نیروهای پارتی فرمان داد که بازگردند و پاکور جز پیروی از این فرمان چاره دیگری نداشت. بنابراین، سپاه پارت‌ها به شرق فرات بازگشت و حمله‌اش به سوریه بی‌نتیجه ماند. گرچه رومیان در نخستین جنگشان با پارت‌ها چهار سال زمان صرف کردند، نتوانستند شکستشان را در نبرد حران جبران کنند.^۴

هم‌زمان با پادشاهی ارد دوم، جنگی داخلی میان سزار و پمپه برای کسب حاکمیت روم درگرفت و ارد به آسانی می‌توانست تصرف سرزمین‌های غربی را پی‌بگیرد. اما احتیاط کرد؛ یعنی آرام نشست و به اجرای نقشه‌های بزرگ پرداخت. گفتنی است پمپه از ارد دوم خواست که او را بر ضد سزار یاری دهد و متعهد شد که در برابر این کمک و بستن پیمان با او، سوریه را به دولت پارت واگذارد. اما ارد دوم این شرط را نپذیرفت و پمپه در نبرد با سزار شکست خورد.^۵

پارت‌ها در نبرد حران سپاه روم را شکست داده، کراسوس و فرزندش را کشته و به سوریه حمله کرده بودند و سزار که در جنگ با پمپه پیروز شده بود، ظاهراً با پارت‌ها بد نبود، اما باطناً به آنان کینه می‌ورزید و به دنبال فرصتی برای گوشمالی آنان بود. او می‌خواست پس از فتح پارت از راه دریای خزر و قفقاز به شرق (سکائییه) و از آن‌جا به رژمانیه (مملکت ژرمن‌ها) بتازد و از آن‌جا به

۱. دوبواز، کارل نلسون، همان، ص ۷۵.

۲. سردار سال‌خورده و مجرب پارتی که معاون پاکور اول فرزند ارد دوم (Osaces) بود.

۳. هوار، کلمان، همان، ص ۱۰۷.

۴. گیرشمن، آرون رمان، همان، ص ۲۹۸؛ گوتشمید، آلفردوفن، همان، ص ۱۴۲؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۵۰۷؛ پیرنیا، حسن، *ایران*

باستان، ج ۳، ص ۲۳۳۶؛ مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۴۲.

۵. پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۳۷.



ایتالیا بازگردد. او قصد داشت که از ارمنستان کوچک (سوفن) به پارت حمله کند، اما پیش از اجرای نقشه‌اش در مارس ۴۴ ق.م کشته شد.^۱

بر پایه گزارش ژوستن، پارت‌ها به بروتوس و کاسیوس، سرداران معروف رومی و قاتلان سزار کمک کردند. دلایل دخالت ارد دوم را در جنگ‌های داخلی روم و سیاست‌هایش را برای دخالت در این جنگ چنین می‌توان برشمرد:

۱. او می‌خواست جمهوری خواهان روم مضمحل نشوند؛ زیرا پیروان سلطنت نیرومندتر بودند؛
 ۲. دولت روم با درازتر شدن زمان جنگ‌ها و منازعات داخلی‌اش ضعیف‌تر می‌شد و دولت اشکانی از این وضع سود می‌برد؛ زیرا ارد دوم به خوبی می‌دانست که اگر رومیان به مشاغل داخلی گرفتار نشوند، مرزی برای جهان‌گیری آنان قرار ندارد. ایران پارتی نیز یگانه دولت آن دوران بود که در برابر روم می‌ایستاد؛

۳. هواخواهان جمهوری یا «آزادکنندگان» کسانی بودند که موجب قتل قیصر شدند. زنده ماندن قیصر مشکلات فراوانی برای دولت پارتی در پی می‌آورد. بنابراین، ارد دوم از منظر سیاسی نیز مرهون آنان بود.^۲

ارد می‌خواست به روم حمله کند. وی با هم‌فکری دو فرمانده پارتی، پاکور و لابی‌نیوس^۳، برای جنگ نقشه کشید. او بخشی از سپاه پارت را به فرماندهی پاکور برای تسخیر کامل سوریه، فنیقیه و فلسطین فرستاد و بخش دیگر آن را به فرماندهی لابی‌نیوس به سوی آسیای صغیر کوچاند تا دشت‌های حاصل خیز این مملکت را از رومیان بستاند. هر دو سردار کاملاً پیروز شدند؛ یعنی پاکور کل سوریه و فنیقیه را گرفت،^۴ و تنها شهر صور در برابرش مقاومت کرد و او به دلیل نداشتن نیروهای دریایی از تسخیر آن منصرف شد. سپس به سوی فلسطین رفت. هیرکانیوس، پادشاه یهود در این دوران با آن‌تی‌گون برادرزاده‌اش بر سر تاج و تخت رقابت می‌کرد و پاکور از این درگیری داخلی آگاه بود. هیرکانیوس که آن‌تی‌گون را از کشور رانده بود، می‌خواست که تابع پارت

۱. نلسون فرای، ریچارد، *تاریخ باستانی ایران*، ص ۳۷۶ و ۳۷۵؛ م.م. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۸۷ و ۸۶؛ ماجیان، هراوند پاسدر، همان، ص ۸۲؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۳۹؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۵۰۹ و ۵۰۸؛ مشکور، محمدجواد، *پارتی‌ها یا پهلویان قدیم*، ص ۳۲۹.
 ۲. پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۴۱؛ هواز، کلمان، همان، ص ۱۰۷؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۵۰۹ و ۵۰۸.
 ۳. Labienus، فرمانده فراری روم که به دربار ارد پناهنده شد.
 ۴. کالج، مالکوم، همان، ص ۴۰ و ۳۹؛ مشکور، محمدجواد، *تاریخ ایران زمین* (از روزگار باستان تا عصر حاضر)، ص ۶۷؛ William Benton, the new Encyclopaedia, P 843, 844 : مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۴۲؛ گیرشمن، آرون رمان، همان، ص ۲۹۸؛ ن.و. پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ص ۸۷؛ م.م. دیاکونوف، *ایران باستان*، ص ۲۴۲.

شود و چون پادشاهی دست‌نشانده باج بدهد. وی افزون بر این هزار تالان پول نقد و پنج‌هزار زن یهودی به پاکور پیش کش کرد و شاهزاده را به جای عمویش بر تخت نشاند. پاکور این شرطها را پذیرفت و به کمک پارت‌ها انقلابی در اورشلیم ایجاد کرد تا در پی آن هیرکانیوس از سلطنت خلع گردد.

آن‌تی‌گون به پادشاهی یهودیان منصوب شد و با عنوان والی دولت پارت در آن ایالت تا سه سال (۴۰ - ۳۷ ق.م) پادشاهی کرد.^۱

لابی‌نیوس همه دشمنانش را از میان برد و به تصرف کردن دیگر جاها پرداخت. وی در کیلیکیه با رومیان و سپس با ساکسا فرمان‌روای آن‌جا، روبه‌رو شد. ساکسا می‌خواست با لابی‌نیوس بجنگد، اما در این جنگ شکست خورد و خودش نیز کشته شد.^۲ لابی‌نیوس توانست توسعه‌طلبی‌اش را پی بگیرد و شهرهایی مانند پام‌فیلیه، لیکیه، کاریه،^۳ استراتونیکیه،^۴ میلاندا، آلاباندا، لیدیه و یونیه^۵ را غارت کند و تنگه‌های داردانل و بسفر را تصرف کند.^۶

هنگامی که پاکور از این حادثه آگاه شد، آن‌تی‌گون را مأمور کرد که منافعشان را در فلسطین حفظ کند. او سپاهش را به سوی کماژن (شمال سوریه) برد؛ زیرا مصلحت را در این می‌دید که همراه با نیروهایش در آن‌جا منتظر رومیان بماند. اما سرانجام پس از یورش‌های فراوان رومیان به سپاه وی، تصمیم گرفت که به آن سوی فرات بازگردد. رومیان نیز او را تعقیب نکردند، اما به سوریه آمدند و آن‌جا را دوباره تصرف کردند. البته پاکور از جهان‌گیری خود منصرف نشد. او می‌دانست که بر اثر حُسن اداره سوریه و رفتار خوبش با مردم این کشور، آنان وی را بر رومیان طمّاع و حریص ترجیح می‌دهند. هم‌چنین نیک می‌دانست که پادشاهان کوچک دست‌نشانده‌ای مانند آنتیوخوس^۷ پادشاه کماژن^۸، لی‌زایناس^۹ امیراتوره‌آ،^{۱۰} مالخوس^{۱۱} شیخ عرب نبطی، آن‌تی‌گون و دیگران از متحدان اویند. این پادشاهان بر ممالکی میان قلمرو پارت و روم حکم می‌راندند.



۱. م.م. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۸۸.

۲. هوار، کلمان، همان، ص ۱۰۷؛ نلسون فرای، *ریچارد، تاریخ باستان ایران*، ص ۳۷۷ و ۳۷۶؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۴۴.

۳. «پام‌فیلیه»، «لیکیه» و «کاریه»، در غرب ترکیه امروزی، کنار دریای مدیترانه قرار دارند.

4. Stratonicea.

۵. شهرهای میلاندا، آلاباندا، لیدیه و یونیه در غرب ترکیه امروزی، نزدیک دریای اژه قرار دارند.

۶. هوار، کلمان، همان، ص ۱۰۷؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، همان، ج ۲، ص ۵۰۹ و ۵۰۸؛ نلسون فرای، *ریچارد، تاریخ باستانی ایران*، ص ۳۷۷ و ۳۷۶؛

پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۴۴.

7. Antiochus.

8. Commegene.

9. Lisania.

10. Iturea.

11. Malchus.



بنابراین، او دوباره به آن سوی فرات شتافت، اما در نبردی با پولویوس ونتی دیوس^۱ کشته شد.^۲ حمله پارت‌ها به سوریه و آسیای صغیر با کشته شدن پاکور بی‌نتیجه ماند. اما این جنگ نشان داد که لشکر پارتی برای جنگ دفاعی و نه تعرضی ساخته شده است. اگرچه پارت‌ها در جنگ دفاعی نیرومند بودند، در جنگ تعرضی و حمله کردن وضع خوبی نداشتند. ارد دوم پس از مرگ فرزندش پاکور بنا بر صلاح دید خود از حکومت کناره گرفت و فرزندش فرهاد چهارم را در جای خود نشاند.

هنگامی که فرهاد چهارم بر تخت نشست یکی از رقیبان خود (برادر ناتنی‌اش) را کشت و از این‌رو، ارد او را ملامت و بازخواست کرد. فرهاد نیز تصمیم گرفت که به وی زهر بخوراند، اما به دلیل کارگر نشدن زهر او را خفه کرد.^۳

مرزهای قلمرو پارت

دوره ارد دوم مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مقطع عصر اشکانی در تاریخ ایران شمرده می‌شود. جنگ حرّان که در تاریخ اشکانی (تاریخ ایران) و روم تأثیر فراوانی گذارد، در این دوره روی داد. این جنگ به‌رغم همه پی‌آمدهایش با شتاب به پیش رفت و پارت‌ها در آن میدان با افتخار پیروز شدند، اما به سبب بداقبالی نتوانستند متصرفاتشان را در کناره‌های شرقی دریای مدیترانه، دریای سیاه، سوریه، فلسطین، تنگه‌های داردانل و بسفر امروزی حفظ کنند. مرزهای ایران در آن دوره، از غرب تا رود فرات گسترش یافت.^۴ اگرچه دولت پارت از رساندن مرزهای خود به دریای مدیترانه منصرف شد، روم هم نتوانست ایران را به پذیرش فرمان خود وادارد و به سوی هند و آسیای میانه (مهم‌ترین هدف امپراتوران روم) گام بردارد. بنابراین، هر دو کشور در کناره‌های رود فرات متوقف

1. Publius Ventidius.

۲. ملکزاده بیانی، *تاریخ سکه* (از قدیمیترین ازمنه تاریخ تا دوره ساسانی) ج ۲، ص ۷؛ کلمان هوار، همان، ص ۱۰۷؛ فریدون شایان، همان، ص ۱۷۸ و ۱۷۷؛ ن. و پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ص ۸۸ و ۸۷؛ گیرشمن، آرون رمان، ص ۴۹۹؛ گوتمسید، آلفردوفن، همان، ص ۱۴۷؛ م. م. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۸۹؛ مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۴۲؛ مالکوم کالج، *اشکانیان*، ص ۴۰ و ۳۹؛ نلسون فرای، ریچارد، *تاریخ باستانی ایران*، ص ۳۷۷ و ۳۷۶؛ مشکور، محمدجواد، *تاریخ ایران زمین* (از روزگار باستان تا عصر حاضر)، ص ۶۷؛ مهرداد بهار، همان، ص ۷۷ و ۷۶؛ دوبواژ، کارل نلسون، همان، ص ۹۳؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۴۷.

۳. م. س. ایوانف، همان، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۰؛ ملکزاده بیانی، *تاریخ سکه* (از قدیمیترین ازمنه تاریخ تا دوره ساسانی)، ج ۲، ص ۷؛ هوار، کلمان، همان، ص ۱۰۷؛ شایان، فریدون، همان، ص ۱۷۸ و ۱۷۷؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۵۰؛ ن. و پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ص ۸۸ و ۸۷؛ گوتمسید، آلفردوفن، همان، ص ۱۴۷؛ م. م. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۸۹؛ مشکور، محمدجواد، *ایران در عهد باستان* (تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)، ص ۳۴۲؛ کالج، مالکوم، *اشکانیان*، ص ۴۰ و ۳۹؛ نلسون فرای، ریچارد، *تاریخ باستانی ایران*، همان، ص ۳۷۷ و ۳۷۶؛ مشکور، محمدجواد، *تاریخ ایران زمین از روزگار باستان عصر حاضر*، ص ۶۷؛ دوبواژ، کارل نلسون، همان، ص ۱۰۰؛ Willian Benton, the new Encyclopedea, P 844.

۴. شایان، فریدون، همان، ص ۱۷۷ و ۱۷۶؛ م. م. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۸۹.

شدند. پارت در اوج قدرت خود با شتاب به پیش رفت، اما نتوانست مرزهای ایران را در این دوره به مرزهای هخامنشی در غرب برساند. با وجود این پارتی‌ها با حمله به ممالک دست‌نشانده روم در آسیا مانند سوریه و فلسطین و کناره‌های دریای مدیترانه و کشورها و ممالک آسیای صغیر توانستند بزرگی و عظمت هخامنشیان را تا اندازه‌ای احیا کنند.^۱

سرزمین‌های زیر در دوره اُرد دوم تسخیر و دست کم در سه سال به بخشی از قلمرو ایران بدل شدند:

- | | |
|---------------------------------|--|
| ۱. اُسرن یا خسروئن؛ | ۱۱. آلاباندا؛ |
| ۲. کردوئن؛ | ۱۲. داردانل و بُسفر؛ |
| ۳. ارمنستان؛ | ۱۳. فلسطین، صیدا، اورشلیم؛ |
| ۴. سوریه، انطاکیه؛ | ۱۴. پام‌فیلیه؛ |
| ۵. کلیکیه؛ | ۱۵. لیکیه؛ |
| ۶. شمال بین‌النهرین؛ | ۱۶. کاریه؛ |
| ۷. استراتونیکیه؛ | ۱۷. میلاسا؛ |
| ۸. نصیبین؛ | ۱۸. لیدیه؛ |
| ۹. وادی رود اُرتس؛ ^۲ | ۱۹. ایونیه؛ |
| ۱۰. فینقیه؛ | ۲۰. زمین‌هایی از شرق تا تنگه‌های غربی. |

مرزهای شرقی ایران دست‌نخورده ماند و مرو آخرین آنها به شمار می‌رفت.



۱. مشکور، محمدجواد، *پارتی‌ها یا پهلویان قدیم*، ص ۲۳۲ و ۲۳۱؛ پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج ۳، ص ۲۳۴۴.
 ۲. رود جاری از شمال به جنوب در کشور لبنان که به دریای مدیترانه می‌ریزد.



نتیجه

دولت اشکانی نتوانست مرزهای سیاسی غرب ایران را به مرزهای عصر هخامنشی برساند، اقتدار و قدرتش را به رم باستان بنماید و در برابر حمله‌هایی که از غرب (روم) به شرق صورت می‌گرفت، همواره چون سدی محکم و استوار ایستادگی کند و ایران را به بیگانه نسپارد.

حاکمان روم به سبب درگیری‌های بی‌شمار بر پایه توسعه‌طلبی و به انگیزه تصرف کردن سرزمین‌های نو، رساندن مرزهای روم به منطقه‌هایی مانند باکتر (بلخ)، هند، دست یافتن به دریاها و منابع گسترده ثروت و ارضای میل‌های شخصی، برآوردن خواسته‌ها و سرکشیدن به کار حکومت‌های محلی و دست‌نشانده کردن آنها، لشگر کشیدند، اما با موجی از ایستادگی روبه‌رو شدند. اگرچه آنان در برخی از زمان‌ها توفیق یافتند که به پاره‌ای از خواسته‌هایشان برسند، بارها طعم تلخ شکست را چشیدند و هرگز نتوانستند به اهداف بلندپروازانه خود دست یابند.

دولت اشکانی نیز به‌رغم برخی از کارهای ارزش‌مندی که سامان داد، به دلیل ضعف ارتشش در فن قلعه‌گیری، درگیری‌های تن‌به‌تن و نبردهای کوهستانی در بسیاری از ایالت‌های غربی و بر اثر درگیری‌های داخلی و نزاع و دعواهای خانوادگی، انسجام خود را از دست داد. چنان‌که این ضعف در ساختار دولت اشکانی نمایان شد و در انگیزه سرداران و جانبازان میهن و ملت تأثیر گذارد و موجب شد که آنان در برابر گستاخی‌های دشمن، ناتوانانه رفتار کنند. از این‌رو، ایالت‌هایی که از دست دشمنان خارج شده بود، دوباره به آنان بازگشت و اقتدار و شجاعت و پایداری، به جای خیانت و توطئه و دسیسه، دربار اشکانی را فراگرفت.

هم‌چنین کسانی مانند لایبوس، سردار شهیر رومی که در خدمت لشکر ایران بود و پاکور، فرزند ارد که سدی در برابر توسعه‌طلبی رومیان به شمار می‌رفت، به دنبال ضعف این دولت از پای درآمدند. حتی ارد دوم نیز جان خود را از پی همین توطئه‌ها از دست داد و فرهاد چهارم (فرزند و جانشین انتخابی ارد)، به شیوه رفتاری ارد و برادرش (مهرداد سوم) با پدرشان رفتار کرد.



نقشه ایران در دوره ارد دوم

تصویر ارد دوم بر روی سکه

کتاب‌نامه

- اعتمادالسلطنة، محمدحسن خان (۱۳۷۱ش)، *درر التیجان فی تاریخ آل بنی اشکان*، به کوشش نعمت احمدی، تهران، اطلس.
- ایوانف، ام.س و دیگران (۱۳۵۹ش)، *تاریخ ایران (ایران باستان)*، ترجمه سیوس ایزدیو حسین تحویلی، تهران، دنیا.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶ش)، *از ارسطور تا تاریخ*، تهران، چشمه.
- بیانی، ملکزاده (۱۳۳۹ش)، *تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمه تاریخ تا دوره ساسانیان*، تهران، دانش‌گاه تهران.
- بیوار، ا.ده. (۱۳۷۳ش)، *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانی*، چاپ دوم، به کوشش احسان یارشاطر، تاریخ ایران (از سلوکیان فروپاشی دولت ساسانی)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- پاسدراجیان، هراند (۱۳۷۷ش)، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران، زرین.
- پلوتارک (۱۳۷۷ش)، *حیات مردان نامی*، ترجمه رضا مشایخی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پیرنیا، حسن (۱۳۰۶ش)، *ایران باستانی* (ایران از زمان قدیم تا انقراض دولت ساسانیان)، تهران، مطبعه مجلس.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۳ش)، *ایران باستان*، چاپ چهارم، تهران، نشر علم.
- پیگولوسکایا، ون. (۱۳۷۷ش)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، از دوران باستان تا سده هجدهم*، عنایت الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی.
- پیگولوسکایا، ن.و. و دیگران (۱۳۴۶ش)، *تاریخ ایران* (از دوران باستان تا سده هجدهم)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- دبواز، کارل نیلسون (۱۳۴۳ش)، *تاریخ سیاسی پارت*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ابن سینا.
- دیاکونوف، م.م (۱۳۵۱ش)، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
- دیاکونوف، م.م (۱۳۸۰ش)، *تاریخ ایران*، ترجمه روحی ارباب، تهران، علمی و فرهنگی.
- رایسنس، چارلز الکساندر (۱۳۷۰ش)، *تاریخ باستان* (از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوستی نیانوس)، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴ش)، *روزگار ایران*، تهران، سخن.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۵ش)، *تاریخ ایران*، چاپ دوم، ترجمه سید فخر داعی گیلانی، تهران، زوار.
- ستوده، حسینقلی (۱۳۵۰ش)، «قلمرو شاهنشاهی هخامنشی»، مجله *بررسی‌های تاریخی*، سال هفتم شماره ویژه، تهران.
- شایان، فریدون (۱۳۵۶ش) *مسیری در تاریخ*، تهران، زر.
- فرانک، آرین و دیوید براونسون (۱۳۶۷ش)، *جاده ابریشم*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سروش.



فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۳ش)، *میراث باستانی ایران*، چاپ چهارم، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی.

کالج، مالکوم (۱۳۸۰ش)، *اشکانیان*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، هیرمند.
گوتشمید، آلفردوفن (بی تا)، *تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن (از اسکندر تا انقراض اشکانیان)*، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران، علمی.

گیرشمن، آرون رمان (۱۳۷۲ش)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی.
مارکورات، یوزف (۱۳۷۳ش)، *ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.

مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰ش)، *پارتی‌ها یا پهلویان قدیم*، تهران، دانش‌سرای عالی.
مشکور، محمدجواد (۱۳۷۴ش)، *ایران در عهد باستان (در تاریخ پادشاهان و اقوام پیش از اسلام)*، تهران، امیرکبیر.

مشکور، محمدجواد (۱۳۷۴ش)، *تاریخ ایران زمین (از روزگار باستان تا عصر حاضر)*، تهران، اشراقی.
موسی خورنی (۱۳۸۰ش)، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه ادیک باغدارساریان، تهران، انتشارات بلخ.
هوار، کلمان (۱۳۶۳ش)، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

Benton, William, *The new encyclopaedia*, volum9, 1789.

Justi, Ferdinand, *Jransches namen*, buch, von, marburu, 1897.



پنهان از تاریخ؟ زنان کارگر در ایران معاصر

(Hidden from History? Women Workers in Modern Iran¹)

والتین م. مقدم*

ترجمه دکتر جهانبخش ثواب**

چکیده

این نوشتار بر پایه دو پرسش زیر استوار است:

(۱) مشارکت اقتصادی زنان در دوره معاصر ایران چگونه بوده است؟

(۲) چرا در حوزه مطالعات تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران به طبقه زنان کارگر اعتنا نشده است؟

نویسنده با بهره‌گیری از منابع «فمینیستی» به ویژه آثار منتشر شده در خارج از ایران درباره زنان، در پی بررسی تاریخ طبقه زنان کارگر ایران و پاسخ گفتن به این پرسش است که «چرا زنان از تاریخ پنهانند؟» وی به کارکرد زنان در سراسر تاریخ و در همه نظام‌های تولیدی، می‌پردازد و معتقد است که زنان در دوره معاصر نقش اقتصادی مهمی بر عهده داشته و در بیش‌تر فعالیت‌های اقتصادی، کشاورزی، دام‌پروری و صنعت و تجارت در حوزه‌های عشایری، روستایی و شهری شرکت کرده‌اند. زنان در این دوره در فعالیت‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی نیز حاضر شده‌اند. اما گزارش‌های تاریخی و اقتصادی درباره مشارکت آنان در تولید و «انباشت ثروت»، به دلیل اوضاع حاکم بر آنها، سکوت کرده‌اند. از این‌رو، جبران کاستی‌های تاریخ اجتماعی، اقتصادی و کارگری ایران به‌ویژه تاریخ کار زنان، به پژوهش‌های درازدامنی نیازمند است. این مقاله وضع زنان فرودست را بررسی می‌کند.

کلیدواژگان

زنان کارگر، ایران، تاریخ معاصر، تولید، نیروی کار، اقتصاد، استثمار.

۱. این مقاله با همین عنوان در منبع زیر منتشر شده است:

Iranian Studies, Vol. 33, No. 3-4, Summer/ Fall 2000, PP. 377-401

* Valentine Moghadam, مدیر مطالعات زنان و استادیار جامعه‌شناسی در دانش‌گاه ایالتی «ییلینویز» است. وی به تازگی عضو مرکز علمی بین‌المللی وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) در واشنگتن دی. سی شده است.

** این مقاله را یکی از خاورشناسان در زمینه «تاریخ اجتماعی» یکی از طبقات جامعه ایران نوشته است. او در این نوشتار می‌کوشد که جایگاه و عمل‌کرد اقتصادی زنان کارگر ایران را بررسی کند. روشن است که نویسنده بر پایه ساختار ذهنی و دیدگاه خود درباره جایگاه زن در جامعه غرب و بر اساس آگاهی‌اش درباره زن در جوامع اسلامی به پژوهش در این زمینه می‌پردازد و به نتیجه‌های دلخواهش می‌رسد. از این‌رو، پژوهش‌گران و صاحب‌نظران تاریخ با توجه بیش‌تر به تاریخ اجتماعی و کارکرد طبقات مختلف جامعه، پژوهش‌های درخور و روش‌مندی باید سامان دهند تا نیاز علمی به این گونه از موضوع‌ها برآید. گفتنی است نویسنده محترم به نوشتن نکته‌هایی درباره دوره قاجار و پهلوی و مشکلات اجتماعی آن دوره نیز می‌پردازد. (مدیر مسئول)

سه دهه پیش (۱۹۷۴)، شیلا روبروتهام^۱، مورخ فمینیست بریتانیایی، با طرح این پرسش که «چرا زنان از دید تاریخ پنهانند؟» به شکل‌گیری حوزه «مطالعات تاریخ زنان» کمک کرد. سال‌ها بعد گایتری اسپیواک (۱۹۸۸)^۲ با درافکندن این پرسش که «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟»، بخش نوری در حوزه مطالعات [جنس] فرودست ایجاد کرد. مارکسیست‌ها در سراسر این دوره، رابطه میان «تقسیم کار» و «شیوه تولید» را بررسی می‌کردند. اما تفسیر قانع‌کننده انگلس درباره «دولت»، «خانواده»، «زاد و ولد» و «شکست جهانی - تاریخی جنس مؤنث»، در پایان از تحلیل‌های استوار بر سرمایه و طبقه کارگر (مذکر) تأثیر پذیرفت. این پرسش‌ها چارچوبی برای بررسی تاریخ و تاریخ‌نگاری طبقه زنان کارگر در ایران به شمار می‌روند.

گرچه حوزه مطالعات تاریخی درباره ایران هر روز گسترش می‌یابد، فرد [پژوهش‌گر] با کمبود منابع مهم انگلیسی با موضوع تاریخ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان کارگر ایران روبه‌رو می‌شود. برای نمونه نوشته‌های گروهی مستقلی از زنان نخبه مانند لمبتون، عیساوی، باریر^۳، کدی^۴، آبراهامیان، لاجوردی و بیات^۵، به زحمت سخن می‌گویند و به راستی از تاریخ پنهانند.

البته با استفاده از قوم‌نگاری‌ها و «ادبیات تبعیدی»، به دست می‌آید که زنان طبقه‌های عامه بیش‌تر در حوزه‌های تولید و زاد و ولد (زمینه‌های کلیدی مانند تولید قالی، فرآوری غذا، خدمات شخصی و همه زمینه‌های کار خانواده) درگیر بوده‌اند.

نخستین سرشماری ملی جمعیت و خانوار در ۱۹۵۶ صورت گرفت. البته داده‌ها و اطلاعات دوره‌های پیش از آن یا ناکافی و پراکنده‌اند یا به دست آوردنشان مشکل است. شاید بایگانی‌هایی در ایران بتوانند بر تاریخ کارگران زن پرتو افکنند، اما من از وجود این نوع تحقیق‌ها آگاهی ندارم. این موضوع با روی دادن تحولات [کنونی] در تاریخ اجتماعی

1. Sheila Rowbotham.
2. Gayatri Spivak.
3. Bharier, Julian.
4. Keddie, Nikki R.

۵. نام کتاب او *زنان فرودست* است.





خاورمیانه در تعارض قرار دارد. البته کواتايرت^۱ درباره آناتولی عثمانی، مری ودر^۲ درباره سوریه، کلانسی - اسمیت^۳ درباره مستعمره‌های آفریقای شمالی و تاکر^۴، کانو^۵ و دیگران درباره مصر (جایی که تحقیقات به‌ویژه درباره امپراتوری عثمانی به سرعت گسترش می‌یابد)، پژوهش‌هایی سامان داده‌اند.

برای نمونه الگا دیویدسون^۶ در *زنان دوره صفوی* (آخرین پژوهش در این باره) و کاترین بابایان^۷ در *زنان در جهان اسلام میانه*، از شرکت زنان نخبه ایران در فعالیت‌های سیاسی خبر می‌دهند و زرینه‌باف - شهر (۱۹۹۸)^۸ اعانه‌های وقف زنان نخبه صفوی را در شهر مقدس اردبیل شرح می‌دهد. اما هنوز ابهام فراوانی درباره زنان غیر نخبه و فرودست وجود دارد.

این بررسی که از چشم‌اندازی ساختارگرایانه برخوردار است وضع مادی زنان را با شیوه تولید و حکومت و بازسازی سازمان پدرسالاری پیوند می‌دهد. من برای تمرکز بر زنان فرودست، زندگی کارگران کارخانه‌ها، کارگران خانگی، کلفت‌ها، فاحشه‌ها و زنان روستایی را بررسی‌دهم، پرسش‌هایی درباره مشکلات روش‌شناختی در مطالعه نیروی کار زنان ایران، طرح کرده‌ام و تناقض‌های آن را نشان داده‌ام و از ادبیات^۹ فمینیستی ایران بهره برده‌ام. این ادبیات نوپدید مانند آثار آفاری^{۱۰}، افشار، بویر^{۱۱}، فریدل^{۱۲}، مقدم، نجم‌آبادی، پایدار و پویا، آغاز شده است تا کارگران زن را از دل آشفتگی‌های تاریخی برهاند، صدایی به طبقه زنان کارگر برساند و برای رسیدن به درکی عمیق‌تر از تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران سده بیستم، به آنان کمک کند.

1. Quataert.
2. Meriwether.
3. Clancy-smith.
4. Tucker.
5. Cuno.
6. Olga Davidson.
7. Kathryn Babayan.
8. Zarinebaf-shahr.
9. مترجم محترم واژه «ادبیات» را در برابر «Literature» قرار داده است. اگر مقصود نویسنده از این واژه کتاب‌ها یا منابع موجود درباره زنان کارگر ایران باشد، «برابر نهاد» درست آن، «منابع» یا «مآخذ» است و ترجمه آن به ادبیات نادرست می‌نماید. (ویراستار)
10. Afary, [Janet].
11. Bauer.
12. Friedl, [Erika].

چشم‌انداز نظری و تاریخی

زنان کارگر و توسعه سرمایه‌داری

عامل تعیین‌کننده تاریخ از دیدگاه مادی (ماتریالیسمی) در تحلیل نهایی، تولید و بازتولید زندگی روزمره است که خصلتی دوگانه دارد؛ یعنی از سویی، تولید ابزار معاش مانند خوراک، پوشاک، پناهگاه و ابزارهای وابسته به آنها و از سوی دیگر، تولید خود موجودات انسانی مانند تکثیر انواع را دربرمی‌گیرد.^۱

انگلس در مقدمه متن کلاسیک خود (۱۸۸۴)، با استدلال به منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و حکومت، نخستین تقسیم کارگران را تقسیم جنسی آنان دانسته است. راه پیدایی خانواده «پدرسالار» با ظهور مالکیت خصوصی و حکومت، قبیله‌های «مادروار» و ترتیبات محلی هموار شد. تقسیم جنسی کار، به‌رغم برخی از تفاوت‌های موجود در آن، هم‌چون میلیون‌ها سال پیش وجود دارد.

انگلس، تاریخی بر پایه اثر هنری مورگان، انسان‌شناس عرضه کرده است. فمینیست‌های مارکسیست با اندکی جرح و تعدیل روایت اجمالی این تاریخ، بر اهمیت تولید مادی و تولید مثل تأکید کرده‌اند و افزون بر نظریه‌پردازی درباره پیوندشان با جایگاه اجتماعی و نقش‌های اقتصادی زنان، رابطه میان فرهنگ و جنسیت را مانند بازتولید فرهنگی و ضبط و مهار (کنترل) اجتماعی زنان و جنسیت آنان تجزیه و تحلیل کرده‌اند.

شیوه‌های همانندی نقش‌های اقتصادی زنان با شیوه‌های تولید در قالب‌های اجتماعی پیچیده در دوره‌های تاریخی، پیوند دو سویه (تعاملی) روابط جنسیتی و ساختارهای طبقاتی و ساخت‌های طبقاتی - جنسیتی و شیوه‌های تولید، به اندازه تأثیر الگوی دولت و سیاست‌های آن در وضع زنان مهمند. هم‌چنین آگاهی‌ها از نظریه «نظام‌های جهانی»، چگونگی تأثیرگذاری نظام جهانی را در روابط مؤسسه‌ها و فرآیندهای داخلی جوامع کانونی، حاشیه‌ای و نیمه‌حاشیه‌ای روشن می‌سازد. نقش‌های اقتصادی و جایگاه اجتماعی زنان یا تبعیت و ذهنیت آنان در ایران نیز از نظام جهانی، شیوه تولید، حکومت و جایگاه





طبقاتی‌شان تأثیر پذیرفته و شکل اجتماعی جامعه ایرانی مانند بسیاری از کشورهای «دیر توسعه یافته»، با ترکیبی از شیوه‌های تولید مشخص شده است. این شیوه‌ها با یک‌دیگر هم‌زیستی و گاه کشمکش دارند. اما ماهیت پدرسالارانه روابط جنسی و تقسیم جنسی کار هنوز در کنار روابط تولید «پیش سرمایه‌داری» و سرمایه‌داری، دست‌نخورده مانده است. چنان‌که انسان‌شناسان، مورخان و جامعه‌شناسان فمینیست گفته‌اند، سامانه اقتصاد پیش‌صنعتی، بر پایه‌ای خانوادگی / فامیلی استوار بود، که در آن از هر عضو خانواده / فامیل انتظار می‌رفت که در تلاش‌های مشترک، شرکت کند.^۱ بخشی از فعالیت‌های اقتصادی خانواده برای تأمین معاش اعضا و «مازاد» مخصوص زمین‌دار یا شاه صورت می‌پذیرفت. خانواده‌ها واحدهای بنیادین اجتماعی جامعه پیش‌صنعتی و افزون بر این، پدرسالار بودند. پدرسالاری به گفته وبر^۲، نظامی از قدرت در جوامع سنتی بود که در آن اقتدار یک گروه (خانواده) سازمان‌یافته را بر دو پایه اقتصادی و خویشاوندی، یک فرد (پدرسالار) به دست می‌گرفت. این قدرت را قانون قطعی توارث، به آن فرد می‌داد.^۳ چنان‌که برادلی^۴ اشاره می‌کند، از دید وبر، پدرسالاری به نظام فئودالی بسیار وابسته بود؛ نظامی که یک زمین‌دار را به رعایای (واسال) مذکورش در وابستگی قدرت پیوند می‌داد. فمینیست‌ها اکنون پدرسالاری را به معنای قدرت مردانه در خانواده / فامیل و در جامعه / فرهنگ به کار می‌برند. فمینیست‌ها با توجه به نظریه مارکس و انگلس (۱۸۴۸ / ۱۹۹۸) درباره انتقال جوامع از فئودالیسم به سرمایه‌داری و مطالعات وبر درباره جوامع سنتی و مدرن، به آزمودن استنباط‌هایی از این فرآیندهای تاریخی و ساختارهای اجتماعی برای زنان کارگر، وضع حقوقی زنان و مؤسسه زنان، پرداخته‌اند؛ به‌ویژه تأثیر صنعتی شدن را در روابط جنسیتی، جایگاه اجتماعی زنان و «مسئله زنان» مطالعه کرده‌اند.^۵

۱. برای نمونه، رک: ریتز (Reiter)، ۱۹۷۵.

2. Weber.

۳. وبر، ۱۹۶۴، ۳۴۶.

۴. ۱۹۹۶، ۱۲۵.

۵. برادلی، ۱۹۹۶، ۱۲۵.



زنان در سراسر تاریخ و در همه گونه‌های نظام‌های تولیدی کار کرده‌اند. افزون بر این، ایدئولوژی «زن خانه‌دار» در برهه معینی از تاریخ، پیدا شد که زنان را به نقش‌های خانوادگی پیوند می‌داد و کار تولیدی را ویژه مردان می‌دانست. من این نگرش را «قرارداد جنسیتی پدرسالارانه» خوانده‌ام.^۱ ادعا شده است که در ایران و دیگر جاهای خاورمیانه، بر نقش‌های مادرانه و خانگی زنان، هم‌سو با احکام اسلام و فرهنگ اسلامی تأکید می‌شود. اما تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهند که این تقسیم کار به سختی با اسلام تطبیق می‌پذیرد و در حقیقت ویژگی فرهنگی و گذاری فرهنگی از روابط جنسیتی به شمار می‌رود. برای نمونه، مورخان انگلیسی ظه‌ور ایدئولوژی «زن خانه‌دار» را در پیوند با توسعه کاپیتالیسم در انگلستان مطرح کرده‌اند. برادلی شرح می‌دهد که زنان در عصر ویکتوریا موجودهایی در ذات پاک‌دامن به شمار می‌رفتند که با وجود این، به آسانی به انحراف کشیده می‌شدند. بیرون رفتن آنان از خانه، عامل فساد اخلاقی و اغوای جنسی شمرده می‌شد؛ یعنی این عقیده وجود داشت که زنان خود را برای ادای وظایف خانگی، رسیدگی به همسرانشان پس از کار، پرورش بچه‌ها و نمایاندن نمونه اخلاقی به آنان و فراهم آوردن زمینه‌ای امن در خانه با خانه‌داری یا مدیریت خانه‌داری خدمت‌گزاران باید وقف کنند.^۲ برادلی یادآوری می‌کند که ایدئولوژی زن خانه‌دار به‌کندی در طبقات کارگر راه یافت و در ۱۸۳۰ برخی از اتحادیه‌های تجاری را به مبارزه بر ضد استخدام زنان در کارخانه‌ها برانگیخت. چندین لایحه پارلمانی تصویب شد که زنان را از کارکردن مخفیانه منع می‌کرد یا محدودیت‌هایی برای ساعت کار زنان و در کنار آنان، بچه‌ها قرار می‌داد.

این لویح ممکن است زنان را از بسیاری از بدترین اشکال سوء استفاده‌های پنهانی حفظ کرده باشد، اما حاکی از این واقعیت بود که زنان به نحوی از مردان کارگر متفاوت هستند.^۳

۱. مقدم، ۱۹۹۸.

۲. برادلی، ۱۹۹۶، ۱۴۰.

۳. همان، ۱۴۱.

بسیاری از زنان طبقه کارگر در این دوره با سوزن‌دوزی یا رخت‌شویی در خانه، شرکت در کارهای ناپایدار بیرون از خانه یا وادار کردن دخترانشان به کلفتی، درآمد اندکی به دست می‌آوردند. برخی دیگر از آنان، منبعی از کارگر ارزان برای بخش صنعتی، به‌ویژه کارخانه‌های نساجی یا پوشاک فراهم می‌کردند. بیش‌تر زنان بی‌کار، به تنگدستی دچار می‌شدند و بسیاری از آنان ناگزیر به خودفروشی می‌پرداختند.

چنان‌که خواهیم دید مشابهت‌های مهمی میان این روایت و تاریخ اجتماعی زنان ایران در دوره‌های مشخص توسعه سرمایه‌داری (پایانه دوره قاجار، نخستین دوره نوسازی در حکومت رضاشاه، صنعتی شدن شتابنده در سلطنت محمدرضا شاه و جمهوری اسلامی) وجود دارد. بیش‌تر این مشابهت‌ها، برخورداری اقتصاد سیاسی را از جایگاهی کانونی در پیوند با روابط جنسیتی و به‌ویژه فرمان‌برداری و وابستگی زنان طبقه کارگر و غیر نخبه را تأیید می‌کنند.

کار زنان در ایران عصر قاجار و توسعه سرمایه‌داری

ایران در پایانه دوره قاجار، به‌آرامی از جامعه‌ای پیش‌صنعتی، سنتی و به‌ویژه جامعه‌ای فتوئالی و اقتصادی به جامعه‌ای دارای روابط سرمایه‌داری برای پدید آمدن کارخانه‌های تازه گذر کرد. عیساوی (۱۹۷۱) در *تاریخ اقتصادی ایران*، از انواع کارخانه‌های ساخته‌شده و بسیاری از کارخانه‌های ورشکسته در این دوره یاد کرده است.^۱ گزارش‌های تاریخ اقتصادی ایران نشان می‌دهد که زنان ایرانی، نقش اقتصادی مهمی در این دوره بازی کردند. چنان‌که که فامیل / خانواده، سرمایه‌داران و دولت از آن سود می‌بردند. بیش‌تر آنان کارگران بی‌جیره و مواجی در منطقه‌های روستایی بودند که هرچند برنج، کره، خشک‌بار و چای تولید می‌کردند، در تولید گندم، جو، توتون، پنبه، چرم، پوست، ابریشم خام و عمل‌آمده، داروها، رنگ‌ها، پشم و نخ بسیار تأثیر می‌گذارند.^۲

۱. عیساوی، ۱۹۷۱، ۴۷ و فصل ۶

۲. دلریش، ۱۹۹۶ / ۱۳۷۵؛ پویا، ۱۹۹۹.



نخستین کارخانه نساجی نو اروپایی، در دهه ۵۰ - ۱۸۶۰ پدید آمد.^۱ اما بخش منسوجات با فعالیت‌های خانگی و در مقیاسی کوچک، برتری‌اش را حفظ کرد. رسیدن پشم و پنبه در خانه و کارخانه‌های نو، شغل بسیاری از زنان طبقه کارگر بود. زنان در کانون تولید پنبه و ابریشم برای مصرف خانواده و بازار در گیلان، مازندران، کاشان، یزد و اصفهان به سرمی‌بردند.^۲ صادرات اصلی ایران تا پیش از کشف و استخراج نفت (۱۴ - ۱۹۱۱م)، محصولات کشاورزی و صنایع دستی بود و بنابراین، فرآورده‌های زنان در بازارهای ملی و بین‌المللی فروخته می‌شد. *تاریخ اقتصادی عیساوی*، مدرک‌های زیر را از تجارت صادراتی ایران عرضه می‌کند:

یک دوم یا بیش‌تر محصول‌های خام گیاهی مانند خشک‌بار، پنبه خام و برنج؛

یک چهارم محصول‌های خام حیوانی مانند پيله‌های ابریشم، پوست، پشم؛

و یک چهارم یا کم‌تر از مصنوع‌های کارخانه‌ای مانند قالی، دیگر منسوجات ابریشمی، پنبه‌ای و پشمی و چرم.^۳

بنابراین، کارگران زن در تجارت صادراتی ایران سهم فراوانی داشتند. هرچند، مریم پویا^۴، با بهره‌گیری از بررسی سیف در اقتصاد ایران در سده نوزدهم، می‌نویسد: بیش‌تر کارگران در چنین بخش‌ها، زنان و کودکان با دست‌مزدی پایین‌تر از سطح معاش بودند که مواد خام و محصول تمام شده در اختیار و تملک آنان نبود.

قالی‌بافی تا پایان سده نوزدهم، صنعت تولیدی مهمی به شمار می‌رفت که بیش‌ترین نیروی کار شهری را استخدام کرده بود. اما بیش‌تر تشکیلات [آن] به صورت تولید خانگی در اندازه‌های کوچک باقی ماند؛ جایی که زنان نیروی کار اصلی بودند. عبدالله اف^۵، به نقل از آوریانوف^۶، نوشته است که قالی‌بافی در آذربایجان در پایانه سده نوزدهم، تنها به دست زنان در خانه سامان می‌یافت.^۷ گزارش شده است که عمده بار صنعت قالی بر دوش

۱. فلور، ۱۹۸۴، ۳۰.

۲. سیف، ۲۰۰۱.

۳. عیساوی، ۱۳۶: ۱۹۷۱.

۴. ۱۹۹۹، ۳۰.

5. Abdullaev.

6. Averyanov.

۷. عیساوی، ۱۹۷۱، ۲۹۷.



بافندگان خانگی (زنان و بچه‌های بافنده) قرار دارد.^۱ هنگامی که کارخانه‌های قالی پدید آمد، پسران جوان برای کار کردن به آنجا فرستاده شدند؛ یعنی قالی‌ها را پسرانی می‌بافتند که در کارخانه‌ها حاضر می‌شدند.^۲ شرکت شرق در در ۱۹۱۲، یک کارخانه قالی‌بافی با ۱۵۰ دستگاه بافندگی در دو ساختمان ایجاد کرد. پشم خام پس از آماده شدن برای نخ‌ریسی در اختیار زنانی قرار می‌گرفت که در خانه‌های خودشان کار می‌کردند.^۳ چنان‌که برای رنگ کردن قالی‌ها و دیگر صنایع دستی، زنان عشایر، بر پایه «دستورالعمل‌های» قدیم، به آماده کردن رنگ می‌پرداختند. آنان برای اسیدها از لیمو و اسید سولفوریک بهره می‌بردند که با سوزاندن سولفور و به‌سختی تهیه می‌شدو برای قلیاها، پیشاب گاو را به کار می‌بردند.^۴

دلریش^۵ در بررسی زنان دوره قاجار، بر سهم فراوان زنان در کار تولیدی و غیر تولیدی تأکید می‌کند. کار غیر تولیدی بیش‌تر بود، اما برای بازار داخلی و صادرات، اهمیت کم‌تری داشت. بخش فراوانی از برنج ایران را زنان گیلکی تولید می‌کردند. آنان هم‌چنین کرم‌های ابریشم را پرورش می‌دادند و ابریشم می‌ریسیدند.^۶ [مردان] از بیوه‌های ترکمن به دلیل مهارتشان در قالیچه‌بافی و دام‌پروری درخواست ازدواج می‌کردند.^۷ این زنان و دیگر زنان ایلیاتی هم‌چنین به تولید پنبه، پشم و رنگ برای قالیچه‌ها می‌پرداختند. دلریش توضیح‌های سیاحان معاصر را یادآوری می‌کند. برای نمونه، زنان کرمانی، شال، شب‌کلاه و حتی تفنگ، زنان قزوینی سوزن‌های قلاب‌دوزی و زنان اصفهان پوشاک، گل‌دوزی، منسوجات و طناب تولید می‌کردند و زنان آشوری و ارمنی به کار دشوار در مزارع و زنان همدان به روبان‌سازی می‌پرداختند.^۸ از این‌رو، بیش‌تر فرآوری‌های سه‌هزار کارگاه مخمل‌بافی (۷ - ۱۹۰۶)، درخانه‌های مردم یافت شده است که نزدیک به همه آنها را زنان پدید آورده‌اند. «ارزش» زن «دم‌بخت» ایرانی، مانند دیگر جوامع پیش‌سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری ابتدایی که

۱. همان، ۳۰۲.

۲. همان، ۳۰۳.

۳. همان.

۴. به نقل از عیسوی، ۱۹۷۱، ۲۷۱.

5. Delrish.

۶. دلریش، ۱۹۹۶ / ۱۳۷۵، ۴۹.

۷. همان، ۴۴.

۸. همان، ۴۴ - ۴۶.



اقتصاد خانگی بر آن حاکم بود، با مهارتِ او در صنایع دستی سنجیده می‌شد. به‌ویژه قالیچه‌بافی [کاری] ارزش‌مند بود و دلریش نشان می‌دهند که قالی‌های بافته زنان تبریز، همدان و مشهد در بازارهای صادرات از راه استانبول، کیفیت خوبی داشت. او هم‌چنین به وضع دشوار کار و درآمد ناچیز زنان قالی‌باف اشاره می‌کند. سود فروش قالی‌ها، در روستاها بیش‌تر از آن زمین‌دار بود و زنان در بسیاری از شهرها مجبور بودند که قالیچه‌هایشان را ارزان به بازاریان بفروشند.^۱

اگر کار در خانه مستلزم ساعت کاری بسیار و درآمد کم برای زنان بود، استخدام در کارخانه‌ها یا کارگاه‌ها بسیار بهتر از آن نبود. دلریش می‌نویسد که بیش‌تر زنان حقوقشان را سالانه دریافت می‌کردند. این وضع برای صاحب کار آسان‌تر بود؛ زیرا وی آنان را به کار در ساعت‌های بیش‌تری وامی‌داشت. کارگران زن با توجه به نبود قانون دولتی، به‌آسانی استثمار می‌شدند.^۲

مورخان گفته‌اند که در پایانه سده نوزدهم، بسیاری از صنایع دستی ایران جای خود را به کالاهای کارخانه‌ای غربی دادند. اما قالی‌ها از این وضع مستثنی شدند و غریبان به دلیل علاقه به آنها، بر تقاضایشان افزودند.^۳ مقاله عبدالله‌اف درباره بورژوازی و طبقه کارگر در دهه ۱۹۰۰ نیز مدعی است که تنها قالی‌بافی، تولید تریاک و شماری از دیگر بخش‌های تولیدی، در آن‌چه سرمایه خارجی بدان راغب بود، با رقابت آسیب‌زایی روبه‌رو نشدند.^۴ عیساوی در این باره می‌گوید:

بلکه مهم‌ترین صنایع دستی سودآور در بازارهای خارجی توسعه‌یافته، قالی‌بافی بود که مبلغ معتناهی از سرمایه خارجی و خانگی را جذب می‌کرد و تا ۱۹۱۴ ارزش کالاهای صادراتی یک میلیون پوند بود.^۵

۱. همان، ۴۸.

۲. همان، ۴۹، ترجمه والتین مقدم.

۳. کدی، به نقل از عیساوی، ۱۹۷۱، ۵۶.

۴. همان، ۴۹.

۵. عیساوی، ۱۹۷۱، ۲۵۹.



اقتصاد ایران هنوز طبقه‌ای از کارگران صنعتی مدرن را پدید نیاورده بود، اما کارگران بسیاری در ایران بودند که خود ابزار تولید نداشتند و نیروی کار خود را به صاحبان سرمایه می‌فروختند. ژانت آفاری (۱۹۹۴م) در پژوهش خود درباره انقلاب مشروطیت می‌گوید که اجتماعيون - عاميون بر آن بودند که در میان کارگران فعالیت کنند، آنان را سازمان دهند، برای دست‌مزدهای بالاتر به مبارزه دست زنند و بر سرمایه‌داران و مدیران فشار بیاورند تا آنان شیوه تولیدی نوتری در پیش گیرند. هرچند کارگران زن در میان پرولترهای نخستین، نیمه پرولترها و تولیدکنندگان جزئی کالا بودند، هیچ مدرکی از سازمان دادن آنان وجود ندارد. ما تنها از مشارکت زنان در صنایع بی‌شمار اصفهان آگاهییم.^۱

ما شواهدی داریم از استخدام کارگران زن فقیر و بیوه‌ها برای پشم‌ریسی قالیچه‌ها در اصفهان و دیگر جاهای دیگر، حکایت می‌کنند. برای نمونه، منصور معدل (۹-۱۹۹۴) در اثر خود درباره جنبش تنباکو (۱۹۰۰-۱۸۹۰)، از گفته یک مأمور «محصل» مالیات در اصفهان، درباره اوضاع رو به زوال صنایع بافندگان، آشکارا گزارش می‌دهد:

در گذشته منسوجات با کیفیت بالا در اصفهان برای همه کس از بلندپایه‌ترین تا دون‌پایه‌ترین اقشار که محصولات محلی را می‌پوشیدند، تولید می‌شد. اما در چند سال اخیر، مردم ایران تن و جانشان را می‌دهند تا تولیدات رنگارنگ و ارزان اروپا را بخرند. آنها با چنین گرایشی، خساراتی بیش‌تر از آنچه تصور می‌کنند، متحمل می‌شوند. بافندگان محلی به تقلید از مصنوعات وارداتی کیفیت کارشان را پایین آورده‌اند. روس‌ها خرید منسوجات ایران را متوقف کرده‌اند و بسیاری از مشاغل خسارت‌های بزرگی را متحمل شده‌اند. حداقل یک دهم صنوف این شهر، بافندگان بودند که حتی یک پنجم آن باقی نمانده‌اند. در حدود یک بیستم بیوه‌های نیازمند اصفهان، بچه‌هایشان را از درآمدی که از نخ‌ریسی برای بافندگان کسب می‌کنند، بزرگ کرده‌اند. آنها اکنون منبع امرار معاش خود را از دست داده‌اند. همین‌طور هم دیگر اصناف مهم از قبیل رنگرزا، پنبه‌زن‌ها و رخت‌شویان زیان

۱. شرح درازدانی در این باره در کتاب عیسوی (۱۹۷۱، ۲۷۹-۲۸۲) وجود دارد.

دیده‌اند. دیگر پیشه‌ها نیز تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال، کشاورزان دیگر نمی‌توانند پنبه‌هایشان را به قیمت بالا به فروش برسانند. (متن برجسته افزوده شده است).

بی‌گمان، کار زنان به دلیل طبقه اجتماعی آنان با یک‌دیگر متفاوت بود، اما اطلاعات اندکی درباره تفاوت آنها از دید نژادی و مذهبی وجود دارد. به هر روی سندی درباره وضع اقتصادی ارامنه جلقا در ۱۸۸۱، نشان می‌دهد که از زنان در میان صنعت‌گران یاد شده است:

اکثر زنان به بافتن جوراب مشغولند و تعدادی از مردان نیز در کارگاه‌های بافندگی کار می‌کنند.^۱

بانوان خانه‌دار پس از خرید «سیورسات» سالانه، طبق احتیاجات روزانه، بدون اینکه نیازمند خرید چیزی غیر از گوشت از مغازه باشند، از آنها استفاده می‌کنند... به‌طور کلی در جلقا نیازی به کلفت و نوکر نیست؛ چون همه کارهای خارج از خانه را مردان و مدیریت امور خانه را زنان انجام می‌دهند و فقط در مواقع ضروری از زنان برای پختن نان، شستن البسه کثیف و بعضی از کارهای سنگین استفاده می‌کنند. هیچ‌کدام از زنان نیازی به پرستار بچه ندارند؛ به خاطر اینکه بچه‌ها را خودشان با عواطف لطیف مادرانه‌شان در دامن خود پرورش می‌دهند.^۲

اگرچه این سند بیش‌تر به شیوه‌ای ستایش‌گرانه «مدیریت خردمندانه خانگی» آنان را آشکار می‌سازد، گواهی‌اش به کارخانگی زنان ارمنی جالب توجه است. بدبختانه باید گفت که این گزارش موردی درباره تقسیم جنسی کار در خانواده‌ای ارمنی، اطلاعاتی درباره زنان مزدور عرضه نمی‌کند.

برپایه شواهد موجود، تحقق شکلی از طبقه‌ای نیمه‌پرولتاریایی یا جمعیت ذخیره زنان کارگر، هم‌زمان با انتقال از وضعیت پیش‌سرمایه‌داری به سرمایه‌داری در پایانه دوره قاجار

۱. به نقل از عیسوی، ۱۹۷۱، ۶۰.
۲. همان.





مسلم است. زنان و بچه‌ها در هر جای خاورمیانه؛ یعنی جایی که روابط تولیدی سرمایه‌داری و پیش‌سرمایه‌داری به همین شکل در پیوند بودند، در گونه‌هایی از کار به خدمت گرفته می‌شدند. دونالد کواترت (۹۶-۱۹۲۷م) در *تاریخ اجتماعی‌اش* درباره امپراتوری عثمانی در آغاز سده بیستم می‌نویسد:

کارگری بچه‌ها متداول بود و دختران جوان، بخش مهمی از کارگران کارخانه‌ها را به خصوص در صنایع نساجی و تنباکو تشکیل می‌دادند.

گزارش او اهمیت جنس، طبقه و قومیت را در بسیج کارگران در امپراطوری عثمانی نشان می‌دهد:

در یکی از کارخانه‌های الیاف دولتی در استانبول، یتیم‌های مسیحی از آناتولی مرکزی برای دریافت دست‌مزد کار می‌کردند. در کارخانه‌های ابریشم‌ریسی بورسا، یک مرکز صنعتی مهم، بسیاری از دختران جوان از روستاهای نواحی اطراف استخدام شده بودند و در خواب‌گاه‌های نزدیک کارخانه‌ها اسکان داده شده بودند؛ مثل همتایانشان در نیوانگلند و ژاپن در همان زمان. دختران و زنانی که در کارخانه نساجی حرکة نزدیک استانبول کار می‌کردند، به شیوه‌ای مشابه زندگی می‌کردند و بر اساس قومیت از هم جدا شده بودند^۱.

جودیت تاکر در *زنان در مصر سده نوزدهم*، نشان می‌دهد که کار صنعت در حوزه انحصاری مردان نبود و زنان نیز در کارخانه‌های ایجاد شده به همت محمدعلی [پاشا] به‌ویژه کارخانه‌های مرتبط با نساجی کار می‌کردند. افزون بر این، زنان به گونه‌ای بی‌تناسب، بخش فراوانی از جمع بردگان به شمار می‌رفتند؛ زیرا بردگان در اصل خدمت-کاران خانگی بودند. چنان‌که گلدبرگ در *بازنگری (نقد) خود در کتاب تاکر می‌گوید*: زنان هم‌چنین در سرگرمی‌های مردان، چه به‌صورت فواحش، رقاصه‌ها، آوازخوانان یا دیگر عمده‌طرب به کار گرفته شده بودند. ما نمی‌دانیم این بخش

۱. کواترت، ۱۹۹۶، ۲۷.

از نیروی کار تا چه اندازه وسیع بوده‌اند، اما تا دهه ۳۰-۱۹۲۰ اعتقاد عمومی این بود که میزان فحشا در حال افزایش است.^۱

شواهد موجود از امکان افزایش میزان خودفروشی در دوره قاجار به شکلی مشابه خبر می‌دهند. بی‌گمان، این روی‌داد «معضلی اجتماعی» بود که با فقر گره می‌خورد و «مسئله اخلاقی» مرتبط با دربار قاجار به شمار می‌رفت و دست کم مشروطه‌خواهان و اصلاح-طلبان، به شکل گسترده‌ای آن را نقد می‌کردند. اعتمادالسلطنه، معضل خودفروشی را یادآوری می‌کند و گفته شده است که امین‌السلطنه، نیمی از وقتش را با فواحش می‌گذراند.^۲ گاه زنان فاحشه، که ممکن است برخی از آنان آوازه‌خوان و رقاص دربار قاجار بوده باشند، بیوه‌ها یا زنان رهاشده طبقات پایین‌تر بودند. بی‌گمان، فقر یکی از علت‌های خودفروشی شمرده می‌شد و ما با توجه به برخی از گزارش‌های معاصر می‌دانیم که گدایی زنان رواج داشته است.^۳ ممکن است کلفتی یا شکلی از بیگاری همچون برده‌داری، در بسیاری از خانواده‌های ثروتمند موجود بوده باشد. تاج‌السلطنه به نقل از «ننه و دده» خود می‌نویسد که این دومی سیاه بوده است.^۴ گمان می‌رود که زنان در سلطنت قاجارها، به طور متناوب هر از گاه به خودفروشی تشویق یا مجازات شده باشند یا با آنان مدارا شده باشد. تنبیه‌های شدیدی برای فواحش و مشتریان آنان در برخی از گزارش‌ها آمده است. برای نمونه، سرهای فواحش را تراشیده و آنان را در خیابان‌ها گردانده‌اند.^۵

ممکن است برای خودفروشی در همان زمان، کارکردی اقتصادی نیز بوده که فراهم-کننده ممر درآمد و کار ارزان برای قاجارها شمرده می‌شده است. فواحش در بسیاری از اوقات دستگیر و پس از بازگشت به کار جریمه می‌شدند. سالانه چهارده‌هزار تومان در زمان ناصرالدین شاه از فواحش گرفته می‌شد. دلریش به نقل از کرزن می‌نویسد که مقام-های محلی درآمد بیش‌تری از فواحش می‌گرفتند و مأموران فاسد به پیروی آنان از فواحش

۱. گلدبرگ (Goldberg)، ۱۹۹۶، ۱۶۸.

۲. به نقل از دلریش، ۱۳۷۵، ۵۳.

۳. رک: دلریش، ۶۵-۶۴.

۴. دلریش، ۶۲.

۵. همان، ۵۴.





اخاذی می‌کردند.^۱ یک بازداشتگاه وجود داشت تا به صورت ظاهری فواحش را اصلاح کند، اما آنان را در حقیقت در کار تولید پوشاک برای ملاها و سربازان به خدمت گرفته بود و زنان مسن‌تر برای شست‌وشوی میّت آماده تدفین، به کار گرفته می‌شدند.^۲ سلطنت طلبان نیز از نظر سیاسی از زنان فاحشه در مبارزه‌شان بر ضد مشروطه‌خواهان بهره می‌بردند.

فرصت‌های سیاسی و فشارهای اقتصادی انقلاب مشروطه

پژوهش‌های فمینیستی معاصر درباره انقلاب مشروطه، به بازیابی صدای زنان و روایت‌های چشم‌گیر جنسیتی کمک کرده است. افسانه نجم آبادی (۱۹۹۸) به بررسی اپیزودی فراموش شده در تاریخ ایران می‌پردازد؛ هنگامی که زنان و کودکان ایرانی روستاهای خراسان در امتداد مرز روسیه یا در اثر هجوم قبایل ترکمان (بهار و تابستان ۱۹۰۵) به بردگی فروخته یا گرفته می‌شدند. خشم گسترده درباره «دختران قوچان»، بر شتاب گرفتن انقلاب مشروطه ایران (۶-۱۹۰۵) افزود. پروین پایدار (۱۹۹۵)، نقش‌های سیاسی زنان و ویژگی جنسیت‌گرای اصلاحات سیاسی را در سه دوره تاریخی ایران نو برمی‌رسد و ژانت آفاری (۱۹۹۶)، تاریخ جامعی درباره سرچشمه‌های دموکراسی، دموکراسی اجتماعی و فمینیسم (۱۹۱۱ - ۱۹۰۹) عرضه می‌کند. او با این کار، همچون نجم آبادی، جنبه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران را آشکار می‌سازد. زنان در شرح وی، موضوع‌های تاریخ، بازیگران سیاسی و گروه‌های آسیب‌پذیر مهار (کنترل) شدنی خوانده می‌شوند. بررسی آفاری نیز فعالیت جمعی زنان را در انقلاب مشروطه به پشتیبانی از ملی‌گرایی و حقوق زنان بازگو می‌کند. او می‌نویسد که گزارش‌های جالب توجهی از حمایت وطن‌پرستانه زنان در روزنامه‌های این دوره منتشر شده است. برای نمونه، روزنامه مجلس در نوامبر ۱۹۰۶، چنین گزارش داد:

بیوه‌ها گوشواره‌ها و دستبندهایشان را اهدا کرده بودند تا به گردآوری سرمایه

لازم برای ایجاد یک بانک ملی کمک کنند... هر کسی از دیگری سبقت می‌گرفت

تا مشارکت بیش‌تری داشته باشد.^۳

۱. همان، ۵۵-۵۷.

۲. همان، ۵۶.

۳. به نقل از آفاری، ۱۹۹۶، ۱۷۹.

او به ما می‌گوید که روزنامه *بامداد* درباره زن رخت‌شویی نوشت که به صحن مجلس آمد و یک تومان پرداخت و درخواست کرد که نامش را در بانک بنویسند. مجلس، انجمن و *ندای وطن*، نامه زنی را از قزوین خطاب به سعدالدوله، نماینده مجلس و کمک‌کننده به نوشتن قانون جدید منتشر کردند. آن زن پیش‌نهاد کرد که جواهرات ذخیره شده‌اش را برای «ایام مبادا» اهدا کند و همسایه تهیدستش (زنی بیوه و مادر بچه‌ای خردسال)، بسیاری از وسایل خانه‌اش را آورد. یک زن دیگر «ارثیه» پنج‌هزار تومانی‌اش را بخشید و دیگران نیز به همین شیوه بسیار کمک کردند. فعالیت‌های زنان به نوشته آفاری، در ستون‌های روزنامه‌ها با عنوان‌هایی مانند «چیست مردی که از یک زن کم‌تر است؟» می‌آمد و تحسین می‌شد و بسیاری از مردان را بیش‌تر شرم‌منده می‌کرد؛ زیرا آنان ذخایرشان را در بانک‌های اروپا حفظ می‌کردند.

آفاری هم‌چنین درباره چگونگی سهیم شدن زنان وطن‌پرست در جنبشی با هدف به‌کارگیری پوشاک محلی و نخریدن منسوجات وارداتی اروپایی شرح می‌دهد که در آنان همچون زنان هندی در تحریم سوادشی (۱۱-۱۹۰۴م) کالاهای انگلیسی؛ این باور وجود داشت که تحریم منسوجات اروپایی در ایران، ملت را از وابستگی به تاجران و کارخانه‌داران اروپایی آزاد خواهد کرد. کودکان یک مدرسه با افتخار جامه‌های محلی پوشیدند و زنان در تبریز با امید به اینکه ملت به‌زودی منسوجات خودش را تولید می‌کند، نشست‌هایی درباره تحریم و درخواست از دیگران برای «پوشیدن لباس‌های کهنه‌شان در زمانی بیشتر» برگزار کردند.^۱

اما به هر روی زنان، «تحت سیطره» بودند. آفاری هم‌چنین شرح می‌دهد که سعدالدوله، مشاور محمدعلی شاه، برای بدنام کردن مجلس و حمله به حامیان حقوق زنان که به رواج دادن فساد و فحشا متهم شده بودند، چندین راه‌برد (استراتژی) پیش‌نهاد داد. او در این کوشش، گروهی از فواحش را فراخواند که به صورت بی‌حجاب به تظاهراتی (راه‌پیمایی) در



خیابان‌های تهران دست زند و این شعار را سردهند: «قانون به ما آزادی داده تا تکالیف مذهبی مان را ترک کنیم و آن‌طور که می‌خواهیم زندگی کنیم»^۱.

یکی از کشمکش‌های انقلاب مشروطه بر سر توسعه آموزش‌گاه‌های جدید (مدرسه) بود. مدرسه در جای آموزش‌گاه‌های سنتی «مذهب‌محور» (مکتب) می‌بایست می‌نشست و به ویژه کشمکشی بر سر تحصیل دختران وجود داشت. آفاری شرح می‌دهد که مخالفان مدرسه‌های تازه ادعا می‌کردند که نگران از دست رفتن نجابت زنانند. موافقان در پاسخ می‌گفتند: بستگان مذکر آموزگار زن، به بیش‌تر دخترانی که به مدرسه‌های سنتی می‌روند، از نظر جنسی تعرض می‌کنند و مدرسه‌های نو، نه تنها زنان را از تعلیم و تربیت شایسته‌ای برخوردار می‌سازد، که آنان را از چنین پیش‌آمدها حفظ می‌کند. آنان هم‌چنین استدلال می‌کردند که تحصیل در مدرسه، مانع رشد معضل اجتماعی معاصر خواهد شد؛ زیرا زندگی زنان تهی‌دست، بی‌سواد و بیوه با «عایدات» ناچیز حضانت، به گدایی و فحشا می‌گذرد^۲.

یکی از سخنورترین و نیرومندترین مدافعان حقوق زنان، تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه بود. مباحث عمومی او که عضو فعال «انجمن آزادی زنان» بود، پرده‌نشینی، فحشا و ازدواج‌های تحمیلی بدون عشق را در برمی‌گرفت. او استدلال می‌کرد که بسیاری از معضلات ملت از استمرار پرده‌نشینی سرچشمه می‌گیرد. وی می‌گوید: درآمد اندک مرد در خانواده‌ای از طبقه کارگر شهری، هیچ‌گاه برای تأمین مخارج آن کافی نبود؛ زیرا چندین زن (زنش، مادرش، دخترانش و خواهرانش) و حتی برادر یا خواهرزاده او در خانه‌اش بودند و از این‌رو، زنان طبقه کارگر برای حمایت از خودشان، به سوی فحشا کشیده می‌شدند. اما اگر پرده‌نشینی برداشته می‌شد و زنان در حرفه‌های گوناگون استخدام می‌شدند، به زندگی آبرومندان‌ای می‌توانستند دست یابند و دیگر اعضای خانواده‌ها در آسودگی و سربلندی می‌توانستند زندگی کنند^۳.

ما آگاهی اندکی درباره زنان فقیر شهری، زندگی دشوار دوشیزگان و دایه‌ها یا تجربه‌های ازدواج زنان شهری یا روستایی داریم. اما اثر آفاری، دورنمایی از این موضوع‌ها عرضه می‌-

۱. همان، ۱۹۹۶، ۱۳۳؛ دلریش، ۱۳۵۷، ۷-۵۶؛ بیات، ۱۹۷۸، ۲-۳۰۱.

۲. آفاری، ۱۹۹۶، ۱۹۱.

۳. همان، ۱۹۶.



کند. آفاری با نوشتن درباره روزنامه هفتگی *دانش*، توجه ما را به رفتارها و دیدگاه‌های برتری‌جویانه و منفی درباره زنان فقیر جلب می‌کند. مسائلی مانند اختلاف‌های سنی بسیار میان مردان و زنان در بیش‌تر ازدواج‌های شهری؛ جایی که گاه شوهران ده‌ها سال از زنانشان مسن‌تر بودند، زنان باردار و کودکان رها شده آنان، آزار جنسی زنان در خیابان‌ها و زندگی زنان طبقه متوسط شهری که همسرانشان آنان را بردگان واقعی می‌دیدند، در این اثر وجود دارد.^۱

زنان در انقلاب مشروطه، از نظر سیاسی بیش از پیش در عرصه حاضر شدند، اما وضع وابسته و ستم‌پذیرانه آنان، به موضوع مباحث همگانی بدل شد. هنگامی که گروهی از بیوه‌های تنگ‌دست که مستمری‌شان ماه‌ها ادا نشده بود، در آگوست ۱۹۰۷ در میدان «توپخانه» نزدیک پارلمان بست نشستند، مجله *حبل‌المتین* در سرمقاله‌ای به وضع بد آنان اشاره کرد:

بیچاره‌ترین و بی‌گناه‌ترین مردم جهان، زنان ایرانی هستند به‌ویژه شهرهای بزرگ و خصوصاً زنان تهران که درهای همه پناهگاه‌ها به رویشان بسته است.^۲

این سرمقاله می‌افزاید که این زنان نه آموزش دارند و نه حرفه‌ای که از طریق آن زندگی خود را تأمین کنند و بنابراین، به طور کامل به همسرانشان وابسته‌اند. آنان به سبب زندگانی وابسته و ناپایدار خود، سوءاستفاده‌های همسرانشان را پذیرفته‌اند و از همه «خرده فرمایشات» آنان اطاعت می‌کنند. هنوز مردان چنان ناعادلانه رفتار می‌کنند که گویی زنان انسان نیستند. این سرمقاله با عنوان «رسواترین مردم» استدلال می‌کند که ملت به سبب نوع رفتارشان با زنان بدنام گشته است. *حبل‌المتین* وعده می‌دهد که اگر وزیران و اعضای متمول جامعه از رسیدگی شتابنده به وضع زنان تهی‌دست نشسته در میدان توپخانه خودداری کنند، صندوقی برای آنان ایجاد خواهد کرد.^۳

کشف و استخراج نفت در آغاز انقلاب مشروطیت (۱۴-۱۹۱۱)، موجب دگرگونی اقتصاد سیاسی ایران شد. نخست انگلستان امتیاز استخراج نفت ایران را با هم‌کاری شرکت نفت

۱. همان، ۲۰۰.

۲. به نقل از همان، ۲۰۱.

۳. همان.

ایران - انگلیس به دست آورد. به هر روی اقتصاد ایران در این هنگام هنوز با کشاورزی، تولید قالی و صنایع دستی زنان اداره می‌شد. کلارا رایس، یکی از اعضای هیئت مسیحی که به طور گسترده به ایران سفر کرده است، از اهمیت بیگاری زنان با عنوان‌های کشاورز، چوپان، قالی‌باف و فرآورنده خوراک و پوشاک برای خانواده‌ها در منطقه‌های روستایی یاد می‌کند.^۱

نوگرایی، صنعتی شدن و کارگری شدن در دوره رضاشاه

بسیاری از افراد در ۱۹۰۰، همچنان «شبان کاره‌های» عشایری بودند یا به کار کشاورزی می‌پرداختند. هالییدی می‌نویسد که اگرچه عضویت واقعی طبقه زمین‌دار با برنامه‌های رضاشاه در دهه ۳۰-۱۹۲۰ دگرگون شد، طبقات بالادستی (مسلط) از نظر اجتماعی سران قبیله‌ها، زمین‌داران بزرگ، بازرگانان و اشراف دربار و خدمات کشوری بودند؛ الگویی که تا دهه ۵۰-۱۹۴۰ بسیار کم تغییر کرد.^۲

ایران در آغاز ۱۹۱۴ به سازمان جهانی کار^۳ پیوست و در ۲۱-۱۹۲۰، این سازمان دولت را از نگرانی‌اش درباره وضع کار در صنعت قالی کرمان آگاه ساخت. این روی‌داد صدور احکامی را برای بهبود وضع کار با در نظر گرفتن مدت کار روزانه، حداقل سن استخدام دختران و پسران، امنیت و بهداشت و سلامت، به دنبال آورد. به نوشته فلور^۴، در بخشی از دو ماده فرمان ۱۷ دسامبر ۱۹۲۳ آمده است:

پسران و دختران باید در کارگاه‌های جداگانه کار کنند، کارگاه‌های مختلط اکیداً ممنوع هستند و سرکارگران مرد؛ آنهایی که نمونه‌ها را به کارگران دیکته می‌کنند، نباید وارد کارگاه‌های دختران شوند، آن‌جا باید سرکارگران زن استخدام شوند.

دلیل این جداسازی و اجرایی شدن این ماده روشن نیست. ما اطلاعاتی درباره آزار جنسی قالی‌بافان زن در این دوره نداریم. نخستین مرحله از صنعتی شدن ایران و تلاشی

۱. پویا، ۱۹۹۹، ۳۱.

۲. هالییدی، ۱۹۷۹، ۱۴.

3. International Labor Organization (ILO).

۴. فلور، ۱۹۸۵، ۸۸.



هم‌آهنگ برای «دولتی‌سازی» و نوگرایی در دهه ۴۰-۱۹۳۰ رخ داد؛ یعنی جاده‌ها، خط-های تلفن، اتومبیل‌ها، یک خط راه آهن و کارخانه‌های در انحصار دولت، مدارس جدید، یک دانش‌گاه، برخی از آموزش‌ها برای دختران، کشف حجاب و قانون‌های حقوقی تازه، در این دوره پدید آمد. زنان در این دوره به رفتن به دانش‌گاه و کار برای بخش دولتی در حال رشد تشویق شدند. «بوروکراسی» دولتی به نسبت سریع رشد کرد و به جذب شمار اندکی از زنان طبقه متوسط نوپا پرداخت.^۱

فلور (۱۹۸۴-۱۹۸۵) صنعتی شدن، شکل‌گیری گونه‌ای از پرولتاریای صنعتی و فعالیت واحد تجاری را در دهه ۴۰-۱۹۳۰ شرح می‌دهد. بیش‌تر بیست کارگاه نساجی کلان را دولت و سرمایه خصوصی در ۱۹۳۹-۱۹۳۱ و بیش‌تر در اصفهان، یزد، کرمان و شاهی ساختند.^۲ به هر روی، شهرنشینی، صنعتی شدن و کارگری شدن محدود بود و از این‌رو، رشد نیروی کار زن شهری یا نو محدود می‌شد. افزون بر این، قانون ممنوعیت اتحادیه‌های کارگری در ۱۹۳۶، از فعالیت طبقه کارگر جلوگیری کرد. ۷۹ درصد جمعیت در ۱۹۳۰ هنوز در منطقه روستایی زندگی می‌کردند.^۳

تخمین‌ها درباره حجم نیروی کار صنعتی در پایانه دوره رضاشاه، با یک‌دیگر متفاوتند. فلور (۱۹۸۴) با عدد ۲۶۰/۰۰۰ نفری عبدالله اف و برآورد ۲۵۰/۰۰۰ نفری یک نظامی روسی موافق نیست؛ زیرا این عددها با آمار ۲/۱ میلیونی نیروی کار مردان فعال و نیروی کار نامعلوم و فراوان زنان ناسازگار است.^۴ بی‌گمان، بیش‌تر نیروی کار زنان (۲۵۰/۰۰۰ نفر بر پایه تخمین فردی امریکایی) به صنعت قالی‌بافی می‌پرداخت و از این‌رو، این صنعت بزرگ‌ترین منبع اشتغال به شمار می‌رفت.^۵ اگرچه این عدد به جنس تقسیم نشده، فلور به دسته‌بندی کارگران صنعت نساجی پرداخته است. او می‌نویسد:

در کرمان در حدود هفت‌هزار کارگر در صنعت قالی‌بافی استخدام شده بودند که

۷۵ درصد از آنان، کودکان بین شش تا دوازده ساله و زنان بودند. ۲۵ درصد

باقی‌مانده کمابیش از جوانان پانزده تا هجده ساله بودند.^۶

۱. نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ۵۴.

۲. فلور، ۱۹۸۴، ۳۰.

۳. باربر، ۱۹۷۷، ۲۵.

۴. فلور، ۱۹۸۴، ۲۷.

۵. همان، ۳۱.

۶. فلور، ۱۹۸۵، ۶۰.

بیش تر دوازده کارخانه ریسندگی جدید در مارس ۱۹۳۷، ۴۳۱۳ مرد، ۹۶۱ زن و ۲۳۷۸ کودک را استخدام کرده بودند.^۱ زنان و کودکان آشکارا کمتر از کارگران مرد مزد می گرفتند. باریب رقم‌هایی برای جمعیت فعال اقتصادی مرد عرضه کرده است که جمعیت زنان را در برنمی گیرد. او می نویسد که در ۱۹۴۶، بیش از ۷۵ درصد جمعیت فعال اقتصادی در بخش کشاورزی کار می کرد؛ رقمی که بر پایه گزارشی درباره وجود ۵/۲ میلیون خانوار کشاورز، استوار بود.^۲ این آمار روشن می سازد که کشاورزی و صنایع خانگی از نظر اقتصادی مهم ماندند و کار بی مزد (بیگاری) زنان در زمینه فعالیت‌های کشاورزی و شبانی کوچ نشینی ادامه داشت. پویا^۳ به نقل از بهنام چنین نتیجه می گیرد که چهل درصد مالیات از بخش کشاورزی، ده درصد از صنعت نفت، بیست درصد از دیگر صنایع و مانده آن از منابع غیر اختصاصی (نامعین) به دست می آمد.

دست‌مزدها و وضع کار در منطقه‌های شهری و روستایی، بسیار ناگوار و در مؤسسه‌های بخش خصوصی بی‌رحمانه بود. صاحبان کارخانه به کارگران تهمت می زدند و به آنان مزد نمی دادند. افزون بر کار کودکان، بیگاری دوباره در بخش خصوصی رواج داشت. چنان که فلور^۴ گزارش می دهد، یک کارخانه ابریشم دولتی در چالوس (۱۹۳۳) بافندگان ابریشم یزدی را به کار مجبور کرد. بسیاری از کارگران (بیش تر زنان و کودکان) بینایی‌شان را در صنعت قالی بافی از دست می دادند، شکل فیزیکی بدنشان بسیار تغییر می کرد و کوتاهی عمرشان تحمل می شد.

بخش مهمی از سهم اقتصاد ایران به رغم صنعتی شدن آن در دوره رضاشاه تا دهه ۶۰- ۱۹۵۰، از کشاورزی به دست می آمد؛ جایی که زنان نقش مهمی در تولید خوراک و کالاهای پر رنج صنایع خانگی بازی می کردند. هم‌چنین کارگاه‌های نساجی و قالی بافی در روستا و شهر، کارگران زن را به خدمت می گرفتند و گروهی از زنان در منطقه‌های شهری در پی آن بودند که در خدمات خصوصی یا شخصی مانند کلفتی، دلاکی حمام، پیرایش-

۱. همان.

۲. باریب، ۱۹۷۷، ۳۴.

۳. ۱۹۹۹، ۳۶-۳۷.

۴. ۱۹۸۵، ۱۱۱.

گری مو، بنداندازی، رختشویی، پیش‌گویی / فال‌گیری و خودفروشی) به کار گماشته شوند.

صنعتی شدن شتابنده پس از دهه ۶۰-۱۹۵۰

سرشماری ۱۹۵۶ در آستانه دومین مرحله صنعتی شدن ایران، نشان‌دهنده وجود ۵۷۳/۰۰۰ زن در جمعیت فعال اقتصادی بود. این سرشماری هم‌چنین نشان داد که نیمی از جمعیت کشور در منطقه‌های روستایی زندگی می‌کنند و کار کردن کودکان به‌ویژه دختران جوان، پدیده‌ای فراگیر است. آمارهای رسمی از تمرکز شمار فراوانی از زنان بر صنایع روستایی (بیش‌تر در منطقه‌های روستایی) حکایت کرده‌اند.^۱ بیش‌تر زنان در کارگاه‌های قالی‌بافی، نساجی و ریسندگی یا کارخانه‌های کبریت‌سازی، شیشه و جعبه‌های مقوایی، چای، پنبه پاک‌کنی و گونی‌بافی یا در صنایع قلاب‌دوزی به کار گرفته می‌شدند. آنان در بخش خدمات در سطح‌های پایین‌تر، نظافت‌چی و پیش‌خدمت بودند؛ کارهایی که زنان در آنها کارگر «غیر ماهر» خوانده شده بودند و دست‌مزدهایی کم‌تر از مردان دریافت می‌کردند. چنان‌که باریر^۲ می‌گوید، منسوجات و تولید غذا در این دوره از جایگاه‌های بالایی برخوردار بودند. ۳۴ درصد از کارگران مولد در ۱۹۵۶ و چهل درصد از آنان در ۱۹۶۶، زن بود. بی‌گمان، با توجه به گستره کار تولیدی خانگی در منطقه‌های روستایی، این رقم کم‌تر از آمار واقعی است.



۱. میرانی، ۱۹۸۳، ۷۸.

۲. ۱۹۷۱، ۱۸۸.

جدول زیر از شمار کارگران مولد دهه ۶۰ - ۱۹۵۰ و سهم به نسبت فراوان کارگران زن گزارش می‌دهد:

کارگران استخدام شده در کارخانه‌ها ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶

نوع کارخانه	۱۹۵۶	۱۹۶۶	
تولید غذا و آشامیدنی	۸۴،۷	۱۴۰،۹	۱۱
دخانیات	۵،۶	۴،۱	—
منسوجات	۳۵۹،۷	۶۱۱،۹	۴۸
پاپوش‌ها و دیگر منسوجات	۱۲۵،۸	۶۱۳،۵	۱۳
مبلمان و اثاثیه چوب و چوب‌پنبه	۱،۱	۱،۹	—
کاغذ و محصولات کاغذی	۲،۸	۷،۸	—
چاپ و نشر	۵،۷	۷،۷	—
چرم (مانند کفش)	۱،۸	۳،۸	—
محصولات پلاستیکی	۱۱،۳	۱۲،۳	۱
محصولات شیمیایی	۶۸،۴	۸۵،۱	۷
نفت، زغال و دیگر مواد معدنی غیرفلزی	۰،۳	۱،۶	—
صنایع فلزی بنیادی	۵۸،۸	۱،۶	—
محصولات فلزی	۴،۸	۰،۳	—
ماشین‌آلات غیرالکتریکی	۲،۲	۲،۹	—
ماشین‌آلات الکتریکی، وسایل	۱۵،۴	۵۱،۸	۴
تجهیزات حمل و نقل	۹،۷	۱۸،۹	۱
متفرقه	۸۱۵،۷	۱،۲۶۷،۶	۱۰۰
جمع کل	۸۱۵،۷	۱،۲۶۷،۶	۱۰۰
کارگر مرد	۵۳۸،۰	۷۵۹،۰	۶۰
کارگر زن	۲۷۸،۰	۵۰۶،۰	۴۰





آمارهای رسمی به فعالیت اقتصادی زنان روستایی پرداخته‌اند، اما نشان می‌دهند که استخدام زنان در تهران (۶۶-۱۹۵۶)، به‌گمان از پی افزایش درآمدها یا مهاجرت‌های روستایی - شهری کاهش یافت. استخدام زنان از نه درصد در آستانه دهه ۷۰-۱۹۶۰ تا یازده درصد در ۱۹۷۱، رشد کرد. هالیدی می‌نویسد: انتظار می‌رفت که میزان استخدام زنان شهری تا ۲۵ درصد در آغاز دهه ۲۰۰۰-۱۹۹۰ افزایش یابد.^۱ باید توجه داشت که این درصد در پایان دهه ۲۰۰۰-۱۹۹۰ در جمهوری اسلامی به دست آمده است.

بسیاری از سیزده درصد همه زنان بالای دوازده سال (۴/۱ میلیون نفر)، در آغاز دهه ۸۰-۱۹۷۰ استخدام شدند و بسیاری از آنان در حومه (پیرامون) شهر بودند. هفتاد درصد کل پارچه‌بافی و ۷۲ درصد قالی‌بافی را در بخش روستایی، بیش‌تر زنان و دختران سامان می‌دادند.^۲ آنان یا کارگران خانگی «بی‌موجب» بودند یا دست‌مزدهای بسیار کمی دریافت و در اوضاع بسیار فقیرانه‌ای زندگی می‌کردند و برای همین کار نیز به دلالتان استخدام-کننده مدیون بودند. پویا به نقل از فیشر می‌نویسد که در ۱۹۷۰ در کارخانه‌های نساجی یزد به زنان در هر روز نود ریال پرداخت می‌شد که در زیر خط فقر بود.^۳ بنابراین، ایران الگوی متناقضی از نیروی کار صنعتی برجسته‌ای در بخش روستایی داشت و بخش کم‌تری از زنان منطقه‌های شهری از استخدام‌شدگان در صنعت به شمار می‌رفتند.^۴

ایران در دهه ۱۹۷۰، به صادرکننده مهم نفت و کشوری «نیمه‌حاشیه‌ای» و رو به جلو بدل گردید. هنگامی که صنعتی شدن توسعه یافت و کارخانه‌ها رشد کردند، زنان بیش‌تری با عنوان «کارگران تولیدی» و دیگر «کارمندان» در بخش کارخانه‌های نوآمده (مدرن) به خدمت گرفته شدند. زنان در آستانه انقلاب، دست‌مزدها و مواجیبی بین ۲۰-۲۷ درصد کل دست‌مزدهای بخش کارخانه‌های صنعتی و خصوصی به دست می‌آوردند.^۵ این تناسب پس از انقلاب به شکل چشم‌گیری از میان رفت؛ زیرا کار در کارخانه برای زنان مسلمان نامناسب پنداشته می‌شد. اما کار در کارخانه حتی پیش از انقلاب، ممکن بود برای زنان از

۱. هالیدی، ۱۹۷۹، ۱۹۱.

۲. همان، ۱۹۱.

۳. پویا، ۱۹۹۹، ۴۷.

۴. هالیدی، ۱۹۷۹، ۱۹۲.

۵. مقدم، ۱۹۹۳، ۱۸۹.



دید اخلاقی آسیب‌زا باشد و گمان می‌رفت که بسیاری از کارخانه‌ها زنان زحمت‌کش را جذب کنند. یک فعال چپی، از تلاش برای سازمان دادن کارگران کارخانه‌ها یاد می‌کند و در پایان می‌گوید:

در اتاق بسته، من زنانی را پیدا کردم که بعد از پایان کار، خودفروشی می‌کردند یا به مواد مخدر معتاد بودند یا در معرض خشونت قرار داشتند؛ آن چنان عمومی و در نتیجه توجیه شده^۱.

تجربه فرآنگ درباره کارگران صنعتی زنان سازمان‌یافته، با تجربه پویا متفاوت است. پویا در فعالیت‌های واحدهای تجاری ۱۹۷۹؛ زمان اوج‌گیری شوراهای کارگری شرکت می‌کرد. او تلاش کرد که زنان را در چهار کارخانه (دو داروسازی، یک بیسکویت‌سازی و یک نساجی) سازمان دهد و بسیاری از زنانی که وی با آنان کار می‌کرد یا کسانی که او با آنان به مصاحبه می‌پرداخت، از اعضای شوراهای کارگری بودند. البته او آمار یا دیگر اطلاعات خرد را عرضه نمی‌کند و می‌نویسد: مسئله سلامتی کارگران به‌ویژه زنان کارگر در استفاده از مواد شیمیایی کارخانه داروسازی یا در وضع سخت کار صنایع نساجی مهم بود^۲.

مسئله مهم دیگر بر پایه گفته یکی از کارگر، «مراقبت از بچه‌ها» بود. بسیاری از زنان هنگامی که حامله می‌شدند کارشان را ترک می‌کردند. برخی از آنان هنگامی که بچه‌هایشان بزرگ‌تر می‌شدند به سر کارشان بازمی‌گشتند. آنان بچه‌هایشان را بیش‌تر نزد خانواده‌شان، بستگان یا حتی گاه نزد همسایگان می‌گذاشتند. زنان به مرکزی برای مراقبت از کودکان، برگزاری دوره‌های سوادآموزی، و دارای حمام‌ها، دستشویی‌ها و صابون بیش‌تر و محیط کار بدون گرد و خاک و آلودگی صوتی نیاز داشتند.

کار خانگی به شهرهای بزرگ و سراسر کشور راه یافت. این کار در منزل بیش‌تر با بازار پیوند داشت که خود شبکه‌ای از همسایگان در الگویی پیچیده از روابط اقتصادی و اجتماعی بود که تا اندازه‌ای کار خانگی زنان را در برمی‌گرفت. محمد توکلی شرح می‌دهد که همسران بسیاری از بازاریان، مجموعه‌هایی از زنان شکل دادند و دختران، بستگان و

۱. فرآنگ (Faranak)، به نقل از سولیوان، ۲۰۰۱، ۱۲۵.

۲. پویا، ۱۹۹۹، ۱۲۷.



همسایگانشان را بسیج کردند تا در زمینه مونتاز برای بازرگانان بازار کار کنند. بیش‌تر این زنان، به دوختن پوشاک برای فروش در بازار می‌پرداختند یا رویه‌های لحاف درست می‌کردند که بعد در کارگاه‌های بازار تکمیل می‌شد. این‌گونه کارها با گردآمدن گروهی از خانه‌ها پیرامون بازارها و پدید آمدن محوطه‌های گسترده چند خانواری، امکان‌پذیر شده بود.^۱ چنین خانه‌ها، مکان تولید و بازار، بیش‌تر محل توزیع شمرده می‌شد؛ آن‌چه بازتابی از تقسیم جنسی کار و از روابط کاری سرمایه‌داری و پیش‌سرمایه‌داری بود.

بسیاری از زنان شهری به هر روی در فعالیتهای درآمدزا شرکت نداشتند. به‌ویژه گمان می‌رود که مهاجران روستایی به تهران، «انزوای زن خانه‌دار» را حس کرده بودند؛ پدیده‌ای که در تاریخ ترکیه و مصر نیز آمده است و ماریا مایز (۱۹۸۶)^۲ و دیگران آن را بخشی از نوگرایی سرمایه‌داری و مهاجرت روستایی - شهری دانسته و به نظریه (تئوری) پردازی درباره‌اش پرداخته‌اند. اگرچه کار کودکان (پسران و دختران) مهاجران بسیار می‌نماید، بررسی سامان‌یافته در اصفهان (۷۰-۱۹۶۰)، از فعالیت اقتصادی بسیار اندک زنان حکایت می‌کند.^۳ ژانت بویر^۴ گزارش می‌دهد که زنان فقیری که او در جنوب تهران آنان را بررسی کرده است، بیش‌تر روزشان را پشت دیوارهای حیاط خود یا همسایه‌هایشان می‌گذرانند. او می‌افزاید:

اکثریت زنان در محیط زندگی خانواده مجتمع ساکن بودند. بسیاری اوقات در یک حیاط با دیگر خانواده‌های خویشاوند یا غیرخویشاوند مشترک بودند. در حدود ۲۵ درصد از زنان، در محیط زندگی خانواده گسترده زندگی می‌کردند، با دیگر اعضای خانواده‌های هسته‌ای که حاضر بودند... زنان تا حد زیادی در میزان کنترل درآمدهای شوهرانشان با هم تفاوت داشتند و اغلب هیچ منبع درآمد شخصی نداشتند. درون خانه، زنان مسئول، فعالیتهای روزمره (آشپزی، نظافت، شست‌وشو، آب آوردن از ایستگاه‌های آتش‌نشانی یا حوض‌ها) و تربیت فرزندان

۱. محمد توکلی، گفت‌وگوی خصوصی، ژانویه ۲۰۰۱.

2. Maria Mies.

۳. گولیک و گولیک (Gulick [John] and [Margaret E.] Gulick)، ۱۹۷۸، ۱۱-۵۱.

4. Janet Bauer



بودند. آنها هم چنین به خاطر خانواده با مؤسساتی در همسایگی مانند کلینیک‌های بهداشتی و مدارس، تماس برقرار می‌کردند.^۱

او شرح می‌دهد که چند تن از زنان در همسایگی جایی که او درباره‌اش مطالعه می‌کرد، به دلیل کار در بیرون خانه درآمدی داشتند. برخی از آنان در «مرکز زنان» با مدیریت سازمان زنان ایران کار می‌کردند. فقیرترین زنان، کارگران خانگی استخدام شده بودند که شغلشان پست شمرده می‌شد یا در مرکز زنان آشپزی و نظافت می‌کردند. گفت‌وگوهای بویبر با زنان در جنوب تهران بر زندگی، هویت، حس فشاری که با آن روبه‌رو بودند و آرزوهایشان درباره خود و دخترانشان، پرتو می‌افکند.^۲

استثمار و محرومیت زنان روستایی

زنان روستایی در اصل در روند تولید شرکت می‌کرده‌اند. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، دلریش کار زنان روستایی را در دوره قاجار بررسی‌ده است. اریکا فریدل، لویس بک^۳، هاله افشار و مریم پویا در پژوهش خود درباره کار زنان روستایی در دوره پهلوی، در آن‌چه بیش‌تر ساختار اقتصادی و اجتماعی پدرسالارانه پیش‌سرمایه‌داری است، جدایی زنان را از دست‌آورد کارشان (محرومیت)، ناتوانی آنان را در مهار درآمد تولیدشان (استثمار) و وضع اجتماعی آنان (فرمان‌برداری) را برمی‌رسند. تقسیم‌بندی رایج کارگران بر پایه ارزش دادن به کار مردان و ارج نگذاردن به کار زنان بنیاد یافته است. به هر روی، زنان با توجه به محروم شدنشان از نظارت و استقلال در تصمیم‌گیری برای تولید، نمی‌توانند فعالیت‌های خود را به مایه‌های قدرت خانگی یا عمومی بدل کنند. برای نمونه، تاپر^۴، تقسیم جنسیتی کار را در میان چادرنشینان شاهسون شرح می‌دهد و روابط جنسیتی را عامل برتری مردان و فرمان‌برداری زنان برمی‌شمارد^۵. فریدل نظر استقلال داخلی و تحرک زنان روستایی را رد می‌کند:

۱. بوئر، ۱۹۸۳، ۶-۱۴۵.

۲. همان، ۱۵۳-۶۳.

۳. Lois Beck.

۴. Tapper.

۵. تاپر، ۱۹۷۸، ۲۷۶-۷۷.



برعکس بسیاری از عقاید غیرواقعی رایج، آزادی نسبی موجود زنان روستایی، که با سهل‌انگاری حجاب، کاردر بیرون [از منزل] و سهولت تحرک، معنی یافته، در هیچ جا چه در ایدئولوژی یا در عمل، به صورت استوار زمینه نداشته است، بلکه تابعی از موقعیت و نیاز عمدتاً اقتصادی است. این یک آزادی شکننده است.^۱

فریدل، چهار نظام تولیدی که در روستای آزمودنی‌اش چندین دهه وجود داشته است و اندازه‌ای از کار واگذار شده به زنان در آن نظام‌ها برمی‌شمارد:

۱. نظام شکار - گردآوری [آذوقه]؛

۲. نظام دام‌پروری؛

۳. نظام کشاورزی؛

۴. نظامی که بر اثر توسعه اقتصاد پیش از انقلاب و اوضاع پس از آن پدید آمد.

سه نظام نخست در عمل به صورت هم‌زمان در روستا تا نزدیک ۱۹۷۰ وجود داشتند و حوزه چهارم از آن هنگام با کارگری شدن مفرط حومه شهرهای ایران، رونق و برتری یافت.

بیش از نود درصد همه غذاها، پیش از اینکه نوگرایی و صنعتی شدن در ایران رواج یابد، با وجود کشاورزی و دام‌پروری، از راه گردآوری و شکار به دست می‌آمد. بیش‌ترین گوشت در دست گوشت‌شکار بود که تا اندازه بسیاری با اعتبار و سالم شمرده می‌شد و مردان آن را فراهم می‌کردند. اما گردآوری آذوقه را بیش‌تر، زنان بر عهده داشتند و کار آنان بهترین بخش را از همه خواروبار موجود به بار می‌آورد.^۲ فریدل در دنباله سخنش توضیح می‌دهد که نظام‌های دام‌داری، شکار - گردآوری و کشاورزی در بسیاری از جاهای بیابانی، با تنازع‌های درون‌قبیله‌ای و تهاجم‌ها همراه شده بود. وی چگونگی بدل شدن جنگ و تجاوز را به شرط‌های ادراکی و عملی زندگی شرح می‌دهد؛ شروطی که زنان به کنار آمدن با آنها مجبور بودند. زنان در حمله‌ها و تهاجم‌ها به دهکده‌هایشان، وظیفه دفاع را با پرتاب کردن سنگ‌ها، فریاد زدن، به کار بردن چماق‌ها و گاه تیراندازی با سلاح، بر عهده می‌گرفتند. او

۱. فریدل، ۱۹۹۱، ۱۹۷.

۲. همان، ۲۰۰.



حتی درباره زنانی که گوسفند می‌زدیدند، برخی از داستان‌ها را باز می‌نویسد. رفتن از راه زمینی ماجراجویی خطرناکی بود. زنان تنها در یک نقطه دور افتاده رمه‌داری در کوه‌ها مجبور بودند که حمله‌های شبانه روستاییان متخاصم همسایه را به‌آغل‌های گوسفندان، در نظر آورند. وضع آمیخته جنگ - تهاجم با قتل آخرین خان بزرگ در ۱۹۶۳ به پایان رسید.

تحرك مکانی کوچ نشینی، فقدان مرزهای مشخص در درون و دور چادرها و آزادی نسبی آمد و شد زنان درون چادرها (وضعی که خود زنان آن را مطلوب می‌دانند) در نظام دامداری، با انزوای اجتماعی؛ یعنی کارکردی از گوشه‌نشینی، وظیفه کار عادی و تکراری تهیه شیر و پشم و کوچکی گروه چادرنشین برابری می‌کند. فریدل گزارش می‌دهد که زنان می‌گویند: «هم آزاد و هم تنه‌ایند»، اما در مقایسه با مردان کم‌تر آزاد و بیش‌تر تنه‌ایند؛ مردانی که بیش‌تر عنصرهای زمانی و مکانی‌شان در مقایسه با زنان نامحدود است. مردان می‌توانند در هر زمان، برای روزهای دراز و به هر دلیلی، چادر را ترک کنند و زنان به چنین کاری نمی‌توانند دست زنند.^۱

حوزه دامداری با تقسیم کاری مشخص شده است که در آن زنان، شیردوشان و تولید-کنندگان شیر و پشم شمرده می‌شوند و کسانی‌اند که بیش‌تر مواد مازاد موجود را با کار پر رنج به کالاهای با ارزش (کره حیوانی، پنیر و قالیچه) بدل می‌کنند. اما مردان به توزیع این کالاها و ضبط و مهار سود آنها می‌پردازند. لوییس بک (۱۹۷۸) نیز نشان داده است که در میان دامداران قبیله‌ای، کار زنان بخش مهمی از اقتصاد خانواده و عامل بقای آن بود و تهیه شیر و فرآورده‌های آن (ماست، کره، پنیر و روغن)، فرآوردن مشتقات حیوانی (پوست، مو و پشم)، نگهداری حیوانات، گردآوری هیزم آتش، آوردن آب، جمع‌آوری گیاهان صحرائی، پختن نان، آشپزی، بچه‌داری، بافندگی، نخ‌ریسی و رنگ کردن نخ از وظایف آنان شمرده می‌شد. زنان کالاها را به عمل می‌آوردند تا مردان آنها را برای فروش به شهر ببرند، اما زنان هیچ مزدی برای کارشان دریافت نمی‌کردند.^۲

۱. همان، ۲۰۴.

۲. بک، ۱۹۷۸، ۳۵۸ - ۶۰.

فریدل شرح می‌دهد که از منظر قانون رایج قبیله‌ای، اسلامی و محلی، زنان هیچ حقوق همسانی با مردان، جز برآوردن نیاز و توقع وظایف جنسی و فراهم آوردن معاش مناسب و محافظت شدن، ندارند. آنان بر پایه رسم‌های قبیله‌ای، از حق ارث نیز برخوردار نیستند و کارهای مدیریتی را بر عهده نمی‌گیرند، اسلحه حمل نمی‌کنند و انتظار می‌رود که برای مردانی که مسئول آنانند، به عرضه خدمات بپردازند. یک زن در قانون هیچ گونه حقی بر هیچ‌یک از محصولات اقتصادی یا مولدش ندارد. البته نتیجه وابستگی اقتصادی زنان به مردان، تا اندازه‌ای با دستیابی زنان به گروه بزرگی از مردم تعدیل شد و زمینه‌های بیش‌تر برای درآمد نه تنها از راه گفت‌وگو درباره موضوع‌های فراوان زندگی جمعیت روستایی، که با پدید آمدن روابط وابسته قدرت متقابل به شبکه گسترده خویشاوندان فراهم آمد.

زنان در نظام کشاورزی بیش‌تر توان خود را در حیاط با دیگر زنان صرف می‌کردند و جز وقت غذا خوردن که همسران، پدران، برادران یا پسرانشان را می‌دیدند، در دیگر ساعت‌ها به اصلی‌ترین وظیفه‌ها؛ یعنی تهیه غذا، فرآوردن شیر و پشم و نگهداری کودکان در نزدیکی دیگر زنان می‌پرداختند. کوچه‌های روستا، دکان‌ها، و مرزهای روستا، به‌ویژه مزارع، تا حد بسیاری در قلمرو مردان قرار دارد. زنان از بودن بیرون از خانه، ممنوع نیستند، اما برای بیرون بودنشان دلیلی معقول و پذیرفتنی مانند آوردن آب، رفتن از یک خانه به خانه دیگر و رساندن یک پیغام فوری باید بیاورند. ممکن است به‌ندرت، بیوه‌های جوان و سخت‌کوش با بچه‌هایشان، مزرعه‌ای شخم بزنند، محصول گندم را درو کنند یا برای گاو خانه علف بچینند. به هر روی، بیش‌تر، زنان در کشت و زرع محصولات نقدی مانند توتون، تریاک و چغندر قند می‌کوشیدند.

نابرابری‌های جنسی و سنی، از شاخص‌های خانوارهای روستایی‌اند. رضوی (۱۹۹۳) در بررسی‌اش درباره تقسیم جنسیتی کار با آزمودن «نظریه جنس» در یک منطقه روستایی پرورش‌دهنده پسته در کرمان، دریافت که به کار زنان (عمل آوردن پسته) در مقایسه با کار مردان (شخم زدن، آبیاری، هرس کردن، راندن تراکتور و آماده‌سازی زمین) کم‌تر ارزش می‌گذارند و از این‌رو به ازدواج یک دختر در مقایسه با یک پسر کم‌تر ارج می‌نهادند و از کودکان و بچه‌های پسر زیر شش سال، نزدیک به دو برابر بیش‌تر از دختران در این سن مراقبت می‌کردند. پسرانی که شش سال از مدرسه را گذرانده بودند، به طور میانگین با

دختران نزدیک به سه یا پنج سال مقایسه می‌شدند و نزدیک به دو برابر بیش تر برای لباس نوجوانان پسر در مقایسه با همتایان دخترشان خرج می‌کردند. پدر که درآمد بیش‌تری به دست می‌آورد، مسئول تهیه هزینه‌های لازم برای ازدواج پسر بود و جهیزیه دختر را مادرش می‌بایست فراهم می‌کرد که درآمد بسیار کم‌تری داشت. پسران پول «توجیبی» دریافت می‌کردند، اما دختران هر گونه عایدی را به مادرانشان واگذار می‌کردند.

باری، مردان روستایی با بخشی از درآمدشان توتون و تریاک می‌خریدند، اما زنان عایداتشان را در کار خانه‌داری صرف می‌کردند. پی‌آمد این وضع نابرابر درون خانواده، «حذف زنان از کار مزرعه و محدود کردن تدریجی آنان به حیطة خانه» بود (رضوی، ۱۹۹۳، ۱۳۳). نیازی به یادآوری نیست که حتی به‌رغم دست‌مزدهای ایشان از کار فصلی در فعالیت‌های درو و پس از آن، کارهایی مانند آشپزی، نظافت، مراقبت و ...، برای بقای خانواده مهم بودند.

هاله افشار شرح مفصلی از کار و وضع زنان در روستای آزمودنی‌اش عرضه می‌کند: زنان قطعه‌ای از گیاهان خانگی را کشت می‌کردند، از حیوانات نگهداری می‌کردند، و پنیر، کره، روغن، ماست و نان به عمل می‌آوردند. آنها هم‌چنین می‌ریسیدند، می‌بافتند، می‌دوختند، می‌پختند و همه کارهای خانه را انجام می‌دادند. زنان معمولاً به عنوان کشاورزان مزد بگیر کار نمی‌کردند و از بُنّه (مجموعه سنتی کشاورزی) و از دریافت نَسَق (حق مرسوم) که به رعیت پرداخته می‌شد) به‌واسطه محدودیت‌های مرسوم روستایی نسبت به ارث زنان، محروم بودند. زنان بر حسب موقعیت برای چیدن میوه یا پنبه با دست‌مزد به کار گرفته می‌شدند، اما در مورد دست‌مزدهای آنان با مردسالار خانواده‌شان مذاکره و به او پرداخت می‌شد.^۱

پسران در دوازده سالگی با عنوان «میوه‌چینان» به روند کشت و زرع می‌پیوستند و کار کردن را بر روی زمین در پانزده سالگی آغاز می‌کردند، اما دختران در خانه می‌ماندند تا به

۱. افشار، ۱۹۸۵، ۷۱ - ۷۰.

کارخانه کمک کنند و آماده ازدواج شوند. آنان تا آستانه دهه ۸۰-۱۹۷۰، در سن نزدیک به چهارده سالگی ازدواج می‌کردند. رعایای فقیرتر، بسیاری از اوقات دخترانشان را در نه سالگی شوهر می‌دادند و ازدواج او پس از رسیدنش به سن قانونی در ساوه ثبت می‌شد. رشد قالی‌بافی، پس از انقلاب و به‌رغم تأیید [امام] خمینی [ره] درباره ازدواج‌های زودهنگام، سن ازدواج دختران را تا نزدیک هیجده یا نوزده سال بالا برد. آن کارگران بدون مزد، نزد خانواده سرمایه‌ای ارزش‌مندتر از آن شدند که در سنی زود هنگام از آن جدا شوند.^۱

کار زنان روستایی با وجود همه گزارش‌ها، توان فرسا بود. افشار در روستای آزمودنی خود مشاهده کرد که پخت و پز با استفاده از بخاری‌های پارافینی صورت می‌پذیرد، اما نان روزانه با تنور سنتی (چاله حفرشده‌ای در زمین) تهیه می‌شود که زنان برای افروختن آن ناگزیرند راه‌های درازی برای گردآوری کود یا هیزم بپیمایند. همه دست‌بافته‌های زنان مانند ریسندگی و بافندگی نیز با دست سامان می‌یافت. ریسندگی به‌طور معمول در گروه‌های کوچک و بیش‌تر بعد از ظهر صورت می‌گرفت. زنانی که فرزندان داشتند، کارها را میان آنان تقسیم می‌کردند و برای ریسندگی و گفت‌وگو با دوستان و همسایگان‌شان فرصت می‌یافتند. زمانی که کارخانه به انجام رسیده و آب و غذای مردان به مزرعه فرستاده شده بود، گروه‌هایی از زنان کهن‌سال‌تر، بیرون در چمباتمه می‌زدند و در حال ریسندگی درباره فرزندان‌شان، مردان، برداشت محصول و بهترین دارو و درمان‌های گیاهی سخن می‌گفتند و در همان حال به امکان‌پذیری پیوندهای آینده میان فرزندان‌شان توجه می‌کردند.^۲

زنان روستایی به‌رغم فشارهای موجود بر استقلال داخلی‌شان، راه‌هایی برای مهار کار، تولید و درآمد خود می‌یافتند. برای نمونه، افشار شرح می‌دهد که عادت زنان در روستای آزمودنی وی، این بود که نخ‌هایشان را به زنان ایلات شاهسون بفروشند که در ماه‌های زمستان در دامنه‌های مجاور اقامت کرده بودند. درآمد اندک این معامله، برای خرید جنس-

۱. همان، ۷۱.

۲. همان.





ها و گاه طلسم‌ها یا داروهای مهر از فروشندگان دوره‌گرد مصرف می‌شد. بنابراین، آنان یک حوزه کوچک از روابط پولی را پدید آوردند که ضبط و مهارش در دست خودشان بود. افزون بر این، زنان شاهسون، جاجیم (زیرانداز زمخت رعیتی) می‌بافتند و آن را به روستانشینان می‌فروختند^۱. با وجود این، هم مردان و هم زنان روستا تا دهه ۸۰-۱۹۷۰، ریسندگی و دیگر کمک‌های زنان را به درآمد خانواده و فرآیند تولید، مهم نمی‌شمردند. رواج قالی‌بافی به شکلی بنیادین ارزش کار زنان را بدون ایجاد بهبود اوضاع اجتماعی‌شان تغییر داد. دختران از موجودی امانتی، به سرمایه‌ای برای پدرانشان بدل گردیدند و تولدشان خوش‌آیند شمرده شد. افشار به نقل از مردی می‌نویسد:

دختران ثروت می‌آورند و پسران هزینه بار می‌آورند. پسران به آموزش نیاز دارند و به خدمت نظامی می‌روند؛ در حالی که دختران از شش سالگی پول در می‌آورند. پسرها تا افزون بر بیست سالگی، پول خرج می‌کنند و سپس ازدواج می‌کنند. کدام به درد می‌خورد؟^۲

دختران با چنین ویژگی، چنان با ارزش شده‌اند که تعلیم ببینند یا اجازه یابند که از سلطه مردان آزاد باشند. افشار و پویا در نوشته‌های خود، توصیف‌های مفصلی درباره قالی‌بافی عرضه می‌کنند. دختران قالی‌بافی را در شش سالگی؛ زمان یادگیری دیگر وظایفشان آغاز می‌کردند. آنان از دوازده سالگی به کار تمام وقت بر روی قالی می‌پرداختند که به معنای کار در همه ساعت‌های روز جز زمان کوتاهی برای ناهار بود. قالی‌بافی هم‌چنین، به‌رغم کشت و زرع، شغلی برای سراسر سال به شمار می‌رفت و برای زنان درآمدی نزدیک به درآمد مردان خانواده یا در بسیاری از اوقات بیش از آن به دنبال می‌آورد. افشار اشاره می‌کند که در روستای آزمودنی‌اش، سی تا شصت روز زمان صرف می‌شد تا زنان یک قالی ببافند و مردان آن را به بیست تا سی هزار ریال بفروشند. بنابراین، هر زن از ۶۶۷۵ تا هفده هزار ریال در ماه؛ یعنی برابر دست‌مزد ده تا ۲۸ روز یک مرد به دست می‌آورد. کار زنان فصلی نبود و از این‌رو، درآمد سالانه آنان نزدیک به ۱۴۰/۰۰۰ ریال در سال و رسیدن

۱. همان، ۷۴ - ۷۵.

۲. همان.

آن به ۱۸۰/۰۰۰ ریال (میانگین درآمد سالانه مردان) نیز امکان‌پذیر بود (افشار، ۱۹۸۵، ۷۶). افشار می‌نویسد: به هر روی، افزایش سهم زنان در درآمد خانواده، هیچ بهبودی در وضع آنان به دنبال نداشت. زنان هیچ مواجهه‌ای برای ریسندگی یا بافندگی دریافت نمی‌کردند و مردان قالی‌ها را در بازار ساوه می‌فروختند؛ جایی که زنان نخ و رنگ می‌خریدند.

مریم پویا هم‌چنین درباره چگونگی فروخته شدن کار تولیدی زنان در بازار می‌نویسد. او از گلرنگ، بافنده قالی و کارگری زراعی چنین نقل می‌کند:

من از هفت سالگی یک بافنده قالی و یک کارگر کشاورزی بوده‌ام. من به پدرم در نگهداری حیوانات و به مادر در کار کشاورزی و قالی‌بافی کمک کرده‌ام. زنان مزدی نمی‌گیرند. در یک سال خوب، زمانی که پدرم پس از فروش کالاهای در بازار برگشت، به مادرم یک یا دو کیسه برنج داد که در روستا بفروشد. با این پول مادرم طلا و نقره، لوازم منزل و اسباب برای جهیزیه من و خواهرم خرید. همین‌طور در مورد قالی‌بافی، پدرم قالی‌ها را در بازار می‌فروشد یا گاهی اوقات او به مادرم یک قالی می‌دهد تا در حومه شهر بفروشد و او پول را برای من خرج می‌کند.^۱

پویا هم‌چنین می‌گوید: بسیاری از زنان تهی‌دست‌تر در منطقه‌های روستایی، به انگیزه‌هایی از فقر و محرومیت مجبور شده‌اند که با مردان پیرتر از خود ازدواج کنند. زهرا، قالی‌باف جوان و کارگری زراعی به وی چنین گفته است:

خانواده‌ام که در روستای کناری زندگی می‌کنند، خیلی فقیر هستند؛ آنها زمینی متعلق به خودشان ندارند و به عنوان کارگران کشاورزی کار می‌کنند. سه سال پیش، آنها مرا به ازدواج شوهرم که هفتاد ساله است درآوردند؛ زیرا آنها از عهده برنمی‌آمدند که مرا بیش‌تر نگه دارند. همسر صاحب زمین خودش می‌باشد. من پسری برای او به دنیا آورده‌ام. او از ازدواج اولش شش فرزند بزرگ‌تر دارد. دخترش مریم از من بزرگ‌تر است، اما او دوست دارد که بچه‌های بیش‌تری داشته باشد.^۲

۱. پویا، ۱۹۹۹، ۸۴-۸۳

۲. همان، ۱۰۹.

نتیجه

این جستار در تاریخ کار زنان ایرانی در «سراسر سده بیستم»، کوششی اندک برای آشکار ساختن سهم مشارکت اقتصادی ناپایدار زنان در دوره‌های تاریخی، شیوه‌های تولید و تشکیلات دولتی است. اینکه زنان رعیت و طبقه کارگر ایران، ذخیره‌ای گسترده از کارگر ارزان بوده‌اند که در جمع‌آوری سرمایه حاصل از کارخانه و کشاورزی شرکت کرده‌اند، بی‌گمان با شواهد موجود اثبات می‌شود؛ سرمایه‌ای که در جای خود به زمین‌داران، تجار، صاحبان صنایع و دولت تعلق می‌گرفت. آنان در بهره‌وری از سرمایه، ارزش افزوده و بازتولید قدرت و نیروی کار سهمیم بوده‌اند. اما بیش‌تر گزارش‌های تاریخی و اقتصادی درباره سهم زنان در تولید و گردآوری ثروت یا هم‌راهی دولت و اقتصاد با قانون‌های جنسیتی پدرسالارانه و پدید آمدن وضع و وظیفه اقتصادی ویژه برای زنان ساکت مانده‌اند. چنان‌که تاریخ‌نگاران اجتماعی ایران، به طور کامل درباره میزان اشتغال زنان در فعالیت‌های غیر تولیدی (کار خانگی، خدمت‌کاری یا فحشا) سخن نگفته‌اند. گمان می‌رود که چنین فعالیت‌ها برای خانوارها، خانواده‌های ثروتمند، زمین‌داران و دولت درآمد کسب کرده باشد.

مارگارت مری وِدر^۱ و جودیت تاکر^۲ در مقدمه‌ای بر مجلد ویراسته خود، درباره تاریخ اجتماعی زنان و جنسیت در خاورمیانه جدید، اشاره می‌کنند که بیش‌تر تاریخ‌نگاری موجود می‌کوشد که «زنان را به تاریخ بیفزاید نه اینکه آنان را موضوع‌های بنیادی بشمارد»^۳. البته آنان کار آن دسته از مورخان اجتماعی و اقتصادی را ارج می‌نهند که از زنان در خاورمیانه با عنوان «فعالان اقتصادی و اعضای جوامع خانواده‌ها و طبقات» یاد کرده‌اند^۴. آنان به آثار آلان دوبن^۵ و کیم بهار^۶ درباره خانواده‌های استانبول و آثار بشاره دومانی^۷ و کنت کانو^۸

1. Margaret Meriwether.

2. Judith Tacker.

۳. مری ودر و تاکر، ۱۹۹۹، ۶.

۴. همان.

5. Alan Duben.

6. Cem Behar.

7. Beshara Doumani.

8. Kenneth Cuno.

درباره تاریخ خانواده عرب نیز اشاره کرده‌اند. چنین دیدگاه‌ها در مسیر مطالعات ایرانی باید کامل شوند؛ مسیری که به تقسیم علمی (آکادمیک) کار بر پایه جنسیت می‌رسد. مطالعه کوتاه من درباره تاریخ اجتماعی و کار در ایران، نشان می‌دهد که به پژوهش‌های بیش‌تری درباره «زنان فرودست» به‌ویژه «تاریخ کار زنان»، نیاز است؛ زیرا بدون آن در بهترین حالت، ما با دیدی ناقص و تحریف شده از تاریخ ایرانی، ساختار اجتماعی، نیروی کار و کنش جمعی را برمی‌رسیم. پرسش‌های بی‌شماری وجود دارند که با تاریخ‌نگاری و روش‌ها و اولویت‌های پژوهشی رایج، پاسخی برای آنها نمی‌توان یافت. این پرسش‌ها به توان بالقوه، از زمینه‌های موضوعی زیر برمی‌آیند:

روابط بازار و خانوارهای طبقه کارگر؛

اختلاف جنسیتی طبقه‌های کارگر و رعایا؛

تولید ارزش افزوده و کار زنان؛

صادرات تجاری و کار زنان به‌ویژه در صنعت قالی‌بافی؛

مهاجرت و مشارکت نیروی کار زنان؛

دگرگونی‌های شکل و کارکرد خانواده؛

الگوی جنسیتی کنش جمعی؛

و روش‌هایی که در آنها کار خانگی زنان، به تشویق شکلی از پروتاریای مردانه می‌پرداخت.

گفتنی است کمبودهای تاریخ اجتماعی، اقتصادی و کارگری ایران با کارهای اندیش‌مندان فمینیست در مطالعات ایرانی که به وابستگی و پیرو بودن نیمی از جمعیت کشور توجه کرده‌اند، به آهستگی از میان می‌رود.

References Cited [کتاب‌نامه]

Abrahamian, Ervand. 1982. *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press).

[این کتاب با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده است:

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۰ش)، *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، چاپ چهارم، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیر شانه‌چی، تهران، نشر مرکز، (م).]

Afary, Janet. 1994. "Social Democracy and the Iranian Constitution Revolution of 1911-1906," in JohnForan, ed., *A Century of Revolution: Social Movements in Iran* (Minneapolis: University of Minnesota Press), 43-21.

Afary, Janet. 1996. *The Iranian Constitutional Revolution, 1911-1906: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism* (New York: Columbia University Press).

Afshar, Haleh. 1958 "The Position of Women in an Iranian Vilage," in Heleh Afshar, ed., *Women, Work and Ideology in the Third World*. (London: Tavistock), 82-66.

Bayat, Assef. 1987. *Workers and Revolution in Iran* (London and New Jersey: Zed Books Ltd).

Bayat-Philipp, Mangol, 1978. "Women and Revolution in Iran, 1911-1905," in Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World* (Cambridge, MA: Harvard University Press), 308-295.

Beck, Lois. 1978. "Women among Qashqai Nomadic Pastoralists in Iran," in Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World*. (Cambridge, HA: Harvard University Press), 73-351.

Bharier, Julian. 1971. *Economic Development in Iran* (1970-1900 London: Oxford University Press).





Bradley, Harriet. 1996. "Changing Social Structures: Class and Gender," in Stuart Hall, David Held, DonHubert, and Kenneth Thompson, eds., **Modernity: An Introduction to Modern Societies** (London:Blackwell), 48-123.

Clancy-Smith, Julia. 1999. "A Woman Without Her Distaff: Gender, Work and Handicraft Production in Colonial North Africa," in Margaret L. Meriwether and Judith E. Tucker, eds., **Social History of Women and Gender in the Modern Middle East**, The Social History of the Modern Middle East Series (Boulder, Co: Westview Press), 62-25.

Cuno, Kenneth M. 1995. "Joint Family Households and Rural Notables in nineteenth Century Egypt," **International Journal of Middle East Studies**, 25: 502-485.

Delrish, Bashari. 1996/1357. **Woman in the Qajar Era** (Tehran: Office of Studies and Research). (In Persian).

[اصل این اثر با این ویژگی‌های به فارسی درآمده است:

دلریش، بشری (۱۳۷۵ش)، **زن در دوره قاجاریه**، حوزه هنری، تهران، دفتر مطالعات دینی هنر (مدیریت پژوهش). (م).

Engels, Friedrich. 1972 [1884]. **The Origin of the Family, Private Property, and the State**, foreword by Evelyn Reed (New York: Pathfinder Press).

[ترجمه فارسی این اثر با ویژگی‌های زیر موجود است:

انگلس، فردریک، (با استفاده از بررسی‌های لوئیس مورگان) ۱۳۵۷ش، **منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت**، ترجمه مسعود

احمدزاده. چاپ دوم. بی.جا. بی.نا. (م).

Floor, Willem. 1984. **Industrialization in Iran 1941-1900**, University of Durham Center for Middle Eastern and Islamic Studies. Occasional Papers Series No. 23.

[این کتاب با عنوان **صنعتی شدن در ایران (۱۹۰۰-۱۹۴۱)**، ترجمه ابوالقاسم سرّی، بی‌جا، انتشارات توس، ترجمه شده است.

.(م)

Floor, Willem. 1985. *Labour unions, Law and Conditions in Iran (-1900 1941)*, University of Durham Center for Middle Eastern and Islamic Studies, Occasional Papers Series No. 26.

[این کتاب با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده است:

فلور، ویلم (۱۳۷۱ش)، *اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰-۱۹۴۱*، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، انتشارات توس.
[م].

Friedl, Erika, 1991. "The dynamics of womens Spheres of Action in Rural Iran." in Nikkie R. Keddie and Beth Baron. eds., *Women in Middle Eastern History*. (New Haven: Yale University Press), 214-195.

Goldberg, Ellis Jay, ed. 1996. *The Social History of Labor in the Middle East*, (Boulder, CO: Westview Press).

Gulick, John and Margaret E. Gulick. 1978. "The Domestic Social Environment of Women and Girls in Isfahan, Iran." In Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World*. Cambridge: Harvard University Press.

Hambly, Gavin R.G., ed. 1998. *Women in the Medieval Islamic World: Power, Patronage and Piety* (New York: St. Martins Press).

Islamic Republic of Iran. 1980. *Constitution of the Islamic Republic of Iran*, trans. Hamid Algar (Berkeley; Mizan Press).

Issawi, Charles, ed. 1971. *The Economic History of Iran, 1940-1800* (Chicago: The University of Chicago Press).

[این اثر با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده است:

عیسوی، چارلز (۱۳۶۹ش)، *تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار ۱۲۱۵-۱۳۳۲ ه.ق.*، چاپ دوم، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره. [م].

Keddie, Nikki. 1980. *Iran: Religion, Politics and Society; Collected Essays* (London: Frank Cass).



Keddie, Nikki R. and Beth Baron eds. 1991. **Women in Middle Eastern History: Shifting Boundaries in Sex and Gender** (New Haven: Yale University Press).

Ladjevardi, Habib. 1985. **Labor Unions and Autocracy in Iran** (Syracuse: Syracuse University Press).

Lambton, Ann K.S. 1953. **Landlord and Peasant in Persia: A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration** (London: Oxford University Press).

[این اثر با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده است:

لمتون، ا.ک.س (۱۳۶۲ش)، **مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، چاپ سوم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

].(م)

Marx, Karl and Friedrich Engels. 1998 [1848]. **The Communist Manifesto** (New York: Monthly Review Press).

Meriwether, Margaret L. and Judith E. Tucker. 1999. "Introduction" in Margaret L. Meriwether and Judith E. Tucker, eds., **Social History of Women and Gender in the Modern Middle East**, The social History of the Modern Middle East Series (Boulder, CO: Westview Press), 24-1.

Mies, Maria. 1986. **Patriarchy and Capitalist Accumulation on a World Scale**. (London: Zed).

Mirani, Kaveh. 1983. "Social and Economic Change in the Role of Women, 1978-1956" in Guity Neshat, ed., **Woman and Revolution in Iran** (Boulder, CO: Westview Press), 87-69.

Moaddel, Mansoor. 1994. "Shii Political Discourse and Class Mobilization in the Tobacco Movement of 1890-1892." in John Foran, ed., **A Century of Revolution: Social Movements in Iran** (Minneapolis: University of Minnesota Press) 2: 43-1.

- Moghadam, Valentine M. 1985. ***Accumulation Strategy and Class Formation: The Making of the Industrial Labor Force in Iran, 1977-1962*** (Ann Arbor, MI: University Microfilms International).
- Moghadam, Valentine M. 1993. ***Modernizing Women: Gender and Social Change in the Middle East*** (Cairo: The American University in Cairo Press).
- Moghadam, Valentine M. 1993. ***Women, Work and Economic Reform in the Middle East and North Africa*** (Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers).
- Najmabadi, Afsaneh. 1998. ***The Story of the Daughters of Qucham: Gender and National Memory in Iranian History*** (Syracus: Syracuse University Press).
- Nashat, Guity ed. 1983. ***Women and Revolution in Iran*** (Boulder, CO: Westview Press).
- Paidar, Parvin. 1995. ***Women and the Political Process in Twentieth Century Iran*** (Cambridge: Cambridge University Press).
- Poya, Maryam. 1999. ***Women, Work and Islamism*** (London: Zed Books).
- Quataert, Donald. 1996. "The Social History of Labor in the Ottoman Empire: 1914-1800," in Ellis Jay Goldberg, ed., ***The Social History of Labor in the Middle East*** (Boulder, CO: Westview Press), 36-19.
- Reiter, Rayna R. (ed.) 1975. ***Toward an Anthropology of Women*** (New York: Monthly Review Press).
- Rowbotham, Sheila. 1974. ***Hidden From History: Rediscovering Women in History from the 17th Century to the Present*** (New York: Pantheon Books).
- Razavi, Shahrashoub. 1993. "Women, Work and power in the Rafsanjan Basin of Iran," in Haleh Afshar, ed., ***Women in the Middle East: Perceptions, Realities and Struggles for Liberation*** (London: Macmillan).





- Seyf, Ahmad. 2001. "Iranian Textile Handicrafts in the Nineteenth Century: A Note," *Middle Eastern Studies*, 37, no. 3 (July): 58-49.
- Spivak, Gayatri Ch. 1988. "Can the Subaltern Speak?" *in Marxism and the Interpretation of Culture*, ed. Cary Nelson and Lawrence Grossberg (Urbana: University of Illinois Press), 313-271.
- Sullivan, Zohreh. 2001. *Exiled Memories: Stories of Iranian Diaspora* (Philadelphia: Temple University Press).
- Tapper, Nancy. 1978. "The Womens Subsociety among the Shahsevan Nomads of Iran," in Lois Beck and Nikki Keddie, eds., *Women in the Muslim World* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Tucker, Judith. 1985. *Women in Nineteenth Century Egypt* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Weber, Max. 1964. *The Theory of Social and Economic Organization* (London: Macmillan).
- Zarinebaf - Shahr, Fariba. 1995. "Economic Activities of Safavid Women in the Shirne-City of Ardabil," *Iranian Studeies* 31: 61-247.

